

کارلائل

نوشتہ

ا.ل. لوکن

ترجمہ

ابو تراب سہراب

شرکت انشادات علمی و فنی

در این کتاب زندگی، آثار و اندیشه‌های تامس کارلایل، نویسنده و متفکر
بزرگ انگلیسی مورد بررسی قرار گرفته است. وی در واقع تفسیرکننده
رمانتیسم آلمان در سرزمین انگلستان بود و اعتقاد داشت که کلید نجات مردم در
دست مردان بزرگ (قهرمانان) است. بر تجارت آزاد و دموکراسی پارلمانی
انتقاد می‌کرد و دولتهای قاهر مقتدر را می‌ستود. روش ادبی او بر ادبیات
روزگارش تأثیری عظیم داشت.



کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران



A. L. Le Quesne

لوکن

کارلایل / ترجمه ابوتراب سهراب .

Carlyle.

عنوان اصلی

۱ . کارلایل ، توماس ، ۱۷۹۵-۱۸۸۱ - نقد و تفسیر . الف

عنوان .

۸۲۸/۸۰۸

PR ۴۴۳۴

[PR۸۲۸/۸۰۸]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَوَلَّيْنَاكَ هُمْ أُولَئِكَ الْآلَاءُ .

پس بشارت ده بندگان مرا، آنان که سخن را می شنوند و
بهترینش را پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدای
هدایتشان کرده و خردمندان هم آنانند.

کارلایل

نوشته

ا. ل. لوکن

ترجمه

ابوتراب سهراب

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

۲۴۸



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

کارلایل

چاپ اول: ۱۳۶۹

تعداد: ۳۰۰۰ جلد

چاپ: چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

۱	۱- اولین سالها
۳۳	۲- سارتور رزارتوس
۵۳	۳- قبول عام
۹۷	۴- نقش پیامبرانه
۱۱۳	۵- دهه پیامبری
۱۳۹	۶- سقوط پیامبر
۱۶۵	۷- مؤخره

ترجمه فارسی این کتاب را به فرنوش و عبدی عزیزم تقدیم می‌کنم
۱. سهراب

۱

اولین سالها

توماس کارلایل در ۴ دسامبر ۱۷۹۵ در شهر - بازار^۱ کوچک اکلفکان^۲ در ولایت اسکاتلندی دامفریشایر^۳ نه چندان دور از ساحل شمالی خلیج سالوی^۴ بدنیا آمد. او بزرگترین فرزند از ازدواج دوم جیمز کارلایل با نه فرزند بود. جیمز کارلایل یک سنگتراش متبحر بشمار می‌رفت اما دامفریشایر یک جامعه زراعتی بود و تمام مشاغل موجود در آن کمابیش به زمین وابستگی داشت. هم جیمز کارلایل و هم زن دوم او مارگارت کشاورز زاده بودند و در زمانه سخت پس از اختتام جنگهای ناپلئونی جیمز بسوی کشاورزی بازگشت، حرفه‌ای که دو تن از پسران جوانتر او مانند جیمز آنرا پیشه خود ساختند. در سال ۱۸۲۷ خانواده کارلایل در مزرعه اسکاتر بریگ^۵ در چند میلی

۱. شهری که حالت بازار هم دارد و در آن خرید و فروش می‌شود.

2. Ecclefechan

3. Dumfriesshire

4. Solway

5. Scotsbrig

اکلفکان، در همان ناحیهٔ اناندیل^۶ مستقر شدند و این محلی بود که جیمز و مارگارت تا ۱۸۳۲ و ۱۸۵۳ که بترتیب تاریخ وفات آنان است، در آنجا زندگی می‌کردند. ریشه‌های خانوادهٔ کارلایل در خاک اناندیل عمیق و استوار بود. تقدیر آن بود که توماس بیش از نیمی از عمر خود را در جهان ادبی لندن بسر آورد ولی همیشه در آن شهر حالت يك تبعیدی داشت. تا آخرین روزهای زندگی خویش مرتباً بدیدار اناندیل می‌رفت و چشم انداز آن همیشه در ذهن او بنحو مقاومت ناپذیری توأم با یادآوری دوران طفولیت، داغ عزیزان و خانواده بود و به همین جهت بود که سفارش کرد تا وی را در جوار مزار پدرش در صحن کلیسای اکلفکان بخاک بسپارند.

این روایت مختصر در خصوص خاستگاه کارلایل بلافاصله سه جریان عمده را که در حیات او تأثیر داشت آشکار می‌سازد. او مردی اسکاتلندی، فرزند يك مرد کارگر و فردی با احساسات عمیق قداست خانوادگی بود. مناسبات او با مادرش و با دو تن از برادرانش، الکساندر و جان، بسیار نزدیک و صمیمانه بود و مکاتبات مکرر و مشروح او با آنان بر این حقیقت گواهی می‌دهد. استحکام صخره-مانند خانواده‌اش که او برای کسب توان و تجدید قوا در طول حیاتش به آن متوسل می‌شد یکی از عوامل مؤثر در شخصیت او بود که طبیعت بی ثبات و عصبی او را که تابع هیجانات مالیخولیائی و اسیر يك سوء هاضمه مزمن بود که او قربانی

مادام‌العمر - اما نه بالا کش - آن بشمار می‌رفت متعادل می‌ساخت. خاستگاه ملی و اجتماعی او تأثیر دیگری بر کار او می‌گذاشت. هر دوی اینها و بخصوص خاستگاه اجتماعی مؤدی به تك رو بودن و بیگانگی او در جهان ادبی انگلستان می‌شد، دنیایی که او در میانهٔ قرن نوزدهم يك چهرهٔ نام‌آور آن بحساب می‌آمد - مقامی که هم‌خود او و هم‌خوانندگانش از آن آگاه بودند و او با موفقیت تمام در ارتقاء به مقام پیامبری عصر خود، چونان ارمیای^۷ بریتانیای قرن نوزدهم از آن استفاده می‌کرد.

عامل دیگری که در تکامل شخصیت کارلایل نقش مهمی ایفا کرد زمینهٔ مذهبی دوران جوانی او بود. خانوادهٔ او اعضای کلیسای بورگرسشن^۸ بودند، کلیسایی که یکی از انشعابات بیشماري بود که علیه آسانگیری کلیسای اصلی اسکاتلند طی قرن هیجدهم سربه‌طغیان برداشته بود. دوران طفولیت و تمامیت شخصیت او از تنزه طلبی سخت‌گیرانهٔ کالوینسم^۹ اسکاتلندی رنگ می‌گرفت، سنتی که او عقلاً از آن گریخت اما روحاً متعهد به آن باقی ماند. تمام اشارات بعدی او به تربیت مذهبی با یاد زادگاهش توأم است: ایمان بی‌چون و چرای نسل والدینش برای او به صورت معیار سلامت انسان و اجتماع درآمد و فقدان ایمان در بریتانیای دوران ویکتوریا تنها بار فشار او را بر نیاز به ایمان بی‌چون و چرا هرچه بیشتر تقویت می‌نمود.

جیمز کارلایل شخصیتی با قدرت شگفت‌انگیز بود.

۷. Jeremiah از انبیاء بنی اسرائیل.

8. Calvinism

9. Burgher Secession Church

تمام زندگانی او بر اصل اخلاقی انعطاف ناپذیر سخت کوشی و انضباط مبتنی بود، اصلی که خود بخود با تعالیم کلیسای او مطابقت داشت. فرزندان او نیز این ارزشها را از او بارت برده بودند و شاید توماس بیش از همه هیچگاه نتوانست با آسانی با پدرش ارتباط برقرار کند، و با این حال تعلق خاطری که او نسبت به یاد و روش زندگی پدرش احساس می کرد در یادبود پراحساسی که پس از مرگ جیمز کارلایل در سال ۱۸۳۲ منتشر گردید تجلی پیدا کرد و بعدها در کتاب «خاطرات»^{۱۰} او نیز انتشار یافت اگر چه خانواده کارلایل فقرزده نبودند همیشه در شرایط سختی زندگی می کردند. در انگلستان آن زمان کودکی که در چنین خانواده ای تربیت یافته بود بندرت می توانست از حد تعلیمات عمومی پا فراتر گذارد. ولی اسکاتلند دارای سنت تعلیمات عمومی خاصی بود که سابقه اش به نهضت اصلاح دینی^{۱۱} باز می گشت. کارلایل نه فقط به مدرسه روستایی اکلفکان رفت بلکه تحصیلات خود را در دوره متوسطه در آنان^{۱۲} ادامه داد و از آنجا در سال ۱۸۰۹ به دانشگاه ادینبورگ^{۱۳} راه یافت. در این زمان او سیزده سال داشت - که در واقع با توجه به سنت زمانه چندان جوان هم نبود. او چون فقیر - زادگان بسیار دیگر راهی در حدود صدمایل را پیاده طی کرد، خوابگاهش را پیدا کرد، لباسهای چرک خود را توسط چاپار محلی به اکلفکان فرستاد و در عوض سهمیه آش جو خود را که غذای اصلی او را تشکیل می داد، دریافت

10. Reminiscences

12. Annan

11. Reformation

13. Edinburgh University

داشت.

ادینبورگ چون سایر دانشگاههای اسکاتلندی و برخلاف دانشگاههای انگلیسی آن زمان این را نخستین وظیفه آموزشی خود می دانست که زمینه ای برای آموزش عمومی دانشجویان مستمند و فقیر تقریباً مشابه آنچه که اکنون دوره دوم دبیرستان می نامیم فراهم آورد. بیشتر آنان امیدوار بودند که پس از طی این دوره به حرفی چون خدمات کلیسایی، و کالت طب و یا دستکم معلمی وارد شوند. این تعلیمات مجانی نبود ولی به هزینه ای بسیار نازل یعنی دو یاسه گینی^{۱۴} در سال انجام می شد. بنابراین شگفت نیست که دانشجویان در ازاء آن خدمات محدودی دریافت می داشتند و آن عبارت از شرکت در سخنرانیها و استفاده از کتابخانه بود. رشته های تحصیلی بنحو چشم گیری وسیع تر از آن آکسفورد یا کمبریج بود - کارلایل در دوره هایی در زمینه فلسفه طبیعی (فیزیک) و نیز لاتین، یونانی، منطق و ریاضیات شرکت جست - که البته این دوره ها از استاندارد بالائی برخوردار نبودند. اگر چه کارلایل در سالهای بعد قادر بود بخوبی متون یونانی و لاتین را بخواند و دریابد اما هیچگاه به تسلط کامل اقران معاصر خود که در انگلستان از آکسفورد و کمبریج فارغ التحصیل می شدند دست نیافت.

اگر کارلایل نبوغ و استعداد خود را خیلی زود بروز نمی داد بعید بود که بتواند به دانشگاه راه بیابد چرا که اگر چه میزان شهریه بسیار اندک بود مع هذا برای خانواده

کارلایل بارگرانی بشمار می‌آمد. بعد از او فقط يك تن از سه برادر کوچکترش توانست بدانشگاه راه یابد و دو تن دیگر کشاورز باقی ماندند. امید والدین او همچون بسیاری از اینگونه خانواده‌های فقیر که فرزند مستعدی در دانشگاه داشتند آن بود که او کشیش کلیسایشان بشود و تحصیلات او در ادینبورگ با توجه به این هدف تنظیم شده بود. کارلایل چون دانشجویان بسیار دیگر که در موقعیت او قرار داشتند باخذ درجه‌ای نائل نشد، ولی در عوض وقتی دوره چهارساله تحصیلاتش در ادینبورگ در سال ۱۸۱۳ با تمام رسید در يك دوره پاره وقت دیگر در الهیات ادامه تحصیل داد تا بتواند در طی روز امرار معاش کند و شبها مطالعات خود را ادامه دهد. این دوره هفت سال طول می‌کشید. برای شاگرد فقیری چون کارلایل ممر در آمد در فواصل چنین دوره‌ای می‌توانست تدریس در مدارس باشد و کارلایل نیز چنین کرد. او نخست معلم مدرسه قدیم خود در «آنان» شد و سپس در مدارس کیرک کالدی^{۱۵} در فایف^{۱۶} به تدریس پرداخت. ولی سالها بود که می‌خواست علیه این وضع طغیان کند و از درس دادن نفرت داشت. بالاخره کارلایل دو اقدام قاطع بعمل آورد: در سال ۱۸۱۷ تمام اهداف خود را در زمینه‌ی احراز شغلی در کلیسا بکنار گذاشت و در ۱۸۱۸ از شغل خود در کیرک کالدی استعفا کرد.

برای دریافت علل این تغییر جهت لازم است به کیفیت تأثیراتی که ادینبورگ بر او داشت پی‌بریم. دنیای

15. Kirkcaldy

16. Fife

اوایل قرن نوزدهم در ادینبورگ بسیار وسیع‌تر و پیچیده‌تر از انانیدیل دوران کودکی کارلایل بود و تعلیم و تربیتی که عرضه می‌کرد استخوان‌بندی محکمی از یک فلسفه منظم داشت که ارزشهای کودکی کارلایل را به مبارزه می‌طلبید. ادینبورگ دژ مستحکم دوران روشنگری قرن هیجدهم اسکاتلند بود. روشنگری اروپائی بیش از هر جای بریتانیا در اسکاتلند ریشه‌های عمیقی دوانده بود و گروه کثیری از اندیشمندان بومی نظیر هیوم^{۱۷} در فلسفه، آدام اسمیت^{۱۸} در اقتصاد و رابرتسون^{۱۹} در تاریخ تربیت کرده بود. ارزشهایی که اینان علمدار آن بودند، ارزشهای خاص روشنگری بود - اصالت تجربه در فلسفه، شکاکیت نسبت به تمام ادیان الهی، یک نظریه اساساً سودانگاران در زمینه اخلاقیات، اصالت عقل سرد و خشک که سنت را زیر سؤال می‌برد، عواطف و احساسات را طرد می‌کرد و در جستجوی توضیح در مورد دنیای اطراف خود شرط قبول را تطابق با عقل سلیم و حقایق مشهود می‌دانست. همچنانکه کارلایل بعدها در سارتور رسارتوس^{۲۰} در بازنگری تمسخرآمیز ایام دانشجویی‌اش در ادینبورگ نوشت:

«ما از داشتن یک دانشگاه که به عقل اصالت می‌داد بخود می‌بالیدیم که بی‌الاترین درجه مخالف عیب‌گرایی بود. بدین ترتیب ذهن خالی جوانان با صحبت‌های فراوان در خصوص «تکامل انواع» «قرون مظلمه»، «تعصب» و نظایر آن پر می‌شد؛ بطوریکه همه این صحبت‌ها در اندک مدتی به

17. Hume

19. Robertson

18. Adam Smith

20. Sartor Fesartus

يك جنجال پر سر و صدا و بیهوده تبدیل می گشت که در بهترین صورت به يك شکاکیت بیمار گونه و سترون می انجامید و در بدترین حالت به خودبینی و غرور تمام عیار و غفلت از تمامی معانی روحانی بدل می شد.

بی تردید عده زیادی از معاصران کارلایل در ادینبورگ با آسوده خیالی از میان محوطه دانشگاه می گذشتند بدون آنکه به ارزشهایی که آن را نمایندگی می کرد توجهی کنند - همچنان که در تمام دانشگاههای همه دورانها چنین است - بدون آنکه حتی خود را در خصوص این ارزشها بدرد سرانندازند. ولی هیچ انتخابی جز این برای کارلایل وجود نداشت. او ذهنی بسیار پذیرا و حساس داشت که بلافاصله و با شدت تمام به محیط فکری پاسخ می داد، از آغاز اشتهای سیری ناپذیری برای کسب معرفت داشت و حالا که برای نخستین بار به يك کتابخانه خوب دسترسی پیدا کرده بود بنحو اشباع ناپذیری مطالعه می کرد. فقر، غروری که او نسبت به استعداد خارق العاده خود احساس می کرد، و استعداد بزرگ او در طنز تلخ و گزنده (که این غرور و استبداد از خصایص برجسته شخصیت او در تمام طول زندگی اش بود) او را در میان اقران منزوی می ساخت و حیات درونی و کشمکشهای درونی او را بیشتر تشدید می کرد. او بخوبی از ستیزه پیش فرضهای روشن فکرانه دنیای ادینبورگ با ارزشهای تربیتی خود او در انانیدیل و پارسائی، آخرت-گرایی و ایمان مذهبی تردید ناپذیر آن آگاه بود.

این ستیزه و پاسخ کارلایل بآن را می توان هسته مرکزی حیات فکری و اخلاقی او بحساب آورد. کشمکش

ناشی از آن شکلی بخود گرفت که در چنین مواردی بسیار آشناست. تأثیر مستقیم و بی واسطه دانشگاه ادینبورگ و ارزشهایی که آنها را نمایندگی می کرد بر پسرک سیزده ساله عظیم بود. ایمان مذهبی که او را در خود پرورده بود در مقابل هجوم عقاید جدید و ظاهراً پیچیده تر خرد می شد. کارلایل خود نقل می کرد که چگونه در چهارده سالگی با شکاکیت فراوان از مادرش پرسیده بود: «آیا خداوند قادر بر زمین فرود آمده و در یک دکان چرخ دستی ساخته است؟». این کشمکش میان ایمان مذهبی و عقاید جدید به تدریج بوجود آمد اما بالاخره تأثیر قاطع خود را بجای گذاشت. کارلایل دیگر هرگز اعتقاد دوران کودکی خود را باز نیافت و همین موضوع دلیل قطعی انصراف کارلایل از ورود به کلیسا و منصب روحانیت در سال ۱۸۱۷ بود، اما در عین اینکه باورهای نو، اعتقاد دوران کودکی او را ویران می ساختند هرگز نتوانستند از او یک مرتد واقعی بسازند. آنچه در او ایجاد شد احساس زجر دهنده از خود بیگانگی و انزوا بود. بی تردید احساس خیانت به والدین در این احساس کلی سهم داشت ولی جزء کوچکی از آنرا تشکیل می داد: عامل اصلی آن بود که برای او اعتقاد مذهبی و ایمان به یک غایت متعالی به مفهوم دقیق کلمه امری حیاتی بود. این میگل د اونامونو^{۲۱}، از ستایشگران اسپانیائی

۲۱. Miguel de Unamuno (۱۸۶۴-۱۹۳۶) نویسنده و فیلسوف اسپانیائی. اثر اصلی او "The Tragic Sense of Life in Men & Nations"

است که در سال ۱۹۱۳ انتشار یافت. نیز اشعار، مقالات و نولهایی نوشت که جملگی مبین درگیری عمیق او با مفاهیم مرگ و زندگی بود. از آثار اونامونو کتاب بالا با عنوان

کارلایل در این قرن [قرن بیستم] بود که می گفت: «این نه ضرورت منطقی بلکه اضطراری جانکاه است که ما را وامی دارد بخداوند ایمان بیاوریم»؛ اما این کلمات چنانند که گویی از زبان کارلایل بیرون آمده‌اند.

بنابر این نتیجه به‌لافصل سالهای تحصیل کارلایل در دانشگاه دهه‌ای از کشمکشها و تعارضات اخلاقی و فکری بود و او کوشید تا راهی برای آشتی دادن نیازهای مبرم روحی خود با آن چیزها که بنظر می‌رسید مقتضیات ناگزیر استقلال فکری باشد، بیابد، ولی پیش از آنکه بیشتر باین موضوع پردازیم لازم است به دو نکته در خصوص دوران دانشگاهی او اشاره کنیم. اول آنکه ادینبورگ زمان جوانی کارلایل دوران طلایی خود را پشت سر گذارده و آن شکوه گذشته را نداشت. شور و حرارت روشنفکری که در قرن هجدهم چنان تابناک بود رو به خاموشی می‌گذاشت. بسیاری از رجال بزرگ آن دوران مرده بودند - و تقریباً آخرین آنها که فیلسوف اخلاقی، دوگالد استوارت^{۲۲}، بود در سال ۱۸۱۰ یعنی یکسال پس از ورود کارلایل به دانشگاه از مقام استادی بازنشسته شد - و در قیاس با این بزرگان، استادانی که به کار کارلایل تعلیم دادند در درجه دوم اهمیت قرار داشتند. آیا ناتوانی کارلایل از یافتن تعاق خاطر نسبت به سنت فکری دوران روشنگری اسکاتلند مربوط باین حقیقت

←

«درد جاودانگی» و نیز «هابیل و چند داستان دیگر» توسط آقای بهاء‌الدین

خرم‌شاهی به فارسی ترجمه شده است. (امیرکبیر ۱۳۶۱)

۲۲. Dugald Stewart (۱۸۲۸-۱۷۵۴) نیاسوف اسکاتلندی و نماینده مکتب عقل

سلیم در فلسفه.

بود که آن نسبت رو به افول نهاده بود و آنقدر بر روی آن کار شده بود که دیگر دست مایه‌ای برای یک دانشجوی با استعداد فوق‌العاده باقی نمانده بود؟

دومین نکته بسیار مهم آن بود که قسمتی از برنامه درسی که بیش از همه برای کار لایل جالب بود در آن زمان ریاضیات و علوم طبیعی بود و بنظر می‌رسد که دارای استعداد فوق‌العاده‌ای در این زمینه‌ها بوده باشد. این استعدادها توسط استاد ریاضیات بنام لسل^{۲۳} شناخته شد و برای اینکه او نامزد مناسبی جهت تدریس ریاضیات در سندهرست^{۲۴} (در ۱۸۲۲) و نامزدی با امتیازات کمتر برای تدریس نجوم در سنت اندروز^{۲۵} (در ۱۸۳۴) باشد به چیز دیگری محتاج نبود. ولی زندگی شغلی او از این بعد چنان مسیر متفاوتی را پیمود که می‌توان آنرا مصداقی دانست از اعتقاد او به اینکه نبوغ اختصاصی به قلمروئی خاص ندارد و آنرا در هر زمینه می‌توان بکار گرفت. آشکار است که این اشتیاق اولیه نسبت به ریاضیات و علوم را بسختی می‌توان در آثار منتشر شده او مشاهده نمود چه برخی از آنها ممکن است از آمیزه‌ای وسیع‌تر در میان این علوم برخوردار بوده باشند. اگر چه لازم است گفته شود که این منطق ناب ریاضیات و بخصوص هندسه بود که او را بخود جلب می‌کرد نه جنبه تجربی علوم فیزیکی؛ در اینجا بی‌مناسبت نیست بیافزائیم که حتی در

23. Leslie

۲۴. Sandhurst آکادمی نظامی با شهرت بین‌المللی که در آن دانشجویان برای احراز درجه افسری تربیت می‌شوند.

۲۵. St. Andrew's مؤسسه خودمختار تحصیلات عالی در ولایت فایف در اسکاتلند.

آخرین سالهای زندگی کارلایل دوست او جان تیندال^{۲۶} فیزیکدان بزرگ به قدرت قابل ملاحظه او در درك مفاهيم علمى شهادت داد.

کارلایل پس از ترك شغل خود در كيرك كالىدى در سال ۱۸۱۸ به برهوت درون خودپناه برد كه فقط بتدریج در طى سالهای ۲۰ قرن ۱۹ از آن بیرون آمد. بخصوص اولین سالهای پس از ۱۸۱۸ از نظر مالی، اخلاقی و فکری دوره رنج آوری از سرگستگی و عدم ثبات بود، بحرانی که بصورت سوء هاضمه فلیج کننده و مزمن که از آن بیعد هرگز از آن رهایی نیافت و نیز حساسیت بیمارگونه‌ای نسبت به سر و صدا که هیچگاه او را ترك نکرد، به سلامت روحی او آسیب وارد کرد. سلسله اعصاب کارلایل دارای حساسیتی بیمارگونه بود. بی شك این حساسیت جنبه منفی استعدادهای درخشان او در توصیف و یادآوری بازآفرینی کامل حوادث بود که کتاب «خاطرات» و نامه‌های او را به چنین اسناد زنده‌ای مبدل کرد. ولى در همین دوران هر صفحه که می‌نوشت انباشته بود از شکوه از شبهائی که بواسطه سرو صدای خانه و خیابان در بی خوابی می‌گذشت و نیز از روزهائی که در اثر رنجهای ناشی از سوءهاضمه سپری می‌شد؛ و در همان حال با اراده پولادین که از حس راسخ مذهبی او^{۲۷} ریشه می‌گرفت مصمم بود بر این دردها فائق آید. او نمی‌دانست که زندگی‌اش به چه سو می‌رود و چگونه باید برای گذران زندگی‌اش امرار معاش کند و از

۲۶. John Tyndall (۱۸۹۳-۱۸۲۰) فیزیکدان ایرلندی.

چشم انداز دنیایی که اینك بنظر می رسید بعد معنوی خود را از دست داده است وحشت می کرد. در کلماتی که او بعدها از زبان تویفلز دروخ^{۲۸} شخصیت اصلی سارتورر سارتوس بیان نمود:

«در نظر من جهان خالی از حیات، غایت، اراده و حتی خصومت بود: يك ماشین بخار عظیم، بی جان و بی اندازه بزرگ بود که با بی تفاوتی مرگبار خود بجلو می غلتید تا مرا مثله کند. هلاکت، گورستان، وسیع، تاریک و متروک، کارخانه مرگ! چرا انسانها تنها و بی یاور و آگاهانه باینجا رانده شده اند؟».

در این اتروا تنها تکیه گاه و نقطه امیدی که باقی می ماند حمایت ترلز ناپذیر خانواده او بود. او همواره به عشق و آغوش باز خانواده اش در آ ناندیل در خانه روستایی ساده ای که در آن می زیستند دلگرم بود. بدون کمک خانواده که از محصولات مزرعه بعنوان هدیه برای او ارسال می شد. بسختی می توان تصور کرد که کارلایل چگونه می توانست این سالها را در ادینبورگ بگذراند. در این دوران اوزندگی خود را در سر پناههای ارزان قیمت می گذرانید. در اندیشه بود که وارد حرفه و کالت شود ولی بمجرد اینکه دریافت هیچگونه ذوقی برای آن ندارد بی درنگ این اندیشه را رها کرد. او با تدریس موضوعات غریب روزگار می گذراند، که از آن نفرت داشت، و با نوشتن مقالاتی برای يك دایرة المعارف اندکی بر این درآمد می افزود - این مقالات بعنوان

اولین نوشته‌های منتشر شده او حائز اهمیت‌اند ولی فی‌نفسه چندان ارزشی ندارند و صرفاً مقالاتی هستند برای گذران زندگی. ولی او به خواندن همه چیز ادامه داد و ذخیره وسیعی از دانش و اطلاعات فراهم آورد که بعدها بنحو استادانه‌ای در آثار دوره کمال خود از آن استفاده کرد. نیز به دو امر مهم دیگر دست یازید. در ۱۸۱۹ و یا در آن حدود زبان آلمانی را فراگرفت و در ۱۸۲۱ با جین ولش^{۲۹} ملاقات کرد. این دو برخورد در شکل دادن به زندگی بعدی او تأثیر فراوان داشت.

کارلایل بیش از یک زبان‌شناس کار آزموده بود. او قبلاً، فرانسه، لاتین، و یونانی را می‌دانست و بعدها بآموختن ایتالیائی، اسپانیائی و دانمارکی پرداخت، ولی زبان آلمانی برای او بیش از یک زبان محض بود، زبان آلمانی برای او مکاشفه یک چشم‌انداز جدید بسوی زندگی بود که در آن بالقوه راه حل شکنجه‌های ناشی از شکاکیت روشنفکرانه و خلاء روحی وجود داشت. در واقع در سال ۱۸۱۹ آموختن زبان آلمانی برای یک انگلیسی زبان‌کاری بسیار هیجان‌انگیز بود، زیرا راه او را به سوی رنسانسی باز می‌کرد که بر خلاف روشنگری هنوز جنبشی بود جوان و خلاق و هنوز بعنوان یکی از ادوار مهم تاریخ تفکر جدید اروپائی بشمار می‌رفت. این رنسانس آلمانی خود جزئی از نهضت وسیع‌تر رومانتیسم اروپائی بود که در ثلث آخر قرن هجدهم بدرجات مختلف در سراسر اروپای غربی احساس می‌شد

و این رنسانس بنام غریزه، احساس، درون‌بینی، سنت، تاریخ و ملت همه جا به ستیزه با ارزشهای روشنگری یعنی منطق، شکاکیت، اونیورسالیسم^{۳۰} و عینیت‌گرایی و بازگشت به اصول اولیه برخاست. برای مطرودین روشنگری نظیر کارلایل - و بعدها جان استوارت میل - روماتیسم آلمانی چون کشف چشمه‌ای از آب تازه برای کسانی بود که از تشنگی در شرف مردن بودند. روماتیسم در انگلستان نیز ریشه‌های ستبری دوانده بود، بخصوص در مکتب شاعران دریایچه^{۳۱} یعنی کالریج، وردز ورت و ساوتی^{۳۲}، و جای سؤال است که چرا کارلایل نتوانست رستگاری خود را در فاصله‌ای کمتر و در وطن خود پیدا کند، و مجبور شد که به جستجوی روماتیسم با آلمان برود، اما چنین سؤالاتی را هرگز نمی‌توان بطور قطع پاسخ داد. آنچه مسلم است احساسات شاعرانه کارلایل همیشه محدود و اندک بود. شاعران دریایچه مسلماً شخصیت‌های تثبیت یافته و برجسته سیاسی و ادبی با ابعادی بسیار بزرگ بودند کارلایل که در این دوره سخت گرفتار بود چندان جاذبه‌ای در آنها نمی‌دید. اما، با احتمال زیاد علت اصلی این موضوع آنست که رنسانس آلمان پدیده فکری بسیار عظیم‌تر و مؤثرتر از روماتیسم انگلیسی بود. روماتیسم آلمانی نه فقط اعتبار خود را از یک مکتب شاعرانه جدید کسب می‌کرد بلکه یک ادبیات جدید و یک فلسفه نو

۳۰. Universalism اعتقاد باینکه تمام ارواح بالاخره مشمول رحمت خداوند خواهند شد.

۳۱. شاعران انگلیسی، وردز ورت، کالریج و ساوتی که در منطقه دریایچه کامبرلند و وست مورلند در آغاز قرن نوزدهم زندگی می‌کرد.

۳۲. Robert Southey (۱۷۷۴-۱۸۴۳) شاعر و نویسنده برجسته انگلیسی.

نیز در زمره امتیازات آن بود. کانت و نیز هگل از فلاسفه بزرگ تاریخ فلسفه اروپا و گوته نویسنده‌ای که عظمت نبوغ او را اغلب با عظمت دانته و شکسپیر مقایسه کرده‌اند از نمایندگان اصلی رمانتیسم آلمانی بودند.

در دهه پس از ۱۸۱۹ کارلایل بنحو سیری ناپذیری بمطالعه ادبیات آلمان مشغول بود و دین او به آخرین نسل نویسندگان آلمانی - و بیش از همه گوته - سنگین بود. او به جد با آثار کانت، فیخته^{۳۳}، شلینگ^{۳۴} و شگل^{۳۵} دست و پنجه نرم می‌کرد زیرا دریافته بود که روشنگری در درجه اول يك پدیده فلسفی است و می‌بایست با سلاح خود آن و در زمین خودش با آن روبرو شد. اما کارلایل ذاتاً هیچگاه يك فیلسوف نبود و گرچه او خرسند بود که در کانت و فیخته پاسخ عقل‌گرایی ویرانگر قرن هجدهم را یافته است، در واقع آنچه کارلایل از آنان اخذ نمود تا حدود زیادی منحصر به مفاهیم و عباراتی بود که از متن کلام آنان استخراج شده و غالباً بدرستی فهمیده نشده بود. این نویسندگان خلاق رنسانس آلمان بودند که او بیش از همه با آنان ارتباط برقرار می‌کرد و به هنگام نیاز بیاریش می‌شتافتند و در میان آنان می‌توان به‌خصوص از شیلر، نمایشنامه‌نویس و ژان پل ریشتر^{۳۶} نمایشنامه‌نویس، هجونویس و طنزپرداز - و مسلماً از گوته نیز - و شاید بتوان گفت بخشی از آثار گوته نام برد: مثلاً

۳۳. Johann Gittlieb Fichte فیلسوف ایده‌آلیست آلمانی (۱۷۶۲-۱۸۱۴)

۳۴. Friedrich W. J. Schelling (۱۷۷۲-۱۸۲۹) نقاده، هنرشناس، ادیب و فیلسوف آلمانی.

۳۵. Friedrich Schlegel (۱۷۷۵-۱۸۵۴) فیلسوف ایده‌آلیست آلمانی.

36. Jean Paul Richter

بخشی از «فاوست» و بعضی از کارهای بعدی او و بخصوص «ویلهلم مایستر» که موضوع آن داستان مرد جوانی است که راه خود را از میان سردرگمی‌های فکری و روحانی پیدا می‌کند تا به کمال برسد و این آشکارا با زندگی خود او شباهت دارد.

کارلایل در بقیه ایام زندگی خود آلمان را نمونه جامعه‌ای سالم می‌دانست (نظری که شاید درك آن آسانتر شود اگر بدانیم که او نخستین بار در سال ۱۸۵۲ یعنی در سن پنجاه-سالگی موفق به بازدید از آلمان شد). دستکم بیست سال تمام گوته (که بر اساس رابطه نزدیک شاگرد و استادی با او مکاتبات صمیمانه‌ای داشت) ستاره قطبی او بود: دلیل آشکاری از این حقیقت که استقلال فکری و ایمان می‌توانند بایکدیگر آشتی کنند. کارلایل او را معلمی با يك نوع اخلاقیات پرهیزکارانه و سخت‌گیرانه می‌دید که شعار او کف نفس^{۳۷} بود؛ و علاوه بر این او را نمونه کامل نویسنده‌ای می‌دانست که نقش پل اتصال میان دو جهان ایده‌آل و واقعی یا الهی و انسانی را بازی می‌کند.

در تمام این برداشتها مقدار زیادی سوء تفاهم و تحریف وجود داشت ولی این در مرحله دوم اهمیت قرار دارد کارلایل آثار آموزگارانه آلمانی خود را چه به درست دریافته باشد چه به خطا هیچ تردیدی در اهمیت آنچه که او می‌پنداشت از آنان می‌آموزد و تأثیر آن بر زندگی وجود ندارد. دستاورد او آمیزه‌ای نامتجانس و گهگاه

متناقض بود که از اعتقاد راسخ مذهبی^{۳۸} تربیت خانوادگی او، تأثیر آرمانهای دوران روشنگری و نیز تجدید حیات فکری آلمان سرچشمه میگرفت و چون اثر تجدید حیات فکری آلمان از همه جدیدتر بود کارلایل اثر آن را مهم تر از تأثیرات دیگر می دانست. ولی در ذهنی بقدرت ذهن کارلایل این آمیزه - هر قدر هم که مبانی آن متفاوت و چند گانه و جمع - بندی های فکری آن تقریبی باشد - برای نسلی که بآن عرضه می گردد تبدیل به چیزی بسیار اصیل و برخوردار از نیرویی تکان دهنده و بالاتر از همه خلاق می شود. عناصر اصلی این آمیزه چه بوده اند؟

کارلایل معمولاً ویژگی اصلی تفکر خود را «غیب گرایی»^{۳۹} یا «ماوراء الطبیعه طبیعی»^{۴۰} می نامید؛ و گرچه دومین تعبیر به مقصود او نزدیکتر می نماید - چرا که از دنیایی با دو نظام جدا و درعین حال بسیار مربوط به هم حکایت می کند - اما برتری تعبیر اول از آنجاست که تأکید قاطع کارلایل بر نظام ماوراء الطبیعی را هویدا می سازد. بیش از هر چیز برخورد کارلایل با رنسانس آلمان ایمان او را بوجود يك نظام روحانی متعالی در باطن این جهان ظاهر که واقعیت خود را از آن نظام روحانی متعالی می گیرد، باز گرداند. در سنین میانه حیات کارلایل، هیچ ضعفی در او باندازه دید چند بعدی اش و عادت او به تفسیر این جهان با زبان ارزشهایی که از دنیایی متفاوت و ناپیدا برخاسته بود بارز نیست. این مشخصه را البته می توان به

38. Pusitanism

39. Mysticism

40. Natural Supernaturalism

احساسات مذهبی دوران کودکی او مربوط دانست اما بیش از آن بر ایده آلیسم فلسفی آموزگاران آلمانی او متکی بود - اما باید افزود که او تمام استعدادهای يك جهان بینی حقیقتاً اصیل را در خود داشت. عبارتی از یادداشتهای روزانه او در ۱۸۳۵ شاهی است بر این مدعا:

«جهان غالباً در نظر من بس وهم انگیز است، و گاه چون چندشب پیش در ریجنت استریت^{۴۱} (با اعصاب کاملاً خرد شده) - وحشتناك، ناهمگون و تقریباً جهنمی است. در خانه خانم آستین^{۴۲} بودم و نخستین بار بود که سیدنی اسمیت را که قاه قاه می خندید می دیدم اشخاص دیگری را نیز که مشغول پیچ پیچ کردن و یاوه گوئی بودند. در نظر من در میان این تار عنکبوتهای ظریف، «مرگ» و «ابدیت» نشسته بودند و خیره بهم می نگرستند».

باید عبارت «در نظر من» را مورد توجه قرار دهیم. در بینش او این واقعیت که سایر مردمان - به استثنای موارد نادر - در این بینش سهیم نیستند و همراه آن احساس جدایی مطلق و آنچه تنها می توان يك آگاهی به رسالت نامید، در این بینش نهفته است. کارلایل این «بینش دو گانه» را با تمیز گذاشتن میان «عقل» و «فهم» - که آن هم ریشه ای آلمانی داشت و آنرا احتمالاً از طریق کالریج از کانت اخذ کرده بود - توجیه می کرد؛ «فهم» یعنی توانایی محاسبه که، دنیای کمی و آنچه بتوان وزن کرد یا اندازه گرفت سروکار دارد؛ و «عقل» - با آن نام گیج کننده اش - که توانایی

41. Regent Street

۴۲. Mrs. Austin (۱۷۷۵-۱۸۱۷) نویسنده انگلیسی.

ژرفتری است برای دریافت طبیعت واقعی اشیاء و جهان ارزشها. ولی همانطور که از کارلایل می‌توان انتظار داشت این توجیه را کم‌اهمیت‌تر از تجربه‌می‌دانست: تجربه‌رؤیت‌در دو بعدی آنجا که غالب مردم تنها در يك بعد نظر می‌کنند. بنظر کارلایل این بینش يك بعدی نوعی بیماری نزدیک - بینی بود که جهان از فلاسفه يك چشم دوران روشنگری اخذ کرده و تعالی جوئی^{۴۳}، آلمانها پادزهر آن بشمار می‌رفت. او از يك آلمانی دیگر - فیخته - این اندیشه را فرا گرفت که در این نظام ماورائی نویسنده باید نقش پیامبری را ایفا کند که موظف است مردم را از آن نظام و انتظاراتی که از آنان دارد، آگاه سازد.

برای او گوته مثال اعلی جهت تحقق این رسالت بود و بنابراین مسلم است که خود را شريك در این رسالت بحساب آورد. در سال ۱۸۳۰ چنین نوشت: «جداً شك دارم که روزی خلق را وادارم تا بهر نیت به ندای من گوش فرا دهند. تنها می‌دانم که اگر چنین نکنم در تلاش خود شکست خواهم خورد».

البته خطر آن وجود دارد که همه این اظهارات بسیار انتزاعی بنظر برسد، چنانکه بیشك مبانی فلسفی آن چنین است. اما استعداد کارلایل در زمینه مابعدالطبیعه محدود و ذهن او بیشتر متوجه محسوسات بود. باز یافتن آنچه من نظام متعالی اشیاء نامیده‌ام و پافشاری او بر اینکه تنها این نظام سرچشمه همه حقایق و ارزش‌های حقیقی است باتأکید

بر اینکه فقط از طریق انعکاسات آن نظام در این جهان می‌توان به کشف و شهود آن پرداخت و تنها با فعالیت در این جهان - و با کار عملی - می‌توان به الزامات آن پاسخ گفت در آمیخته بود. بی‌تردید در همین جاست که تأثیر ایمان راسخ^{۴۴} دوران کودکی او آشکارا ازورای این سطح ظاهری تأثیر رمانتیسم آلمانی، خود را نشان می‌دهد. حیات در نظر کارلایل امری بسیار جدی بود؛ کار صادقانه بود که با پشتکار انجام گیرد. او در بنای محکمی که پدرش ساخته بود انعکاس یک زندگی واقعی را می‌یافت. با وجود انتقاد شدیدی که از ماتریالیسم خود پرستانه صاحبان صنایع آغاز انقلاب صنعتی می‌کرد و آنان را بردگان جیفه دنیامی دانست، باز آنها را به اشرافیت زمین دار ترجیح می‌داد زیرا آنان کار می‌کردند و بامری مشغول بودند و برای توجیه هستی خود می‌توانستند به‌منچستر اشاره کنند و به میلیونها پیراهن کتانی، در حالیکه دست‌آورد اشرافیت زمین دار حداکثر یک ردیف کبک مرده بود.

در آغاز سالهای ۲۰ قرن ۱۹ کارلایل کم‌کم شروع به نجات دادن خود از گودال افسردگی و بیماری که در آن افتاده بود کرد و شاهراهی را که فراروی او قرار داشت با تصمیم و یقین بیشتری می‌پیمود. بعدها هرگاه بیاد گذشته می‌افتاد تأکید خاصی بر یک لحظه شهود می‌گذاشت که همچون یک انقلاب مذهبی در ادینبورگ در تابستان ۱۸۲۱ یا ۱۸۲۲ اتفاق افتاد و این معمای بهبودی او بود. درحقیقت

44. Puritanism

45. Ernst ist das Leben

این فرایند بتدریج صورت گرفته ولی واقعیت آن را نمی‌توان مورد تردید قرار داد. اگر چه تأثیرات مخرب بیماری سؤهاضمه و يك سلسله اعصاب فوق‌العاده حساس همچون بختکی زندگانی او را تلخ کرده بود ولی دستکم بر تألمات فکری و روحی خود پیروزمندانه فایق آمد او می‌دانست که به چه باور دارد و از آن پس هرگز در این مورد تردید نکرد. کشف ادبیات آلمان نه تنها یکی از عوامل این بهبود روحی بود بلکه عامل اصلی آن بحساب می‌آمد. حلقهٔ رو به توسعهٔ دوستی‌های او نیز حائز اهمیت بود. تنهایی یکی از غرامتهای نبوغ است و با در نظر گرفتن حقارت خاستگاه اجتماعی کارلایل شگفت نیست که کارلایل سالهای سال مجبور بود دوستان خود را از میان کسانی که از نظر روشنفکری در سطح پائین‌تری از او قرار داشتند، انتخاب کند - تجربه‌ای که بی تردید تمایلات او را به‌غرور و تحقیر که از آغاز نوجوانی در او بارز بود تقویت می‌کرد. ولی در دنیای ادینبورگ او با مردانی معاشرت نمود که از نظر فکری همتای او بودند و می‌توانستند در کنار خود مرد جوانی را با استعداد خارق‌العاده مشاهده کنند.

به شهادت متفق‌القول دوستانش، کارلایل شخصیتی بسیار گیرا: با قامتی بلند و استخوانی و شخصیتی بسیار قوی و مستقل و اصیل بود. و قدرتی سرشار و درخشان برای بیان نیات باطنی خویش داشت. وقتی این توانایی‌های او در سالهای بیست قرن ۱۹ شروع به شکوفایی نمودند نبوغ او بیشتر شناخته شد. این شکوفائی تا حدود زیادی مدیون

دوست او در انانیدیل ادوارد ایروینگ^{۴۶} بود که کارلایل را در طی سالهای افسردگی روحیش می‌شناخت. ایروینگ چند سالی از کارلایل بزرگتر بود و او که خود فردی با دست‌آوردهای فکری قابل ملاحظه بود خیلی زود به استعدادهای نهفته کارلایل پی برد و در طی سالهای افسردگی او از کمک صمیمانه و تشویق او سرباز نزد. در آغاز سالهای بیست قرن ۱۹ ایروینگ یک دوره کاری درخشان در کلیسا آغاز کرده بود که او را به شهرت اجتماعی کوتاه مدتی بعنوان یک واعظ میلنیا لیست^{۴۷} در لندن رساند که بزودی و بگونه‌ای دردناک به محرومیت او از حقوق اجتماعی، تمسخر و مرگ زودرسش انجامید. از طریق او بود که کارلایل در سال ۱۸۲۲ به یک خانواده متشخص انگلیسی - هندی بنام بولر^{۴۸} معرفی گردید و معلم دوپسر آنان شد این آموزش دو سال بطول انجامید و نقطه عطف مهمی در زندگی کارلایل به حساب می‌آید. کارلایل مغرور، زودرنج، و به نحو بیمارگونه‌ای حساس و بسیار سخت گیر بود ولی بولرها به مشکلات او آگاهی داشتند و استعدادهای استثنائی او را تشخیص می‌دادند. آنان با کارلایل با ملایمت فراوان رفتار می‌کردند و آن دو پسر بخصوص پسر ارشد، چارلز بولر، که مقدر بود شغل سیاسی مهم ولی کوتاه مدتی داشته باشد، خود را وقف او نمود. خانواده بولر بودند که راه کارلایل را به محافل

۴۶. Edward Irving (۱۸۳۴-۱۹۷۲) از مؤسسين فرقه کاتوليك حواری که آنرا غالباً ایرونیگسیت می‌خوانند. در ۱۸۳۳ از کلیسای اسکاتلند طرد شد.
 ۴۷. Millenialism فلسفه تاریخ آنچنان که از دیدگاه مسیحی دورانهای اخیر مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

اعیان جامعه انگلیس باز کردند؛ نیز او را برای اولین بار به لندن (در ۱۸۲۴) و اروپا فرستادند و او يك هفته تمام با آنان در پاریس بسر برد در همه این حوادث ابروینگ نقش مهمی داشت ولی او مسئولیت مهم و سرنوشت ساز معرفی کارلایل به جین ولش^{۴۹} را نیز بعهده داشت.

جین ولش دختر يك پزشك موفق در هدینگتون^{۵۰}، شهر کوچکی در خارج از ادینبورگ، بود. ابروینگ معلم او بود و بی شك میان آنان عشقی وجود داشته است اما ابروینگ قبل از آن با زن دیگری نامزد شده بود. او کارلایل را در ۱۸۲۱ به خانواده ولش معرفی کرد و طولی نکشید که کارلایل نیز به عشق او گرفتار آمد. جین ولش از هر نظر زنی جذاب - اگر نخواهیم بگوئیم بسیار زیبا - بوده است با خصوصیات ذهنی درخشان - شوخ، دلربا، سرزنده، قابل انعطاف و فریبا. او اشتیاقی زائدالوصف برای آموختن و تهذیب نفس داشت و بلافاصله احساس کرد که در کارلایل شخصی را یافته است که بنحو بی نظیر می تواند او را به آنچه که آرزو داشت، برساند. ولی برای کارلایل پنج سال خواستگاری مداوم لازم بود تا این مریگیری غیر رسمی را به سختی به موافقت جین و مادرش نسبت به ازدواج آنها تبدیل کند. این ازدواج یکی از سرنوشت سازترین و جنجالی ترین ازدواجهای مشاهیر ادبی قرن نوزدهم بود و بحث و جدل بر سر آن هنوز خاتمه نیافته است. بر طبق شهادت دوستانی که سالهای متمادی مشتاقانه در خانه کارلایل هادور

49. Jone Welsh

50. Haddington

هم جمع می‌شدند جین و لش زنی زیرک و با استعداد بود. این از بد اقبالی او بود که او نیز همچون کارلایل مبتلا به حساسیت عصبی حادی بود مالیخولیای او از کارلایل گوی سبقت می‌ربود. در طی سی سال آخر زندگی‌اش قربانی سردرد و بیخوابی بود - کارلایل‌ها بچه‌دار نشدند اما نسبت به هم وفادار باقی ماندند ولی در این اواخر برای جین ازدواجی توأم با شکنجه بود و این شکنجه به صور گوناگون و بانحاء مختلف تفسیر شده است. می‌توان گفت که برای دو نفر با چنین خلقیاتی زندگی کردن با یکدیگر به هیچوجه آسان نبود - نیز طرفداران آزادی زنان این ازدواج را نمونه‌ای از بیدادگری شوهران و تبعیت و نرم خویی زنان دانسته‌اند و در واقع چندان هم بیراه نرفته‌اند، این واقعیت دارد که توجه کارلایل به لیدی اشبرتون^{۵۱} در سالهای چهل و پنج‌ه‌ام قرن ۱۹ تأثیر سوئی بر زنش بر جای گذاشت اگر چه این تفنن‌ها در نظر خود او کاری بی‌ضرر جلوه می‌کرد. فراود^{۵۲} دوست آخرین سالهای زندگی کارلایل و زندگینامه‌نویس او اشاره کرده است که کارلایل از نظر جنسی ناتوان بود و ازدواج آنان هرگز قرین توفیق نبود که اگر راست باشد دلیل تمام تنشهای بین آنان آشکار می‌شود ولی شواهد بگونه‌ای است که خلاف این را ثابت می‌کند. این واقعیتی است که سالهای اولیه زندگی آنان با سعادتی ملکوتی توأم بود و عامل عشق از سوی هر دوی آنان قوی و اصیل بود و پس از مرگ جین در سال ۱۸۶۶ تمام رویدادهای پاترده سال باقیمانده

51. Lady Ashberton

52. Froude

زندگی کارلایل اثبات‌کننده حقیقت کلماتی است که کارلایل بر سنگ‌گور او نوشت که چراغ زندگی‌اش با مردن او خاموش شد

در زمان ازدواجشان در سال ۱۸۲۶ کارلایل بنحوی محدود اما محکم در دنیای ادبی ادینبورگ تثبیت شده بود و میرفت تا برای خود بعنوان مترجم و منقد ادبیات آلمان وجهه‌ای دست و پا کند. ظهور او در جامعه در این نقش با مقاله‌ای شروع شد که او در ۱۸۲۲ درباره فاوست برشته تحریر درآورد و پس از آن یک سلسله مقالات مهم (که بعدها بصورت کتابی چاپ شد) درباره شیلر و ترجمه اولین قسمت ویلهم مایستر که متعاقباً بچاپ رسید. آگاهی عمومی از اهمیت رنسانس ادبی آلمان تازه در انگلستان بیدار می‌شد که مدیون کوششهای اولیه منقدان و مترجمان قدیمتر و پیش از همه کالریج بود (که کارلایل او را در روزگار پیریش ملاقات کرده اما در مورد دست‌آوردهای او اساساً حق مطلب را بجای نیاورد). کارلایل بدین ترتیب زمینه را تا حدودی آماده یافت و کار او بازار آماده‌ای داشت. با وجود این او در دگرگون کردن تلقی انگلیسی‌های تحصیل کرده نسبت به ادبیات آلمان (و بیش از همه نسبت به گوته) در ربع دوم قرن نوزدهم سهم عمده‌ای دارد. بین ۱۸۲۲ و ۱۸۳۲ بیست مقاله عمده در این زمینه نوشت و گرچه بعدها تنها جسته و گریخته باین موضوع بازگشت مهم آنست که او در این نقش فرعی و نه در زمینه خلق آثار ادبی بود که نخستین بار به شهرت دست یافت. سر دبیران نشریات ادبی که از علاقه روز افزون جامعه به این موضوع آگاه بودند از

مقالات او استقبال نمودند و از این طریق نزد چند تن از سردبیران آن نشریات منجمله فرانسیس جفری^{۵۳} از مجله ادینبورگ ریویو^{۵۴} وجهه فراوان یافت.

مجله ادینبورگ در سال ۱۸۰۲ تأسیس شده و ارگان پیشروی ایده‌های آزادیخواهانه در کشور بود و خود سرمشق «نشریات ادبی» دیگری گشته بود که در سالهای بیست قرن ۱۹ با نفوذترین بخش مجلات ادواری بریتانیا را تشکیل می‌دادند. نقدهایی که غالباً در این مجلات بچاپ می‌رسید معمولاً مقالات مطولی بود که فقط تا حدودی به کتابی که موضوع بحث و نقد اصلی بود می‌پرداختند. این يك فرم ادبی بود که بخوبی می‌شد از آن استفاده کرد و در سالهای بیست قرن ۱۹ برای نویسنده جوانی که آرزوهای بلند پروازانه‌ای جهت شناساندن خود به جماعت خواننده در سر می‌پروراند هیچ وسیله‌ای بهتر از ادینبورگ ریویو و رقیب عمده محافظه‌کار^{۵۵} کوارترلی ریویو^{۵۶} نبود؛ و درخشان‌ترین نمونه این طرز مشهور شدن مربوط به مکوالی^{۵۷} می‌شد. کارلایل از امتیازات مکوالی که يك حرفه درخشان ادبی در کمبریج و جایگاهی والا در بیان طبقه متنعم داشت، برخوردار نبود و حوزه فعالیت‌های ادبی او در این زمان بسیار محدودتر بود؛ ولی این مجلات و بخصوص پشتیبانی سخاوتمندانه - و هر چند انتقاد آمیز - جفری بود که کارلایل را به اداره خود و همسرش قادر ساخت و

53. Francis Jeffrey

55. Tory

54. Edinburgh Review

56. Quarterly Review

۵۷. Thomas Babington Macauley (۱۸۰۰-۵۹) مورخ انگلیسی.

بتدریج چنان وجهه ادبی پیدا کرد که در سال ۱۸۳۴ توانست به لندن نقل مکان کند. قید و بندهای مقاله‌نویسی برای مجلات و بخصوص اجبار تن در دادن به پسندهای ادبی و سیاسی ویراستاران همیشه خشم کارلایل را برمی‌انگیخت بخصوص که عقاید و سبک او هر چه بیشتر جنبه شخصی پیدا می‌کرد و در آخرین سالهای بیست قرن ۱۹ هر چه بیشتر زنگ خطر را برای ویراستاران بصدا درمی‌آورد؛ با همه این احوال او مدیون این مجلات بود زیرا بسختی می‌توان تصور کرد که کارلایل چگونه می‌توانست بدون آنها به شهرت ادبی دست یابد.

نیمه اول زندگی زناشویی کارلایل در ادینبورگ گذشت جائی که شخصیت شاد و سرزنده و کیفیت مصاحبت این زوج خانه محقر آنان را کانون گرم ملاقات روشنفکران ساخته بود که در واقع مقدمه و زمینه خانه بعدی و مشهور آنان را در لندن فراهم کرد. ولی درآمد کارلایل از نوشته‌هایش ناچیز و نا ثابت بود. در طی سالهای بیست قرن ۱۹ او چندین بار ناکامانه تقاضای احراز شغل معلمی و تدریس در دانشگاه می‌کرد؛ ولی اگرچه قابلیت‌های او باسانی وی را حائز شرایط چنین پستی میکرد، شاید اصالت شخصیت او و اشتیاق او بدسترسی به مخاطبین بیشمار مانع ورود او به دنیای دانشگاهی اسکاتلند میشد. بالاخره آنان از شدت فقر مجبور به ترك ادینبورگ در سال ۱۸۲۸ و نقل مکان بخانه دهقانی دورافتاده کریگنپاتوک^{۵۸} در دامفریز

شایر شدند که به جین از پدرش بارث رسیده بود. کریگنپاتوک در فاصله کمی از خانواده کارلایل در اناندیل قرار داشت و طی دو سال اولیه اقامت آنان در آن خانه از مصاحبت برادر کارلایل، الکساندر، برخوردار می شدند که زمین را کشت میکرد. در آنجا آنان بکلی از دنیای ادبیات بریده بودند، کما اینکه از سروصداها و مشقات زندگی شهری که چنان با خشونت اعصاب کارلایل را می سائید نیز برکنار بودند. این دوران تنهایی فقط دوبار در طی شش سال دچار وقفه گردید، یکبار هنگام بازدید طولانی از لندن در زمستان ۱۸۳۱-۳۲ و بار دیگر هنگام اقامت در ادینبورگ در سال ۱۸۳۳ و هر چه میگذشت تنهایی غیر قابل تحمل تر می شد، بازدید کنندگان از کریگنپاتوک معدود و نادر بودند - از جمله جفری و همسرش در سال ۱۸۲۸ و نویسنده ترانسندنتالیست امریکایی رالف والدو امرسون^{۵۹}. امرسون مقالات کارلایل را در مجلات خوانده و بسیار آنها را تحسین میکرد و این او بود که سنت محکم و پایدار تحسین و مطالعه آثار کارلایل را در امریکا بنیاد نهاد.

جریان اندیشه و نویسندگی کارلایل با گذشت سالها گسترده تر، عمیقتر و محکم تر میشد. مقالات او وسعت و دامنه گسترده ای داشت که شامل مطالبی درباره نویسندگان بریتانیایی و فرانسوی منجمله مقالات فوق العاده او در مورد برتر^{۶۰} در سال ۱۸۲۸، ولتر در ۱۸۲۹، دیدرو و جانسون در ۱۸۳۳ می شد و سپس شامل موضوعات اجتماعی و تاریخی

59. Ralph Waldo Emerson (1803

۶۰. Robert Burns (۱۷۵۹-۹۶) شاعر اسکاتلندی.

منجمله مقالات «زبان دوران»^{۶۱} در ۱۸۲۹ «درباره تاریخ»^{۶۲} در ۱۸۳۰، «ویژگیها»^{۶۳} در ۱۸۳۱ و «کاگلیوسترو»^{۶۴} در سال ۱۸۳۳ بود. او به نحو روزافزونی از کار مجلات خسته تر می شد و احساس می کرد که احساسات واقعی خود را تنها در کتاب می تواند بیان کند. او قبلاً در سال ۱۸۲۷ شروع بنویشتن نوولی بنام «ووتون راینفرد»^{۶۵} کرده بود که به تعبیری شرح حال خود او بود و نکات بسیاری را از ویلهلم مایستر بوام گرفته بود ولی فرم داستان کوتاه هرگز با استعدادها (یا سلیقه های) او جور در نمی آمد. وسعت فراگیر ذهن کارلایل یافتن يك فرم خاص ادبی را بعنوان يك اشتغال مناسب غالباً مشکل می ساخت. در ۱۸۳۰ او اندیشه نگارش يك اثر عمده تاریخی را درباره لوتر در سر می پروراند ولی بعلت عدم امکان مسافرت بآلمان آن اندیشه را فرو گذاشت. در عوض در پائیز سال ۱۸۳۰ او شروع بکار بر روی اثری کرد که مقدر بود بصورت «سارتور رزارتوس»^{۶۶} درآید و در طی زمستان ۱۸۳۱-۳۲ کارلایل بازدید بیامید یافتن ناشری برای آن از لندن بعمل آورد. ولی اگر چه در این منظور شکست خورد با وجود این سفر به لندن به دلایل دیگر برای او حائز اهمیت فراوان شد (همینطور برای جین که بعداً به کارلایل در لندن ملحق گردید.) او در طی

61. Signs of the Times

62. On History

63. Characteristics

۶۴. Cagliostro ۱۱ شارلاتان - شعبده باز و جادوگر فرانسوی قبل از انقلاب کبیر فرانسه و موضوع یکی از مقالات کارلایل.

65: Wotton Reinfred

66. Sartor Resartus

۶۶. Reforue Bills نوعی اوتو بیوگرافی روپانی و از آثار برجسته کارلایل

بحران طرح «لایحه اصلاحات»^{۶۷} در لندن حضور داشت، تجربه‌ای که بینش کاملاً متفاوتی درخصوص مسائل انگلستان باو داد. او شروع بجمع‌آوری گروه وسیعی از دوستان با استعداد در میان روشنفکران لندنی نمود و از وسعت نفوذ اندیشه‌هایی که مقالات ادبی‌اش در طی ده سال گذشته تبلیغ کرده بود، در ذهن بیدارترین افراد نسل جدید آگاه گردید. او برای اولین بار خود را نه فقط در میان حلقه دوستان بلکه در میان مریدانی یافت که بیعت آنان بخاطر استعدادهای درخشان ایشان اهمیت بیشتری پیدا می‌کرد. یکی از برجسته‌ترین آنان جان استوارت میل^{۶۸} جوان بود که در آن اوقات بحران عاطفی نیرومندی را در قبال سودگرائی^{۶۹} بی‌فایده‌ای را که تربیت یافته آن بود، تجربه میکرد. میل نمی‌دانست کارلایل را در چه مقامی بپذیرد ولی او را بعنوان قویترین نیروی اخلاقی و فکری که تا آن زمان با آن برخورد کرده بود می‌شناخت. دوستی آنان بسیار نزدیک بود و تا زمانی که در آخرین سالهای سی قرن ۱۹؛ از یکدیگر جدا شدند این دوستی یکی از جالبترین مقاطع در بسط اندیشه انگلیسی قرن نوزدهم بشمار می‌آمد.

کارلایل‌ها در بهار سال ۱۸۳۲ به کریگنپاتوک برگشتند و عزیمت آنان از لندن با مرگ پدر کارلایل فوریت بیشتری پیدا کرد. ولی آنان دیگر هرگز نتوانستند

۶۷. Reform bills لوایحی که مشارکت وسیعتر کارگران و کشاورزان را برای شرکت در رای‌گیری پارلمانی ممکن ساخت.

۶۸. John Stuart Mill (۱۸۰۶-۱۸۷۳) فیلسوف و اقتصاد دان انگلیسی.

69. Utilitarianism

در آنجا زندگی کنند. تجربه زندگی فکری در لندن و دسترسی آسان به سردبیران نشریات و ناشرین که فقط در آنجا یافت می‌شد تنهایی کریگنپاتوک را غیر قابل تحمل می‌ساخت. سارتور بالاخره در پائیز سال ۱۸۳۳ برای چاپ در مجله تازه تأسیس یافته فریزر^{۷۰} مورد تصویب قرار گرفت. باین دلیل در بهار سال ۱۸۳۴ کارلایل‌ها تصمیم گرفتند که نقل مکان به لندن را با وجود نداشتن تامین مالی تجربه کنند. در ماه ژوئن آنان در خانه‌ای در شین‌رو^{۷۱} در چلسی^{۷۲} و بعد از آن در حومه روستایی لندن مستقر شدند که مقدر بود سراسر باقیمانده عمر خود را در آن بگذرانند. در ماه ژوئیه کارلایل شروع بکار کردن بر روی اثری کرد که بعدها «انقلاب کبیر فرانسه»^{۷۳} نام گرفت.

70. Frazer's Magazine

72. Chalsea

71. Cheyne Row

73. French Revolution

۲

سارتور رزارتوس^۱

انتشار سارتور رزارتوس در مجله فریزر نه پولی به کیسه کارلایل ریخت و نه شهرتی برای او فراهم کرد و نظریاتی که از جانب خوانندگان مجله ابراز گردید غالباً همگی نامساعد بود. در انگلستان بجز حلقه کوچکی ستایشگران کارلایل همه درها بروی این کتاب بدون استثناء بسته شد. اگر این کتاب مخاطبینی برای خود پیدا کرده معلول کوششهای امرسون بنفع دوست صمیمی اش در امریکا بود که منجر به انتشار کتاب در سال ۱۸۳۶ گردید. در انگلستان فقط در سال ۱۸۳۸ پس از موفقیت کتاب انقلاب کبیر فرانسه که سبب شهرت رسیدن کارلایل شد کتاب سارتور - رزارتوس بچاپ رسید. کتاب سارتور از زمان انتشار خود تا کنون بطور قاطع بر منتقدان خودپیروز شده است و نظریات جدید حاکی از آنستکه این اثر یکی از عالیتین تراوشات نبوغ در زبان انگلیسی است که در تمام قرن نوزدهم نوشته

۱. معنی این عبارت لاتین «خیاط دوباره خیاطی شده» است.

شده است. ولی بر روی هم باید گفت که کتاب مشکلی است و به آسانی می‌توان دریافت که علت سوء تفاهم و عدم استقبال مردمی که در چاپ اول خود با آن روبرو شدند چه بوده است. این کتاب از لحاظ نوآوری در سبک و طرز بیان و فرم چالشی برای خوانندگان خود بود که فقط از این لحاظ می‌توان آنرا با کتاب اولیس^۲ در قرن بیستم مقایسه کرد.

سارتور رزارتوس يك شاهكار عجيب رومانتيك است که از زیر بار طبقه‌بندی یا تلخیص شانه خالی می‌کند. گهگاه آن را نوول گفته‌اند ولی حتی تعبیر نوین و بسیار قابل انعطافی که از این فرم ادبی وجود دارد آنرا در خود نمی‌پذیرد تا چه رسد به فرم نوول در اوایل قرن نوزدهم. این اثر در حکم نخستین اعلامیه تمام عیار کارلایل بود در باب «ماوراء الطبیئۀ طبیعی» و ایده آلیسم جدیدی که آنرا از آلمان آموخته بود.

این تعبیر بنخودی خود در نظر بیشتر خوانندگان انگلیسی در اوایل سالهای سی قرن ۱۹ عجیب می‌نمود اما فرم کتاب است که آنرا حقیقتاً خارق‌العاده می‌کند. در آغاز بنظر می‌رسد که کتاب روایتی است توسط يك «ویراستار» تحسین برانگیز اما مشکوکی از اثر يك فیلسوف آلمانی پرت افتاده بنام دیوجینز توبفلز دروخ^۳ «تاپالۀ شیطان»، پروفیسور همه چیز در دانشگاه وایس نیشتو^۴ که نمی‌دانیم در کجاست درباره «فلسفۀ لباسها». از قضا «فلسفۀ لباسها» تبدیل به يك استعارۀ اصیل و خوش آیند برای ایده آلیسم

۲. Ulysses شاهکار جیمز جویس نویسنده ایرلندی.

3. Diogenes Teufelsdröckh

4. Weissnichtiuo

کار لایل می‌شود، که در آن لباسها نماینده جهان واقعی هستند که جهان ایده‌آل - یعنی «بدن» - را که در زیر آنست هم تغییر شکل می‌دهند و می‌پوشانند و هم آشکار و بر ملا می‌کنند. این استعاره با تردستی و مهارت نفس گیر يك شعبده باز می‌پیچد و می‌گردد و متوالیاً به معانی و سیاقهای مختلف بسیار در معرض دید قرار می‌گیرد. بنحو آزار دهنده‌ای ما با کار تویفلز دروخ فقط از طریق نقل قولها و تعابیر آشنا می‌شویم و در این بین در جریان شکایت‌های «ویراستار» از بیگانگی و غرابت افکار و سبك تویفلز دروخ قرار می‌گیریم. در وسط کار او با بیان شرح حال تویفلز دروخ براساس توده‌ای از یادداشت‌های پراکنده که توسط دوستش در وایس نیشتو فرستاده شده است به توضیح و تشریح این غرائب می‌پردازد. و این قسمت تا اندازه‌ای بازتاب اوتویوگرافی خود کار لایل است.

همه اینها عجیب است اما تأثیر آن توسط سبك خارق‌العاده آن تشدید می‌شود. این سبك بتدریج به مقالات انتقادی کار لایل در اواخر سالهای بیست قرن ۱۹- که کار لایل اعتماد بنف و آمادگی بیشتری برای فاصله گرفتن از قوانین انگلیسی دوره آگوستن که از قرن هجدهم بارث رسیده بود پیدا می‌کرد - شکل می‌گرفت ولی در کتاب سار تور رزار توس بود که يك سبك تکامل یافته «کار لایلی» برای نخستین بار مجال نمایش پیدا کرد و جای تعجب نیست که چرا خوانندگان کمی گیج شدند. آنها مجبور بودند که نه تنها با يك سلسله شخصیت‌های جدید من جمله آدم‌های نا-

آشنایی چون آقای توگود^۵ و هوفر اس هوش رکه^۶ و یک قاچاقچی فرشته‌خو که در دماغه شمال^۷ ظاهر میشود و میکوشد توپفلز دروخ را از روی سنگی بندریا پرتاب کند مواجه شوند بلکه به اثر باروک انگلیسی که قطعه زیر مثال گویای آنست:

«در عین حال آیا زبینه نیست که بینیم سالیانه پنج میلیون قنطال^۸ از Foystall برداشته شود و بعد از خیس خوردن اطو شده، منقش شده و فروخته شود - و دوباره بآنجا برگردد و در این ضمن بسیاری از دهانهای گرسنه را سیر کند؟ چنین است Laystall، با لباسهای کهنه و خرده پارچه‌هایش، باتری الکتریکی بزرگ و منبع حرکت که از آن فعالیت‌های اجتماعی (مثل جریانهای برق مثبت و منفی^۹) نشأت می‌گیرند و دوباره در مدارهای بزرگتر یا کوچکتر و از میان آشوب طوفانی موج و عظیم حیات - که خود آن را زنده نگه می‌دارند - بآن برمی‌گردند - چنین عباراتی ما را که آدمی را دوست می‌داریم و احترامی برای او قایل هستیم از احساسات بسیار مغشوشی لبریز می‌کند».

شروطی که ویراستار در پایان این قطعه بر آنها تأکید می‌گذارد و گویاست ولی گرچه او خود با لحنی نسبتاً جدی می‌نویسد حتی قادر به نگارش عبارتهای عجیبی از این دست است:

6. Mofrath Hecochrecke

5. Kerr Towgood

۷. North Cape در نروژ.

۸. quintal صد کیلوگرم.

9. Vitreous and resinous electricities

«بنگر ای تسویفلز دروخ احمق که چه سودهای فراوانی که هر کس در هر سن و از هر جنس از البسه می‌برند. مثلاً وقتی که تو خود تازه واردی بیمزه و خنک، گوشت آلود و شل و ول و در این سیاره بودی که در آغوش للهات نق می‌زدی، استفراغ می‌کردی، انگشتانت را سق می‌زدی و با چشمانی تهی به دنیا می‌نگریستی بدون ملافه و پیش‌بند و انواع پوشش‌های دیگر به چه می‌مانستی؟. مایه وحشت خود و بشریت!».

سرچشمه‌های این سبک آشفته، پر آشوب، بریده و الکن، خیره سرانه و استعاری بسیار مورد بحث قرار گرفته است. رابله^{۱۰}، استرن^{۱۱} و ژان پل ریشتر^{۱۲} کسانی هستند که بعنوان مثال برجسته این شیوه تألیف ذکر شده‌اند و نگارش به شیوه نویسندگان آلمانی بکار بردن مداوم دوم شخص مفرد و بکار گرفتن حروف بزرگ در آغاز کلمات از نمونه؛ آشکار آنست. کار لایل همیشه اصرار داشت که سبک او طبیعی است نه مصنوعی و از سخنان معنی‌دار و با حرارت بزرگترها و بخصوص پدرش در انانیدیل اقتباس شده است، ولی این موضوع تنها بعنوان سرچشمه‌های دور آن سبک می‌تواند پذیرفته شود. نیز همیشه این بحث مطرح بوده است که این یکی از بهترین سبکهای زبان انگلیسی است یا یکی از بدترین سبکها و در این مورد هیچ توافقی ممکن نیست. آنچه می‌توان گفت اینست که چه خوب و چه بد بهر حال این یک

۱۰. Francis Rabelais هجو نویس و طنزپرداز معروف فرانسوی (۱۵۰۳-۱۴۹۴)

۱۱. Sterne کشیش و داستان‌نویس انگلیسی (۱۷۶۸-۱۷۱۳).

۱۲. Jean Paul Friedrich Richter (۱۸۲۵-۱۷۶۳) نویسنده آلمانی.

سبك غير قابل تقلید است تا حد قابل توجهی انتظار و ملاك کارلایل را از سبك برآورده می‌کند، سبکی که باید مانند لباس با قامت نویسنده متناسب باشد، این سبك به غایت سبکی است رمانتیک که از هر گونه قاعده و قانونی سرباز می‌زند و صرفاً واسطه‌ای است برای ابراز مکنونات شخصی نویسنده. کمتر کسی می‌تواند انکار کند که گاه عالیت‌ترین وسیله بیان زیباترین لحظات است، - همچون عبارتی آشنا از کتاب اولیور کرامول^{۱۳} که شب قبل از نبرد دانبار توصیف می‌کند: «و باین ترتیب سربازان در تمام مدت شب اسلحه بدست ایستاده‌اند و یا طوری دراز کشیده‌اند که بفوریت بتوانند اسلحه خود را در دست بگیرند. آنان در مقابل وظیفه‌ای بواقع مشکل قرار گرفته‌اند. شب نمناك است و وحشی -، دوم سپتامبر که بر حسب تقویم ما دوازدهم بحساب می‌آید - ماه خرمن راه خود را به دشواری از میان ابرهائی که آستن برف، باران و تگرگ است می‌گشاید، بگذار تا آنکه دلی برای دعا دارد دعا کند که پنجه‌افکندن با مرگ نزدیک است: دعا کند و در عین حال باروتش را خشك نگه دارد برای سختیها آماده باشد و مردانه رفتار کنند. این چنین اینان شب را می‌گذرانند و شبه‌جزیره دانبار^{۱۴} و جویبار براک^{۱۵} را در خاطر من ورجاوند می‌سازند. ما انگلیسی‌ها خیمه‌هایی داریم؛ اسکا تلندی‌ها هیچ ندارند. صدای گرفته دریا ناله کنان خبر از حادثه‌ای شوم میدهد و آرام و سنگین بر این خلیج سنگی تاب می‌خورد. دریا و طوفانها از ما

13. Oliver Cromwell

14. Dunbar

15. Brock

دورند، همه درخوابند جز ما - و آنکه بر بالهای باد می‌راند».

ولی درباره شیوه نگارش کارلایل هرچه بگوئیم بی شك احتمال آن نمی‌رفت که به سادگی قبول عام بیابد. همین نکته درباره سبك پریشان و نامفهوم سارتور صادق بود اکنون که بیش از يك قرن از تألیف آن می‌گذرد می‌توان جایگاه واقعی آنرا در میان آثار کارلایل دریافت. می‌توان تشخیص داد که کارلایل با لحنی استهزاآمیز دوران مقاله نویسی خود را به مسخره می‌گیرد زیرا سارتور قطعاً نشانه جدایی او از این مرحله است و در انجام اینکار استفاده تخیلی درخشانی از قراردادهای مقاله نویسی می‌کند. حتی شرح حال تویفلز دروخ در کتاب دوم بازتاب سبك خاصی است که کارلایل برای مقاله‌های خود در مجلات در اواخر دهه ۱۸۲۰-۳۰ انتخاب کرده بود. این فرم ترکیبی از شرح حال خود نویسنده همراه با تحلیل نوشته‌های او بود که البته در نظر کارلایل از یکدیگر قابل تفکیک نبود. - مقالات او درباره برتر^{۱۶} و جانسون^{۱۷} نمونه‌های عالی این فرم بشمار می‌روند. سارتور مقاله ادبی مصنوعی است که در آن به نحو پیچیده‌ای نویسنده بیشتر در محل منتقد قرار گرفته است یا منتقد. ویراستار سمبل خواننده مردد انگلیسی و یا لااقل بخشی از این خوانندگان است که گرایش بیشتری باو دارند و اگر در پی قضاوت شخص کارلایل در این میانه برخیزیم

۱۶. Robert Burns (۱۷۵۹-۹۶) شاعر اسکاتلندی. اشعار او آمیزه‌ای است از

احساسات انسان دوستانه و طنز.

۱۷. Samuel Johnson (۱۷۰۹-۸۴) نویسنده منتقد و لغوی انگلیسی.

باید آنرا از زبان تویفلز دروخ بشنویم. روشهایی که کارلایل برای نهفتن شخصیت و هویت خود در داستان بکار می برد بیش از هر چیز همچون تمهید مقدمه شخصی مغرور که پیشاپیش، بدفهمی و ستیزه‌ای را که در خوانندگان ایجاد خواهد شد، به هیچ می گیرد. این روشها احساس شگفتی در خصوص هویت‌های محو شونده‌ای ایجاد می کند که بنحو برجسته‌ای بعضی از شکل‌های خاص خود آگاهی در قرن بیستم را پیش بینی می نماید؛ و این روشها دارای اهمیت پایدار برای کارلایل بودند زیرا در نوشته‌های آخرین سالهای خود هنوز به استفاده از روش خلق تصاویر خیالی اساتید آلمانی بعنوان سخنگویان بعضی از آثار حماسی بلند پروازانه خود ادامه داد.

بنابر این اصالت شکل و سبك سارتور به هیچ وجه مورد تردید نیست. محتوای آن مقوله دیگری است. سارتور اثر مهمی است زیرا نماینده اولین کوششها برای بیان منظم موضوعی اندیشه‌هایی است که در تمام آثار بعدی کارلایل جریان داشته و بر آن تسلط دارند. در سارتور همانطور که خود کارلایل در مورد تویفلز دروخ می گوید: «شخصیت او اینك شكل نهائی خود را گرفته و دیگر بدنبال هیچ تغییر و انقلاب مهم دیگری نباید بود.» باستثناء يك مورد که بعداً ذکر خواهیم کرد او تحول و تکامل فکری آینده خود را بخوبی در این کلمات ارزیابی می کند. تأکید نسبی که او بر روی موضوعات مختلف داشت بعدها تغییرات متعدد پیدا کرد، ولی زمینه این تغییرات بخوبی در سارتور نمایان است. اینجا نکته اساسی «فلسفه پوشاك» است، ایده‌

آلیسمی که او از مطالعات آلمانی خود اقتباس کرده است و این عقیده که نظام مادی اشیاء صرفاً بازتابی از نظام معنوی اشیاء و یا بقول خود کارلایل «شکل‌گیری» از يك نظام معنوی می‌باشد که تنها حقیقت متعالی است که در پشت آن نظام مادی روان است.

نظام مادی توسط زمان در مکان محدود می‌شود ولی اینها خود توهماتى هستند که کنه ذات ابدیت و وجود لایتناهی را می‌پوشانند. انسان ذاتاً موجودی روحانی است و وابستگی او با نظام روحانی است ولی فقط از طریق جهان مادی است که می‌توان به جهان معنوی راه یافت و وظیفهٔ انسان در این جهان آنست که جهان مادی را با جهان روحانی از طریق کار توأم با عشق و جدیت نزدیک‌تر گرداند (مثل پلی که پدر کارلایل ساخته بود) و یا اگر بخواهیم استعاره دیگری بکار ببریم، جهان مادی را آنقدر تلطیف سازد که دنیای روحانی را بتوان از ورای آن دید. این مأموریتی است که بنا بر طبیعت انسان بر او تحمیل شده است. ولی اگر کسی بخواهد از این موضوع طفره برود (مثلاً بپیروی از ارضای شهوات و غرور شخصی و دیگر هیچ و یا پرداختن صرف به ظاهر کار خود و غفلت از حقیقت معنوی آن) این کفر مطلق است و نتیجه‌ای جز نابودی ندارد. بنابراین اگر چه انسان در جهان مادی زندگی می‌کند ولی واجب است که کوششهای او توسط يك احساس روحانی که در درون او جاری است هدایت و به نور و روشنائی نائل گردد، احساسی که غالباً به آسانی کمبود آن را می‌توان مشاهده کرد. دريك جامعهٔ سالم این موضوع بطور طبیعی احساس می‌شود

ولی در سارتور پیشاپیش بذر اندیشه دیگری که ابعاد فوق‌العاده‌ای در آثار بعدی کارلایل یافت بصورت اندیشه «ستایش قهرمان» در حال جوانه زدن بود.

این چیزی بود که کارلایل نخستین بار از فیخته آموخته بود زیرا او با اندیشه «انسان خردمند» بعنوان مفسر وجود مطلق برای توده مردم که خود قادر به دیدن آن نیستند شناخته می‌شود. برای کارلایل نیز به همین ترتیب «قهرمان» نقش سنتی کشیش یا توجیه‌کننده اراده خداوند را برای انسان بازی می‌کند. شخص کشیش دیگر برای این منظور قابل استفاده نبود زیرا کارلایل دیگر هرگز ایمان خود را به مسیحیت قراردادی باز نیافت و در نزد او تمام کلیساها و مذاهب بصورت نظام‌های سالوسانه و ریاکاری سازمان یافته‌ای درآمده بودند و تظاهر به اعتقاداتی می‌کردند که دیگر واقعاً بآن ایمان نداشتند و سموله‌ایی را پرستش می‌کردند که زمانی دارای ارزش بودند ولی اکنون بصورت پوسته‌های توخالی درآمده بودند. ولی قهرمان در هر صورت مفهوم عام‌تری نسبت به کشیش بود. در سارتور رزارتوس قهرمان هنوز نویسنده و آموزگار است همچنان که در نزد فیخته بود؛ اما قهرمان می‌تواند یک پادشاه باشد و بعدها کارلایل کم‌کم قیافه یک قهرمان را در نقشهای دیگر قابل تشخیص یافت. ولی هنوز هم جوهر و نقش قهرمان رساندن پیام الهی بانسان است. او نسبت به حقیقت روحانی و غایی که بیشتر مردم نسبت بآن بصیرتی ندارند دارای بینش است و همه مردم نیک پرست - این حقیقت را احساس کرده و با طیب خاطر از آن پیروی خواهند کرد زیرا تنها در تطابق

با آن حقیقت روحانی غایی است که آزادی معنی پیدا می کند. اینها موضوعات مشترك تمام آثار کارلایل پس از سارتور است و اگر در روشنایی فراگیر روز بآن نگریده شود ممکن است آثاری فاقد اهمیت و کم ارزش بنظر برسند و نتوانند ادعای عظمت نویسنده این آثار را به اثبات رسانند این موضوعات تلفیقی است از ایده آلیسم و لرم آلمانی با اعتقاد سخت مذهبی بومی کارلایل. این انتقادات کلاً وارد است و حتی می توان آن را ادامه داد. گرایش ذهنی کارلایل اصولاً موافق دقت در بحث و استدلال منظم نبود. می توان پذیرفت که او برآستی به استدلال و مباحث دقیق توانا بود مثلاً او در ایام تحصیل در ادینبورگ هندسه دانی ممتاز بود با وجود این در آثار او به سختی می توان قطعه ای که حاکی از استدلال عقلی دقیق باشد پیدا نمود. ناممکن است بتوان او را فیلسوف دانست (و خود او نیز مدعی چنین عنوانی نبود). در سارتور او تعالی جوئی مبهم متافیزیکی را به دقت اندیشه تحلیلی بنحو شگفت انگیزی ترجیح می دهد چنانکه می توان این حالت را بآسانی در خلاصه ای که پیشتر از آراء او بیان کردیم مشاهده کرد. بعلاوه همچنان که دیده ایم او حتی در انتقال اندیشه های آموزگاران آلمانی خود دقیق نبود. او مکرراً تفاوتها و تعاریف آنها را تحریف می کرد تا نتایج اخلاقی ساده تری از آنها استنتاج کند؛ بسیار نامحتمل است که اگر کانت، فیخته و حتی گوته با «فلسفه پوشاک» در سارتور آشنا می شدند آنرا استنتاج درستی از آثار خود می دانستند. عادت کارلایل آن بود که عبارات و آراء پراکنده ای را از میان

آثار آنان بیرون کشیده و نتایج مورد نظر خود را استنتاج کند - Entsagen (انکار نفس) Selbsttötung (خودکشی) - Ernst ist das Leben (زندگی امری جدی است) و قس علیهذا - که مسلماً نمی‌توان آن را دستورالعمل صحیحی برای تحقیقات سازنده علمی بحساب آورد.

ولی سارتور را نمی‌توان صرفاً بر حسب مضمون آکادمیک آن مورد قضاوت قرار داد و این موضوع در طی یک قرن و نیمی که از تألیف آن می‌گذرد تائید می‌شود، زیرا با هستگی از قلمرو فلسفه به صحنه ادبیات نقل مکان کرده است. کارلایل عادتاً با تخیل خود می‌اندیشید و از یک خیال‌به‌خیال دیگر می‌پرید. نبوغ او در آن نیست که خواننده خود را از پیچ و خم یک رشته بحث‌های منظم جدلی به یک نتیجه ناگزیر برساند، بلکه نبوغ در کنار هم قرار دادن دویا چند موضوع ظاهراً بدون ارتباط است که بطور غافلگیر کننده و خیره کننده در عرض هم قرار گرفته‌اند و خواننده را بدون آنکه حتی خود بخواهد و ادا به دیدن تشابهاتی می‌کند که پیش از آن کاملاً از آن غافل بوده است. پس نبوغ متعالی او در قلمرو تخیل بود و سارتور نقطه عطفی در تکامل او است زیرا در اینجا بود که او برای اولین بار کاملاً این حقیقت را شناخت و آنرا آشکار نمود. در مقاله‌ای که او در سال ۱۸۲۷ درباره «وضعیت ادبیات آلمان» نوشت به زحمت بسیار کوشید تا افتراق اساسی را که از نظر ایده آلیسم آلمانی کانت - «عقل»^{۱۸} و «فهم»^{۱۹} وجود داشت یا آنطور که

18. Vernunft

19. Verstand

کالریج آنها را در انگلیسی به understanding, Reason برگردانده بود بیان کند. در سارتور این افتراق به هیچ وجه مشهود نیست (در آثار بعدی او هم به همین) و بجای آن تفاوت بین منطق از یکسو و شهود و تخیل از سوی دیگر با تأکید بیشتر بر شهود مطرح شده است. او میگوید «آیا برای ابدیت کشت و کار می کنی؟ پس در درون استعدادهای عمیق انسانها و در تخیلات و قلوب آنان بکار، ولی اگر برای روز و سال می کاری پس در استعدادهای سطحی کم عمق آنها، در خود پرستی و فهم ریاضی او بکار ولی در این عمق چه می تواند روید؟».

این ادعا در خصوص اولویت تخیل کلاً نکته تازه ای نیست. این نظریات توسط دو نسل اول شاعران رومانتیک انگلستان یعنی وردز ورث، کالریج، کیتز^{۲۰} و شلی^{۲۱} قبل از او شده بود. ولی هیچ دلیلی وجود ندارد که نظریات کارلایل از آنان گرفته شده باشد و گرچه در ایام اقامت در لندن در ۱۸۲۴-۲۵ او برای مدتی طرفدار محفلی بود که ایده-آلیسم کالریج را عزیز می داشتند و آنرا از زبان خود شاعر پیر در های گیت^{۲۲} می شنیدند ولی او به این جمع چندان دل نبست. کارلایل از تجارب خود به این اعتقاد درباره اهمیت اساسی ژرفناهای پنهان که اعماق پوشیده ای در طبیعت انسان دارد رسیده بود که در دسترس القائات عقل و حساب قرار ندارد بلکه فقط توسط تخیل و بالاتر از همه از طریق بکار

۲۰. John Keats (۱۷۹۱-۱۸۲۱) از بزرگترین شاعران انگلیسی.

۲۱. Percy Bysshe Shelley (۱۷۹۲-۱۸۲۲) شاعر انگلیسی.

۲۲. Highgate مطمائی در لندن

بردن سمبولها است که می‌توان بدان‌راه یافت. موضوع اصلی مقاله درخشانی که در همان تاریخ بنام «مشخصات» نوشته شده است برتری‌عنصر ناخودآگاه در انسان بر عنصر خودآگاه است که در یک رشته از مضامین فراموش نشدنی متبلور شده است: «در دنیای درونی ما چون دنیای بیرونی آنچه ماشین‌وار است به چشم می‌آید نه آنچه توانمند و پویا و دارای سرزندگی است.» و یا «تولید، قابل درک اما بی‌اهمیت است، خلاقیت عظیم است و قابل درک نیست». گهگاه در بهترین اثر خود در سالهای ۳۰ قرن نوزده کارلایل با مرارت و با استعانت از شهود بدنبال مفاهیم «شعور مغفوله» و «ناخودآگاه» توده می‌گشت که مقدر بود در قرن بیستم تکامل یابد. این دریافت‌های مربوط به اولویت ناخودآگاه و فکر کردن از طریق تخیل در قرن حاضر مشام ما را می‌آزارند زیرا با استبداد دولتی بخصوص در اشکال فاشیستی و نازی آن مشته شده‌اند. در دهه‌های ۴۰ قرن نوزده کارلایل بنحو قابل انتظاری بعنوان یکی از پیشگامان فکری فاشیسم در مظان اتهام قرار گرفت. تحول آراء کارلایل در سالهای بعد این اتهام را تا حدی موجه نشان میدهد. در باب کارلایل مولف سارتور و کارلایل سالهای ۳۰ قرن نوزده این اتهام تا آنجا درست است که او به حقایقی درباره طبیعت انسانی اشاره کرد که بعدها فاشیسم از آن استفاده شیرانه اما درخشانی نمود.

سارتور به مفهوم دیگری نیز مبشر یک تغییر مشخص در طرز فکر کارلایل و جهت جلوگیری آن می‌باشد. قبلاً متذکر شدیم که علاقه‌فزاینده‌ای به مسائل اجتماعی در کارلایل

در حال تکوین بود که می‌توان آن را در انتخاب عناوین مقالاتش برای نشریات او مشاهده کرد. در «نشانه‌های زمانه» در ۱۸۲۹ و سپس در «مشخصات» در سال ۱۸۳۱ او نقش تازه‌ای بعنوان منتقد اجتماعی ایفا کرده بود. این نقش را او از آلمانها نیاموخته بود و می‌توان گفت که پیش از ۱۸۲۹ اثری از آنان نبود. این حقیقت دارد که موضوع مقالاتی که برای مجلات می‌نوشت توسط ویراستاران این مجلات بر او تحمیل می‌شد و فرصتی برای انتقاد اجتماعی باو نمی‌داد. ولی حتی در مکاتبات او نیز اثری از انتقاد اجتماعی دیده نمی‌شود. بعنوان فرزند تحصیل کردهٔ یک مرد فقیر و بعنوان کسی که دشواری جلب موافقت برای خود و نظریاتش را بیرون از جامعه ادبی احساس می‌نمود و از آن رنج می‌برد، دور از انتظار نبود که همچون جوانان از خود واکنش خشم‌آلود نشان دهد، مورد کابت^{۲۳} نشان دهندهٔ فرصتهایی است که در سالهای تلخ و پرمشقت و فشارهای اجتماعی بین ۱۸۱۵ و ۱۸۲۱ برای نقد اجتماعی وجود داشت ولی کارلایل در رنج‌های درونی خود غرق بود و بااستثناء يك اشارهٔ گذرا در رسالهٔ «خاطرات» که در ایام پیری خود آن را نوشت هیچ شاهدهی براینکه او در منازعات دوران خود شرکت کرده باشد وجود ندارد. هواداری کارلایل از ادبیات آلمان او را به تحقیر جامعهٔ انگلیسی رهنمون شد که ارزشی برای ادبیات قایل نبود و در عین حال از ایجاد و خلق ادبیاتی درخور واز آن خود ناتوان بود. «نشانه‌های

(۱۸۳۵-۱۷۶۳) ژورنالیست انگلیسی که به عضویت

Williar Cobbett ۲۳.

پارلمان انتخاب شد.

زمانه» اولین سند محکومیت جامعه معاصر او و در واقع توانائی عظیم او در شناخت خصوصیات اوضاع فکری و اخلاقی جامعه را آشکار می کند - هنری که بعزت هم دوران بودن با اجتماعی که مورد انتقاد قرار می گیرد هر چه مشکلتز می شود. در «نشانه های زمانه» تأکید اصلی چه به صراحت و چه بصورت استعاری بر ماشین وارگی است که دست مایه او بعنوان صفت بارز دوران می گردد. «انسانها در قلب و مغز و دست ماشین وار می باشند، آنها ایمان خود را به کوشش شخصی نیروهای طبیعی از هر گونه از دست داده اند. این نه بخاطر تکامل باطنی بلکه برای دسته بندیها و ترتیبات ظاهری نهادها و قراردادهای است - و بهر حال بنوعی برای «ماشین وارگی» است که بخاطر آن می کوشند و از آن چشم امید دارند». این تأکید بر روی عناصر ایستا و طرد عنصر پویا و توانمند و غفلت از سرچشمه های ناخود آگاه و عزیزی که خلاقیت انسانی از آن ریشه می گیرد در نظر کارلایل دلیل قاطع بیماری بود. در اینجا همچنین اشاره ای به جامعه بعنوان يك تصور ارگانیک می باشد که اگر چه او چندان بر سر آن اصرار نمی ورزد مع هذا مشخصه بسیاری از انتقادات اجتماعی کارلایل است. جامعه فقط اجتماع يك گروه از افراد نیست بلکه تمامیت زنده ای است که می تواند در کل بیمار و یا سالم باشد. این نحوه تفکر که بی تردید او از مطالعات آلمانی خود آموخته بود اساساً با فردگرایی دوران روشنگری تناقض دارد. در این دوران هنوز انتقاد اواز جامعه محدود به تمایلات فکری می گردد اما درباره مشکلات اقتصادی و یا وضع مادی جامعه اظهار نظر نمی کند.

همین موضوع در مورد مقاله جامع و بلند پروازانه‌تر درباره «مشخصات» که در پائیز سال ۱۸۳۱ نوشته شده است صادق است؛ ولی در این موقع نظر کارلایل نسبت به مسایل اجتماعی در حال تحول بود که عمده‌تاً بنظر می‌رسد تحت تأثیر دوجریان بوده باشد. در تابستان سال ۱۸۳۰ او با سن - سیمونی^{۲۴}ها تماس گرفته بود که گروهی از معلمین جوان آرمانخواه در پاریس بودند و بنحو عجیبی نیاز به یک مذهب جدید را با برنامه اصلاحات اجتماعی وسیع تلفیق کرده بودند. این در نظر کارلایل ترکیب جذابی بود. در زمستان سال ۳۱-۱۸۳۰ او کار را بجایی رساند که کتاب مسیحیت جدید^{۲۵} یعنی کار اصلی سن سیمون را که پایه‌گذار آن گروه بود بانگلیسی ترجمه کرد. ترجمه او هرگز چاپ نشد و تماس او با آن گروه عمری کوتاه داشت گوتیه او را به ضدیت با آنان برانگیخت و خود کارلایل نیز هرگز نتوانست مذهب آنان را که نوعی مذهب ترکیبی عجیب بود هضم کند ولی بنظر می‌رسد که آنان موفق شدند که نقشی در معطوف ساختن توجه او به فقر بعنوان یکی از حادثه‌ترین و وحشتناک‌ترین مسائل جامعه معاصر او داشته باشند.

جریان دیگری که در این زمینه مؤثر افتاد غیر قابل تردید است. و آن تجربه زندگی کردن در لندن در زمستان ۳۲-۱۸۳۱ بود که دوره‌ای از مصائب سخت اجتماعی به حساب

Caute de Claude Henri de Rouvroy: Saint Simon

۲۴

(۱۸۲۵-۱۷۶۰) فیلسوف اجتماعی فرانسه، آثار او من جمله
Le Nouveau Christianisme

بر افکار سوسیالیستهای پس از او تأثیر بسزایی داشت.
25. Le Nouveau Christianisme

می آمد و بحران لایحه اصلاحات^{۲۶} دوران اوج خود را طی می کرد. نامه های او پر از مسائل مربوط به این لوایح است و اینک ما هیچ تردیدی درباره جانی که او از آن حمایت می کرد نداریم. کارلایل در دورانی که رنج آور حیات از همیشه درخشانتر بود؛ گاه در رفتار او آثاری از سخت گیری ظاهری دیده می شد، ولی در زیر آن رفتار قلبی بسیار مهربان می پیید (در طی سالهای ۳۰ قرن ۱۹ با فقر و رنج دست به گریبان بود ولی در نامه های او غالباً اشاراتی از خیرات کوچکی که معمولاً بطور ناشناس انجام می داد دیده می شود).

مصائب تنگدستان بنحوی که او در آن زمستان در لندن با آن آشنا گردید او را متأثر می ساخت؛ ولی اثرات آن از این هم فراتر رفت. او کم کم با درد و رنج غیر عادلانه ای که بر فقیران تحمیل شده بود بی آنکه خود آنان تقصیری داشته باشند آشنا گردید رنجی که جامعه و بخصوص طبقه حاکمه باید انتقام آنرا پس می داد. اشارات مکاشفه - گونه ای برای اولین بار راه خود را بدرون نوشته های او گشود. قبلاً در «نشانه های زمانه» او تشخیص داده بود که یک درگیری عمیق در تمام بافت جامعه در جریان است و آن تصادم ویرانگر و بی پایان میان جدید و قدیم می باشد. قبلاً در «مشخصات» او اعلام کرده بود که «آشفته گی مادی جامعه فقط تصویر و نمایش آشفته گی روحانی آنست». اینک در سارتور او بیش از همیشه هم عقیده با تویفلز دروخ است

۲۶. Roform Bills در تاریخ بریتانیا، به سه تصمیم عمده در قرن نوزدهم

که منجر به عمومی کردن شرکت در انتخابات شد اطلاق می شود.

آنجا که در صحنه میخانه گرین گوس^{۲۷} در سرزمین «نمی دانم کجا» فیلسوف جام شراب خود را حین ابراز احساسات تندرو آسای حاضران بلند می کند و می گوید: «بخاطر بیچارگان و بنام خداوند و شیطان!».

در فصول بعدی کتاب او احترام خود را نثار دو نوع از انسانها می کند، یکی هنرمند الهام یافته و دیگری «صنعتگر ورزیده». او بشرح انحطاط جامعه ای می پردازد که در آن فقیران «چون رمه فراموش شده قحطی زده و از پا درآمده از گرسنگی و کار زیاد» از بین می روند و با خشونت که از سويفت^{۲۸} آموخته بود او بعنوان راه حل جلوگیری از ازدیاد جمعیت پیشنهاد می کند که سالیانه سه روز را برای شکار به بیچارگان اختصاص دهند. «هزینه این کار اندک خواهد بود، در واقع باید گفت که لاشه ها بهای آنرا خواهند پرداخت. باید آنها را نمک زد و در بشکه ریخت زیرا نمی توان غذای این فقرا را بعهده ارتش و یا نیروی دریائی گذاشت، معینا چنین فقیران رو بمرگی در کارخانه ها و غیره يك خیرات خالصانه می باشند و از آنجا که هیچ آزاری از ایشان توقع نمی رود شاید بهتر باشد که آنها را زنده نگه داریم؟» با کلمات «خودنما»^{۲۹} و «رنج-کش»^{۳۰} او اختلافات طبقاتی را که بعدها یکی از موضوعات رساله «گذشته و حال» او را تشکیل داد، پیش بینی می کند. خشم گدازنده ای نسبت به بی عدالتی اجتماعی در سارقتور-

27. Grean Goose

۲۸. Jonathan Swift (۱۶۶۸-۱۷۴۱) نویسنده ایرلندی و استاد هجونویسی.

29. Dandies

30. Drudges

رزارتوس شعله‌ور است و این در سالهای بعد مایهٔ اصلی
پیامی شد که کارلایل خود را موظف با بلاغ آن به ملت
انگلیس می‌دانست.

انتشار سار تورر زارتوس سر آغاز دوره‌ای در تکامل فکری کارلایل بود. البته انتشار آن با هیچ‌گونه قبول عام و گسترده‌ای مواجه نشد. در طی سه سال بعد کارلایل‌ها که اکنون در خانه‌شان در شین‌رو^۱ مستقر شده بودند بسیار صرفه‌جویانه زندگی میکردند و خانواده کارلایل با دقت و ریزینی جین اداره می‌شد، درحالی‌که شوهرش خود را وقف نوشتن کتاب «انقلاب کبیر فرانسه» کرده که چند سالی بود فکر او را بخود مشغول داشته بود. کارلایل چند بار و هر بار بدون نتیجه بدنبال شغلی ثابت رفت، تادیگر از این طریق تأمین مادی بیشتری در کنار کار بر روی کتاب «انقلاب کبیر فرانسه» برای او فراهم آورد؛ این سالها دوران مصیبت‌های مکرر نیز بود. کارلایل گاه عصبی و گاه زودرنج بود، جین از سردرد می‌نالید و هر دو از بی‌خوابی رنج می‌بردند. نویسندگی با تمام عذاب‌هایی که برای او داشت يك ضرورت نیز

1. Cheyre Row

بود. مکاتبات او پر است از شکایت از مشکلات بدست آوردن کتابها، سنگینی و بیروحی منابع، احساس بارگرانی که بر دوش او نهاده شده بود و تاریکی فکری که او باید از میان آن راه خود را طی می کرد و مواد خام خود را شکل می داد با این همه از بسیاری لحاظ سالهای خوشی نیز بود. کارلایل ها دوبار دوستانی را که در سال ۳۲-۱۸۳۱ در لندن یافته بودند، به دور خود جمع کردند و برای هر دوی آنان فرصت مصاحبت با مردان و زنانی که دارای سلیقه، علائق و قابلیت های خاص خودشان بودند چون نسیمی جان بخش بود که پس از سالها اتروا در روستا در کریگنپاتوک بسیار مغتنم شمرده می شد. کارلایل در دوست یابی نابغه بود؛ این شاید در مورد جین کمتر صدق می کرد ولی او نیز ذوق و آفری برای مصاحبت داشت، و به سهم خود از جمله با- استعدادترین و شوخترین محاوره کنندگان در لندن بحساب می آمد. آنان توام با یکدیگر بی نظیر بودند، بذله گویی او وقار اخلاقی شدید و شوخ طبعی خشن کارلایل را جبران می کرد؛ و سرعت در اطراف آنان حلقه ای از دوستان ارزشمند و استعداد های ادبی در لندن گرد آمدند، بخصوص آنانکه متعلق به نسل جدید بودند.

تصمیم آن دو برای سکونت در لندن و شروع کار بر روی انقلاب کبیر فرانسه اینک بنظر می رسد نمایشگر آخرین مرحله تصمیم گیری برای کارلایل شده باشد، و چون این دو تصمیم در میانه عمر کارلایل اتخاذ شد جهت گیری ایام بازمانده عمر او را رقم زدند. همچنان که کارلایل بحران

مشابهی را در حیات دوستش جان استرلینگ^۲ شرح داده بود «بحرانی در زندگی فرارسیده بود که در آن از میان امکانات بی‌شمار یکی می‌بایست حاکم شود و بقیه را تحت الشعاع قرار دهد.» برای کارلایل امکانات موجود اگر نه بیشمار لااقل متعدد بود. او می‌توانست ریاضیدان، فیلسوف اخلاقی، منتقد ادبی و حتی کارمند دولت شود. ولی تصمیم به نوشتن انقلاب کبیر فرانسه معلوم ساخت که کارلایل می‌رفت که شهرت عمومی خود را بعنوان یک مورخ، و معلم اخلاق و منتقد اجتماعی تثبیت کند و مقدر بود که او و جین در شین‌رو زندگی کنند و در همانجا درگذرند.

توجه روزافزون کارلایل در سالهای پیش از ۱۸۳۴ به مسائل جامعهٔ بریتانیا اهمیت مداوم این موضوع را در آثار او آشکار می‌سازد. ولی ظهور او بعنوان مورخ محتاج توضیحات بیشتر است زیرا از نوشته‌های او پیش از ۱۸۳۴ فقط رسالهٔ «کنت کاگلیوسترو» که در سال ۱۸۳۳ چاپ شد و دورساله درمورد تاریخ در سالهای ۱۸۳۰ و ۱۸۳۳ از مقوله تألیفات تاریخی بشمار می‌روند البته بسیاری از مقالات او در نشریات آگاهی چشمگیر او را نسبت به وقایع قرن هجدهم و علاقهٔ او نسبت به مرتبط ساختن نویسندگان مورد بحثش با اوضاع فکری و اخلاقی پیرامون آنان نشان می‌دهد؛ ولی اساساً این مقالات به زمینهٔ نقد ادبی مربوط می‌شد. مع هذا علاقهٔ کارلایل به تاریخ تا اواخر عمر ادامه یافت و در سالهای دانشجویی خود در این زمینه مطالعه کرده بود. اگر

2. John Sterling

تا آن زمان موفق به نشر اثری تاریخی نشده بود نخست بعلت ضرورت یافتن راهحلی برای مسائل روحانی خود او و سپس بخاطر تن در دادن با تقاضاهای سردبیران مجلات جهت امرار معاش بود و این ضروریات او را به جهات دیگری رهنمون شده بود. باوجود این در ۱۸۲۱ مطالعات فراوانی برای نوشتن تاریخ جنگ داخلی قرن هفدهم در انگلستان و کشورهای مشترك المنافع انجام داد - موضوعی که او را افسون کرده بود تا سرانجام ربع قرن بعد در کتاب اولیور کرامول عینیت پذیرفت؛ چنانچه گفتیم در ۱۸۳۰ او می خواست کتابی دربارهٔ لوثر بنویسد و در زمستان ۳۴-۱۸۳۳ دو موضوع دیگری در خصوص ناکس^۳ یا انقلاب کبیر فرانسه و اینکه کدامیک اولویت دارند ذهن او را بخود مشغول داشته بود. آشکار است که تصمیم به وقف کردن اوقات خود به نوشتن يك اثر عمدهٔ تاریخی فی نفسه مستلزم هیچ تغییر اساسی از لحاظ جهت گیری فکری در کارلایل نبود. معهذا بایستی با نگاهی از نزدیک نظر او را در خصوص تاریخ و طرز نوشتن آن بررسی کنیم. زیرا نظر او در باب تاریخ کاملاً از خصوصیات اخلاقی نشأت می گرفت زیرا بر اوستی این تصور شگفت انگیز است که سبب تألیف کتابی بسیار عجیب گشته است.

کارلایل تاریخ را همچون نقشی بر روی بردهٔ نقاشی بزرگی میدید، او می توانست ادعا کند که تاریخ نه تنها سودمندترین نوع مطالعه بلکه تنها نوع مطالعه است و تمام مطالعات دیگر را شامل می شود. « در خلال این ادعاها

۳. John Knox (۱۵۷۲-۱۵۲۴) مصلح مذهبی اسکاتلندی و بنیانگذار پرزبتریانسم (Presbyterianism)

می‌توان به دودلیل اساسی و متناقض برخورد که چرا تاریخ این اهمیت متعالی را برای او پیدا کرده بود. نخست، او به نحوی استثنائی آگاهی شخصی عمیقی نسبت به رمز و راز زمان همچون واسطه‌ای صریح که همه افعال انسانی به نحوی بازگشت‌ناپذیر در آن ثبت‌شده، داشت. او از تقابل گذر برق‌آسای تجربه و عدم امکان ورود دوباره به گذشته برای بازیابی سخت در حیرت بود. بخشی از این راز و رمز و معمای شگفت زمان را او از گوته آموخته بود و غالباً آن را با اشاره به آواز «روان خاك»^۴ در فاوست نشان می‌داد. ولی غیرممکن است که انسان باور کند که این درخمیره وجود خود او نبود، زیرا مکرراً به این موضوع باز می‌گردد و تصویر زنده‌ای از این اعتقاد عرضه می‌کند. باز دیدهای منظم او در ایام بعد، از مناظر دوران کودکی در آناندیل در نزد او بخاطر همین آگاهی بصورت احساسی غیر قابل تحمل در آمد که بنحو گیرایی در نامه‌های او توصیف شده است. یکی از مهمترین اشتغالات ذهنی او برای نوشتن تاریخ دقیقاً تلاش برای بازیافتن گذشته بر باد رفته و زنده کردن دوباره آن بوده است.

ولی تاریخ برای کارلایل معنایی دیگر و شاید عظیم‌تر داشت و آن يك بشارت و مكاشفه تقدیری عادلانه بود که بر امور بشری فرمان می‌راند. این فقط بشارتی نیست که بتوان آن را بسادگی خواند، در رساله‌ای که بنام «درباره تاریخ»^۵ نوشته است او به مورخ دستور می‌دهد که «در آثار

4. Earth-Spirit

5. On History

رازآمیز او (خداوند) تأمل کن که راهش از اعماق عظیم زمان می‌گذرد و تاریخ از وجود او پرده‌برمی‌دارد، گرچه تنها کل تاریخ و درابدیت است که از او نشانی خواهیم یافت. « (تأکید از نویسنده است.) ولی شاید این قابل فهم‌ترین فلسفه تاریخ برای انسان قرون نوزدهمی باشد. کارلایل هرگز اعتقاد ساده‌به‌کتاب مقدس را که به نسل والدینش تعلق داشت باز نیافت، گرچه بآن احترام فراوان می‌گذاشت و باز یافتن ایمان بوسیله ایده آلیسم آلمانی در سالهای بیست قرن ۱۹ نیز او را با هیچ منبع الهام مشابهی روبرو نساخت. بلکه ایمان او به اینکه رد پای جریان يك تقدیر عادلانه را در تاریخ میتوان یافت در واقع باو يك ایمان شخصی داد - گرچه این ایمان شخصی بیشتر از اعتقاد راسخ نیاکانش سرچشمه می‌گرفت تا اندیشه‌های هر يك از مرییان آلمانی‌ش.

معهدنا این اعتقاد راسخ با وجود این اعتقادی بود که می‌توانست با مشاهده نشانه‌ها و آثار مشیت الهی در تاریخ شاهد دیگری بر اینکه مثال اعلى خود را در عالم واقع متجلى کند به این ترتیب بنحو قابل قبولی رنگ «آلمانی» بخود می‌گیرد. با جانشین کردن اعتقاد به تاریخ به جای اعتقاد به کتاب مقدس کارلایل طرفداران قرن نوزدهمی فراوانی یافت، که مهمتر از همه هگل و مارکس هستند، اگر چه او هیچگاه از این شباهت آگاه نبود. البته این شباهت نیز بهیچ وجه کامل نبود زیرا در نظر مارکس و هگل تاریخ يك پدیده تکاملی بود. موضوع تکامل گاه در آثار کارلایل مشاهده می‌شود (بخصوص نوشته‌های اولیه او) ولی بسیار گنگ است و سرانجام بکلی ناپدید می‌شود. در نظر هگل بطور

نسبی و در نظر مارکس مطلقاً، تاریخ يك فرایند مستقل و بی‌نیاز از هر عنصر خارجی است؛ ولی در نزد کارلایل چیزی بود بیشتر شبیه صحنه‌ای برای نمایش افعال و آثار تقدیر الهی که خود قطعاً خارج از تاریخ قرار می‌گیرد و هدف اصلی آن بیشتر تنبیه و تصحیح خطاها و حماقت‌های افراد و اجتماعات انسانی است تا هدایت تاریخ بطور کلی بسوی پایانی رضایتبخش. در این‌جا نیز کارلایل خالی از تناقض نیست و بین نظریهٔ مشیت الهی در تاریخ و نظریهٔ طبیعی که از گوته و سن سیمونی‌ها اقتباس شده بود که بر طبق آن جوامع بین اعصار ایمان و کفر در تناوب هستند، نوسان می‌کند. ولی روی هم رفته کارلایل کمتر به قوانین تاریخ که نقض‌ناپذیرند توجه داشت تا قوانینی که نباید شکسته شوند او به عنوان يك اندیشمند تاریخی کمتر از هگل و مارکس رادیکال بود و آراء او همان اندازه با کتاب پادشاهان^۶ وجوه تشابه دارد که با يك نظریهٔ کاملاً طبیعی در زمینهٔ تاریخ‌نظیر فلسفهٔ مارکس ولی او نیز، اگر چه نمی‌توان میزان آنرا معلوم کرد. در نظریهٔ مسلط قرن نوزدهم در خصوص زمان بعنوان بهترین بعد جهان طبیعی و انسانی سهیم است - نظریه‌ای که نه فقط توسط اندیشمندانی نظیر هگل و مارکس بیان شده است بلکه شاید مهم‌تر از آن به وسیلهٔ دانشمندانی نظیر زمین‌شناسان تکاملی نیمهٔ اول قرن و زیست‌شناسان تکاملی نیمهٔ دوم آن ابراز شده است.

ولی این نظریه الهی است که از اواسط سالهای سی

قرن ۱۹ به بعد مطرح میشود البته این نظریه بر مطالعه تاریخ تأکید می‌ورزد زیرا با توجه به مصائبی که بر سر جوامع گناهکار در گذشته آمده است جوامع کنونی میتوانند درس بگیرند و روشهای خود را در حال حاضر تصحیح کنند. بر این اساس است که کارلایل یگانگی تاریخ و پیامبری را اعلام نمود؛ کلیسا نقش خود را بعنوان مفسر معتبر کلام خداوند در نزد مردمان از دست داده و بصورت فریبی ریاکارانه درآمده بود که اعتقاد صمیمانه بآن غیر ممکن بود. تاریخ اینک وحی واقعی الهی و مورخ ملهم در واقع همان پیامبر بود. کارلایل از این هم فراتر رفت و ادعا کرد که تاریخ نه فقط پیامبری بلکه شعر عصر جدید بحساب می‌آید. شعر برای کارلایل مترادف بانظم نبود زیرا این کاری بود که کارلایل برای آن وزنی قائل نبود (او می‌اندیشید که هم تنی سن^۷ و هم براونینگ^۸ همراه با تمام شاعران معاصر دیگر بهتر بود نثر می‌نوشتند) در نظر او هدف شعر آن بود که بخشی از «واقعیت» را گرفته و با نیروی تخیل کاری کند که «ایده آل» از خلال آن نشان داده شود. این موضوع بنظر او طبیعت هر کار خلاقه‌ای بود و از آنجا که تاریخ عالیت‌ترین تجسم تجربیات انسانی است، نگارش تاریخ گویای عالیت‌ترین نوع شعر است. این ادعای عجیب وقتی بیشتر مفهوم پیدا می‌کند که در زمینه خصوصیات شگفت نبوغ کارلایل مورد بررسی قرار گیرد عالیت‌ترین استعداد او تخیل او بود، که بر تفکر او چیرگی داشت. از آنجا که تخیل

۷. Alfred Lord Tennyson (۱۸۰۹-۱۸۹۲) شاعر انگلیسی.

۸. Robert Browning (۱۸۱۲-۱۸۸۹) شاعر انگلیسی.

عالیترین نوع استعداد رمانتیک است بنابراین می‌توان کارلایل را یکی از شخصیت‌های اصلی رومان‌نویس انگلیسی دانست؛ می‌گوئیم اصلی و نه شاخص زیرا فرم‌هایی که تخیل رمانتیک در آن عالیترین تجلی‌گاه خود را یافت شعر بود و ناول. کارلایل این هر دو را در دوران جوانی تجربه کرده بود ولی هر دو را نسبت به خود بیگانه یافته بود. عشق او به محسوسات و واقعیات در مقابل تخیلات او را به تاریخ رهنمون شد و او راه بیان عقاید خود را در نوشتن نوعی از تاریخ یافت که نه طبق معمول بر قوه استدلال که بر تخیل متکی بود. بهر حال بر حسب تجربه شخصی‌اش می‌توان ادعای او را در مورد تلفیق شعر و تاریخ صادق و موجه دانست. بنظر می‌رسد که کارلایل دارای دو نظریه زیربنایی در خصوص طبیعت تاریخ نویسی باشد که ممکن است متضاد نباشند اما محققاً ارتباطی بایکدیگر ندارند. از یکسو حساسیت خود او بود که با مطالعات آلمانی‌اش تقویت می‌شد او را به تفسیری عارفانه از زمان و این عقیده که وظیفه مورخ باز-آفرینی مکتوب گذشته تاریخی در قوه مخیله خواننده است، می‌کشاند. او یکبار نوشت: «وظیفه سترگ من که تنها در آن احساس آرامش می‌کنم به ثبت رساندن حضور است، حضور مجسم ملموس و رنگین چیزها.» اما از سوی دیگر تاریخ مکاشفه تقدیر الهی است و هدف تاریخ نویس باید تفسیر مکاشفه و وادار کردن خوانندگان به کاربرد آن در زمان خودشان و شرایط موجود باشد. کارلایل خود از این تناقض آگاه نبود و بنحو چشمگیری در کتاب انقلاب کبیر فرانسه موفق به ترکیب این دو نظریه بایکدیگر گردید. ولی این امر

خطیر مستلزم استعداد تخیلی زیادی بود که او هیچگاه نتوانست در نوشته‌های تاریخی بعدی خود فراهم آورد و در آنها همیشه عنصر پیامبرانه و پندآمیز تسلط هر چه بیشتر و بیشتر می‌یابد. هر دوی این مفاهیم تاریخی بسیار از دیدگاه‌های رایج در خصوص تاریخ چه در آن زمان و چه در حال حاضر فاصله دارند. کارلایل عقیده داشت که وظیفه تاریخ‌نویس آن نیست که یک روایت روان و ساده برای تفریح خوانندگانش فراهم کند. او همچنین عقیده داشت تاریخ نه یک علم تجربی است که بعنوان قوانین استقرائی رفتار انسان را استخراج کرده‌ایم که در آن عینیت کامل وی - طرفی ممکن است و نه صفات مطلوب در یک مورخ بشمار می‌روند. او هر قانون تثبیت‌شده روزگار خود را در خصوص شیوه نگارش تاریخ و تمام قوانین قبل از آنرا به مبارزه می‌طلبید، و با این همه موفق به خلق یک شاهکار گردید.

انتخاب انقلاب کبیر فرانسه بعنوان موضوع تألیف به هیچ وجه اتفاقی نبود اگر چه همانطور که دیده‌ایم پیشتر تصمیم داشت درباره موضوعات تاریخی دست به تألیف زند. ولی بنحو روزافزونی در سالهای پیش از ۱۸۳۴، انقلاب کبیر فرانسه بعنوان ماهیت اساسی تاریخ جدید در فکر او شکل می‌گرفت. البته هیچ چیز غیر عادی در این استنتاج نبود. ترس از انقلاب و عقایدی که تبلیغ کرده بود در میان طبقات بالای اروپا رایج بود و در مورد بریتانیا نیز این نظر البته به میزان محدودتری صادق بود. ولی در نظر کارلایل انقلاب بیشتر مایه امید بود تا بیم زیرا آنرا کیفر عدالت الهی برای یک جامعه فاسد می‌دانست. این تفسیری بود که

در ارزشهای شخص کارلایل و در تاریخ روحانی اوریشه-های عمیق داشت. قرن هجدهم از نظر او قرن کفر و بی-ایمانی و شکاکیت و انتقاد مخرب بود، عوامل منفی اهریمنی که شب ظلمانی روح را در زمان جوانیش در ادینبورگ چون کابوسی بر او چیره ساخته بودند. فرهنگ عقلی درخشان روشنگری فرانسه منبع همه این عوامل منفی بود، و یا اگر بخواهیم استعاره مناسب دیگری بکار ببریم برهوتی بود که خود را تدریجاً در سرتاسر قاره اصلی اروپا گسترده و در انقلاب کبیر فرانسه به مکافات در خور خود رسید. کارلایل یکبار گفت: «اگر بخاطر انقلاب کبیر فرانسه نبود من نمی دانستم بادنیا چه کنم.» تردیدی نیست که در این گفته عنصری از لذت شیطانی^۹ وجود دارد. کارلایل هیچگاه فرانسه را دوست نداشت، این خصومت حتی در گزارشهای اولین مسافرت او به پاریس به همراه خانواده بولر در سال ۱۸۲۴ منعکس است، و در همان حال عشق متقابلی را که در تمام طول زندگی او به آلمان داشت تا اوج شادی اش از پیروزی آلمان بر فرانسه در سال ۱۸۷۱ می توان پیگیری کرد. نفرت او از فرانسه بیش از همه معلول این حقیقت بود که کارلایل به نحوی که از مشخصات اندیشه اوست به فرانسه بعنوان سمبول يك سنت فکری و اخلاقی که از آن تنفر داشت می نگریست.

نگارش کتاب انقلاب کبیر فرانسه سه سال طول کشید. برای کارلایل نوشتن همواره کاری پر رنج و تعب

بود. در واقع او انقلاب کبیر فرانسه را آسانتر و با سهولت بیشتری از دو کتاب بزرگ بعدی یعنی اولیور کرامول و فردریک کبیر به نگارش درآورد، و روانی و بداهت آن خود شاهد این مدعاست، مع هذا کارلایل بر سر آن زحمت فراوان کشید. این را میتوان باتکای او به تخیل مربوط دانست - استعدادی متلون و بی ثبات که کمتر از عقل تحت تسلط اراده است - و تاحدی ناشی از دشواری در آمیختن تخیل با مواد خام تاریخی است. کارلایل محققى فوق العاده کوشا و با وجدان بود، تا آنجا که در بررسی صحت و درستی منابع مورد تحقیق خود وسواس فراوان نشان میداد. ولی بجای اینکه باسؤالات از پیش طرح شده‌ای شروع به تحقیق کند و بجای آنکه مواد اولیه خود را منظمأ حین مطالعه مرتب و دسته‌بندی نماید روش او آن بود که همه مواد در دسترس را هضم کند و آن را در مخیله خود نگهدارد و بگذارد تا در آنجا شکل گرفته و سپس وقتی فرآیند شکل‌گیری کامل می‌شد ناگهان شروع به فوران می‌نمود و به‌شکلی که مخیله او بآن می‌داد بیرون می‌ریخت. او خود این فرآیند را به فوران يك آتش فشان تشبیه می‌کرد و انتظار برای لحظه فوران می‌توانست طولانی و رنج‌آور باشد، بخصوص آنکه حین نوشتن کتاب گاهی بنظر او کاملاً بی ارزش جلوه می‌کرد. بعلاوه مشکلات بیرونی نیز داشت که حتی يك مورخ معمولی ممکن است آنها را دلسردکننده بیابد. همیشه مسئله امرار - معاش روزانه مطرح بود. تحقیقات او بعلت آنکه او نمی‌توانست هزینه سفر به پاریس را تأمین کند. تا اندازه زیادی محدود می‌شد و باین دلیل مجبور بود که دائماً از منابع چاپ

شده در انگلستان استفاده کند؛ و گذشته از همه اینها قادر نبود که از مجموعه بی نظیر موزه بریتانیا که شامل یادداشتهای مربوط به انقلاب کبیر فرانسه می شد بعلت مشاجره ای که با کتابدار خود پسند و زودرنج موزه بنام Ponizzi داشت، استفاده کند. بدتر از همه وقتی که جلد اول از مجلدات سه گانه کتاب بصورت دست نویس کامل شده و برای جان استوارت میل (که بیش از همه او را به نوشتن آن اثر تشویق کرده بود) فرستاده شد تا مورد مطالعه قرار گیرد، تصادفاً با کاغذ باطله اشتباه و سوزانده شد. کار لایل تمام یادداشتهای خود را از بین برده بود ولی صدمات بزرگ همیشه بهترین جنبه وجود او را جلوه گر می ساخت چنانکه همیشه همینطور می شد. عکس العمل فوری او همدردی با میل بود که روحیه اش در هم شکسته و تسلیت ناپذیر می نمود. او اصرار داشت بهای وقتی را که کار لایل صرف نوشتن جلد اول کتاب کرده بود بپردازد. سپس با تصمیمی که می توان آنرا قهرمانانه توصیف کرد عزم را جزم کرد و تمام کتاب را دوباره به رشته تحریر در آورد.

انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۸۳۷ منتشر گردید. پیش از آن دو مقاله روایی طولانی از او منتشر شده بود: «گردن بند الماس^{۱۰}» و «میرابو^{۱۱}» که خود آثار چشمگیری بودند و آنها را می توان ره آورد ضمنی کار بر کتاب مزبور دانست. بخصوص «گردن بند الماس» زمینه ای برای بسیاری از شگردهای روایی خاص انقلاب کبیر فرانسه بود. ولی

10. Diamond Necklace

11. Mirabeau

تردیدى نبود که این خود کتاب انقلاب کبیر فرانسه بود که بیشترین توجه را به خود جلب می کرد. این کتاب بهیچ وجه موفقیت فوری بدست نیاورد که چندان هم شگفت نیست زیرا کارلایل به خوانندگان خود امتیازی نداده بود، ولی نقدها معمولاً مساعد بودند و برخی از شخصیت‌های برجسته ادبی از جمله - تکرى^{۱۲} - همگی متفق القول بودند که جدا از اصالت‌های تکان دهنده شکل و سبك، شاهکاری خلق شده بود. کتاب کم کم بازار خود را پیدا کرد و شهرت کارلایل بالا گرفت. انقلاب کبیر فرانسه مسلماً کارلایل را مردی ثروتمند نساخت (کما اینکه او هیچگاه ثروتمند نبود). ولی باو شهرت و مقام ادبی تثبیت شده‌ای داد که برای همیشه باقی ماند و برای خوانندگان با استعدادتر خود پیامی به همراه داشت که آنها دانسته یا ندانسته مدت‌ها در انتظار آن بودند و بعضی از آنان این پیام را تا پایان زندگی از یاد نبردند.

انقلاب کبیر فرانسه بواقع تاریخ عجیب و غریبی است. قبل از هر چیز نمونه يك کار عمیقاً رماتیک است، و این به مفهوم آنستکه خیلی بیشتر از آثار معمولی تاریخی از نویسنده خود جدائی ناپذیر است. کارلایل خود می گفت: «این کتاب یکی از بی رحمانه‌ترین کتابهایی است که برای چندین قرن نوشته شده است. این کتابی است که توسط يك انسان وحشی نوشته شده است. مردی که از رحم و شفقت دنیائی که در آن می‌زید محروم مانده است، شاه و گدا را با بی تفاوتی برادرانه، بی تفاوت و با حقارت چشم در چشم

می نگرد.» استخفاف دیگران همیشه باسانی بر کارلایل عارض می شد و در او عنصری از تفاخر به چشم می خورد؛ مع هذا این تفسیری غیر عادلانه از کتاب نیست و این امر که کتاب طرحی از شخصیت نویسنده آن است گویاست. کارلایل به هیچ وجه طرفدار روایت محض نیست و همیشه آنرا غیر قابل اعتماد می داند. یکی از نافذترین لطیفه هایی که راجع به تاریخ گفته شده است این کلام کارلایل است که: «تاریخ روایت خطی است ولی عمل و رویداد سه بعدی است.» در راه حل او برای این مسئله آنستکه باید شرح انقلاب را به تعدادی صحنه های جاندار واقع که در زمان حال رخ می دهد تقسیم کرد که حفره های عظیم تاریخ آنها را از هم جدا می سازد، دوره هایی که او سرعت و در حالیکه خلاصه و رئوس کلی وقایع را حکایت می کند؛ از آنها بگذرد. این پدیده ناپیوستگی عمیق، اعتقاد او را مبنی بر این که حوزه های وسیعی از تاریخ بهتر است فراموش شده بماند منعکس می کند. وظیفه مورخ آنستکه به آن دوره ای پردازد که بتوان آنرا برای امروز زنده کرد. تأثیری که این روش بر روی خواننده دارد همچون یک تصویر سایه روشن شدید است که بنحو ایده آل برای بیان طبیعت طوفانی انقلاب مناسب است. حامی دیرین کارلایل فرانسیس جفری^{۱۳} بدقت کامل این حالت را این گونه تصویر کرد: «چون خواندن تاریخ در پرتو اخگرهای آذرخش» کمتر کتاب تاریخی است که چنین استادانه محتوا و سبک را با هم تلفیق کرده باشد. زیرا

سبك كارلايل بخودی خود يك انقلاب و يك قطع ارتباط اساسی است با تمام سنت كلاسیك نثر نویسی انگلیسی؛ و با مبالغه‌ها، تناقضات و گسیختگی‌های شدید خود دقیقاً حوادثی را که شرح می‌دهد منعکس می‌سازد. این سبك در زمان خود با انتقاد شدید استرلینگ و دیگران مواجه شد ولی جواب كارلايل بسیار قاطع بود: «آیا براستی این زمان را برای زبان‌شسته و رفته مساعد می‌دانی؟ من که نمی‌دانم. اکنون که ساختمان انگلیسی جانسونی^{۱۴} مافرومی‌ریزد و از اساس زیر و زبر می‌شود در اینجا هم انقلاب چون هر جای دیگر قابل رؤیت است.» بعلاوه تأثیر این سبك با تقابل شدید مقیاسها - تصویرهای درشت و چشم‌اندازهای دور دست - تقویت می‌شود. در میانه توصیف دهشتناك هراسهای متعاقب حمله به باستیل (یکی از مشهورترین صحنه‌های خشونت که تا بحال برشته تخریر درآمده است) كارلايل قادر است که بدینگونه نقطه تمرکز خود را تغییر دهد.

«يك افسر دیگر بقتل رسیده؛ سرباز علیل دیگری از تیر چراغ بدار آویخته گردیده؛ گاردفرانسز^{۱۵} بدشواری و با کوششی سخاوتمندانه بقیه را نجات خواهد داد. پرووست فلسل^{۱۶} که دیربست رنگ مرگ بر رخسار او نشسته باید از مسند خود فروود آید تا در «پاله رویال^{۱۷}» مورد محاکمه قرار گیرد، افسوس دستی ناشناخته در پیچ اولین کوچه او را

۱۴. Johnsonian مربوط به ساموئل جانسون (۱۷۸۴-۱۷۹۰) شاعر - مقاله

نویس ناقد، ژورنالیست و لغت شناس انگلیسی.

۱۵. Gardes Francaises گارد فرانسوی.

۱۶. Provost Fleselles افسر فرانسوی.

17. Palais Royal

بضرب گلوله‌ای از پا درمی آورد.

هان ای خورشید شامگاه ژوئیه، در این ساعت اشعهٔ
تونرم نرمك درمیان مزارع پردرخت آرام بر کشاورزان
فرو می افتد؛ بر پیرزنی که در کلبهٔ خود نخ می ریسد، بر
کشتی‌هایی که در دور دست در اقیانوس بیکران هستند؛ بر
مجالس رقص در نارنجستان ورسای که در آن خانمهای
ماتيك زدهٔ قصر حتی در این اوضاع مشغول رقصیدن با
افسران سواره نظامی که کتھای دولایه پوشیده اند هستند...»
این يك افهٔ سینمایی است؛ ناگهان دوربین تا آنجا بالا
می رود که تمام فرانسه در زیر پای آن قرار می گیرد و جنجال
اطراف باستیل فقط قطعه‌ای از يك شورش خشن در متن
منظره‌ای است که در اعماق آرامش غروب تابستان غنوده
است. کارلایل هرگز اجازه نمی دهد که توجه خواننده تماماً
متوجه يك صحنه گردد. او دائماً بر این موضوع اصرار
می ورزد که علیرغم صحنه‌های خشن آشوب عمومی که توجه
مورخ را به خود معطوف می سازد باید از سویی درصدد
نگارش زندگی روزمرهٔ بسیاری بود که بآرامی جریان دارد
و از طوفان تأثیر نمی پذیرد و از سوی دیگر چشم اندازهای
گذشته و حال را هم در نظر داشت.

تازگی و جاندار بودن توصیفات او خارق العاده است.
این یکی از خصوصیات مباحثات کارلایل نیز بود. اودارای
این استعداد کاریکاتوریست‌ها بود که صورتی، شخصیتی و یا
صحنه‌ای را در يك جملهٔ بهم پیوستهٔ متراکم و پر معنی تصویر
کند و هیچگاه از این استعداد بهتر از انقلاب کبیر فرانسه
استفاده نکرد. استفادهٔ او از زمان حال در تمام طول داستان

هم نویسنده و هم خواننده را به متن حوادث می‌افکند؛ از شخصیتها سؤال می‌کند، آنها را نصیحت می‌نماید، و لحظه به لحظه چرخش حوادث و آنچه که آستانه‌آند بازسازی می‌کند. او تا حد شگفت‌انگیزی عملاً^۸ به هدف خود دست می‌یابد. هدفی که نه ارائه صرف «چنین گفته‌اند» - یعنی روایت معمولی - به خواننده خود است و نه قضاوت سطحی درباره آنها، بلکه افکندن خوانندگان به میان «حضور مجسم، ملموس و رنگین» وقایع است و وا گذاشتن قضاوت بآنان. راسل لوول^۹ درست گفته بود که شخصیت‌های کارلایل بقدری واقعی هستند که: «اگر بآنها سوزن بزنید از تن آنها خون می‌آید».

تحلیل کامل مجموعه خیره‌کننده فنون ادبی که کارلایل در انقلاب کبیر فرانسه بکار می‌گیرد وظیفه‌ای سنگین است؛ ولی شگرد دیگری که از مشخصات سبک اوست چنان مهم است که نمی‌توان از آن گذشت. کارلایل بر اهمیت اجتماعی سمبولها تأکید فراوان می‌نهد. همچنانکه دیدیم او از آشنایی خود با تفکر آلمانی، این تصور را اقتباس کرد که کمال مطلوب را فقط از امر واقعی - یعنی از طریق سمبولها - میتوان به انسان رساند. از این روی کلیسای پادشاه سمبولهای بسیار با اهمیتی هستند و هیچ چیز فساد جامعه فرانسوی قرن هجدهم را بهتر از این حقیقت که هر دوی این سمبولها تو خالی شده‌اند و نیروی سمبولیک خود را از دست داده‌اند، نشان نمی‌دهد. ولی سمبولیسم حتی در خود روش

۱۸. James Russel Lowell (۱۸۱۹-۹۱) نویسنده آمریکایی، استاد زبانهای جدید در دانشگاه لندن.

تاریخ‌نویسی کارلایل نفوذ دارد. کتاب II «عصر کاغذ» در اطراف سمبول کاغذ بنا شده است: پول کاغذی بدون پشتوانه کافی شمش طلا؛ طرح‌های کاغذی اصلاحات بدون پشتوانه امکانی برای به اجرا درآوردن آنها؛ و نقطه اوج این سمبول هنگامی است که، بالن کاغذی برادران مونگلفیه^{۱۹} که در حال بالارفتن از انبارهای کاغذ رویون^{۲۰} به تصور درمی آید سمبول تمام عیار جامعه فرانسوی در سالهای ۸۰ قرن ۱۸ بود - بالنی پر از هوای داغ، غیر قابل هدایت و در خطر انفجار. این کتاب اثر خیره‌کننده‌ای از مهارت در تاریخ‌نگاری است؛ سمبول در نهایت کمال عمل می‌کند و رویدادها را به روانی و سهولت بازگو می‌کند. بعنوان یک روش تاریخی میتوان آنرا شخصی و ذهنی نامید؛ ولی این روش، هرچند بیش از معدودی از تاریخ‌نویسان از آن استفاده کرده‌اند، امکانات آن نوع تاریخ‌نویسی را که آماده استفاده کامل از استعداد های یک تخیل درجه اول است را نشان میدهد.

نگارش یک شاهکار رماتیک بزرگ با تخیل خلاق بدون آنکه هرگز از حدود تاریخ‌نویسی دقیق بدور افتد، براستی موفقیتی بس عظیم است. ولی این مضمون درونی «انقلاب کبیر فرانسه» بود که معاصرین آنرا مهم یافتند و اندیشه‌هایی که این کتاب‌مبیش آن بود ارتباط بسیار نزدیکی با تثبیت کارلایل بعنوان یک پیامبر اجتماعی داشت.

کارلایل مضمونی را ارائه کرد که دستکم در نزد

۱۹. Joseph Michel Montgolfier (۱۷۴۰-۱۸۱۰) و برادرش - دوبرادر

فرانسوی مخترعین اولین بالن واقعی.

20. Reveillon

خوانندگان انگلیسی تفسیر کاملاً جدیدی از انقلاب بود. در این کشور (انگلستان) در سالهای سی قرن ۱۹ انقلاب فرانسه در اذهان تربیت یافته در حکم چیزی دهشتبار، شرارتی ابدی و فوران آتش فشان خشونت حیوانی محضی بود که بصورت نشانه‌ای نامیمون و وحشتناک و مرتبط با يك اعتقاد سیاسی بهدمکراسی افراطی که همه سیاستمداران جناح راست از آن تنفر داشتند، جلوه می کرد. کارلایل منکر این وحشت و خشونت نبود - او جانب هیچ طرف را نمی گرفت - و در هیچ يك از ادوار زندگی خود يك دمکرات بحساب نمی آمد. ولی در نظر او همه هراسهای انقلاب چیزی جز نتیجه طبیعی هر آنچه قبلاً واقع شده بود، نبود. این اجرای عدالت در جامعه‌ای بود که ارتباط خود را با حقایق الهی قطع کرده بود. جامعه‌ای که خدایان خود را انکار کرده بود، و در آن تمام سمبولهای قدیمی دنیای معنویت دار متعالی به ریاکاریهای پوچی بدل شده بودند و بالاتر از همه تمام طبقه حاکمه مسئولیتهائی را که خداوند در رابطه با اتباع خود بر عهده آنان گذارده بود از یاد برده، فقط امتیازات و لذات خود را مد نظر داشتند. این موضوعی است که با قدرت و صراحت تمام در اولین جلد کتاب انقلاب کبیر فرانسه بچشم می خورد. ناله و ضجه تهدید کننده بیچارگان گرسنه چون دریائی طوفانی و سهمگین در زمینه تمام فصول اولیه حضور دارد. نقطه شروع کتاب بستر مرگ لوئی پانزدهم است - و چه مناسب، زیرا که مرگ در نظر کارلایل عالیتین و قوی ترین ویران کننده توهّمات است - و کینه تملق آمیز پادشاه یعنی

«لوئی محبوب»^{۲۱} بنحو کنایه آمیزی در مقابل اوضاع قلمرو پادشاهی او قرار گرفته است، با «مترسکهای لندون که فقر - زده در تمام شاهراهها و کوچه پس کوچه های موجودیت فرانسه «سرگردانند» و «در بیمارستان بیستر»^{۲۲} هشت تن از آنان در يك تختخواب در انتظار خلاصی اند». این تم در روایت کارلایل از برخورد لوئی پانزدهم در هنگام شکار وقتی که رعیتی را با تابوتی می بیند تکرار می شود: «این تابوت کیست؟» تابوت برادر برده بیچاره ام بوده که اعلیحضرت او را روزی در حال بردگی در آن نواحی دیده بود. «به چه مرضی مرد؟» - «از گرسنگی» - و پادشاه مهمیز توسن خود را می کشد.

گرسنگی، ورشکستگی و مرگ واقعیت هایی هستند که هر چه آشکارتر از میان شکوه و جلال پوشالی رژیم سابق در سه کتاب نخست جلد اول نمایانند، واقعیت هایی که رژیم بعثت کوشش می کند آنها را نادیده انگارد، اینها وسایلی است که عدالت الهی از طریق آن خود را اعمال می کند. پایان این واقعیتها ناگزیر انقلاب وحشتناکی است و وقتی اولین دازدنه های دهشتناک در کوچه های پاریس انجام می گیرد - دهشتی از همان دست که بر طرز فکر انگلیسیها از انقلاب سایه افکنده بود - توضیح کارلایل چنین است: «انقلاب آنجا که با عدالت عمومی آشنا بوده اند دهشتناک است! اما در آنجا که هرگز از عدالت بویی نبرده اند چندان غیرطبیعی نیست».

21. Louis the Well-beloved

22. Bicetre Hospital

هضم این گفته برای خوانندگان انگلیسی سالهای ۳۰ قرن ۱۹ سنگین بود - در واقع برای بسیاری از آنان که فکر می کردند کارلایل چرا خشونت را در زمانی که چشم انداز خشونت در خود انگلستان چندان هم دور نبود بسیار سنگین می نمود، در واقع درستی تعبیر کارلایل از سالهای پیش از ۱۷۸۹ به صورت روزگاری که روز بروز گذران آن برای بیچارگان سخت تر می شد با تحقیقات تاریخی بعدی از اعتبار افتاد؛ ولی مسئله اصلی این نیست. اصالت «انقلاب کبیر فرانسه» آن بود که اولین کوشش عمده در زبان انگلیسی برای قراردادن انقلاب در يك زمینه قابل فهم تاریخی - بجای ساختن هیولائی غیر طبیعی از آن - بشمار می رفت؛ و از جنبه اخلاقی نخستین گام برای نشان دادن اینست که رژیم اشرافی و پادشاهی قدیم فرانسه مستحق سرنوشتندت بار خود بود، و اینکه بحرانهای اقتصادی و سیاسی که مآلا با انقلاب انجامید در واقع تنها نشانه يك ضعف و ورشکستگی عمیق اخلاقی در طبقه حاکم بر فرانسه بشمار می آمدند. ولی این نظر که درباره طبقه حاکمه داورى خواهد شد - قضاوتی که دیر یا زود حکم خود را اعمال خواهد کرد و مکافات به زندگی پس از مرگ منتقل نخواهد شد بلکه حال و اینجا بر روی زمین تحقق خواهد یافت - در سالهای ۳۰ قرن ۱۹ نظری افراطی و خطرناک می نمود. این موضوع بهمان اندازه که اندیشه های گستاخ و افراطی را بخود جلب میکرد، اشخاص میانسال و محافظه کار را میترساند، بخصوص هنگامی که تشابه میان فرانسه قرن هجدهم و بریتانیای قرن نوزدهم چنین آشکار توسط نویسندگان مورد توجه قرار گرفته بود.

همدردی با رنجبران و فراموش شدگان که در سراسر کتابهای اولیه «انقلاب کبیر فرانسه» حضور دارد قطعاً نتیجه مشاهدات کارلایل در لندن طی زمستان ۳۲-۱۸۳۱ بود. در سراسر سالهای ۳۰ قرن ۱۹ آگاهی نسبت به مصائب اجتماعی یکی از موضوعات اصلی مکاتبات اوست - مصائبی که بهمان ترتیب از سوی طبقه حاکمه مورد غفلت قرار می گرفت که کارلایل در تحلیل خود از وقایع فرانسه آنرا ارائه کرده است؛ اضطرابی که او عقیده داشت میرفت تا به فاجعه مشابهی در انگلستان منجر گردد. این استنباطات توجه به مشکلاتی که خانواده خود او با کار بر روی زمینشان در دامفریز شایر برای کسب درآمد با آن دست به گریبان بودند، مشروعیت بیشتری پیدامی کرد یکی از برادران او الکساندر بالاخره مجبور شد به کانادا مهاجرت کند و در اواخر دهه ۱۸۳۰ خود کارلایل چندبار در صدد مهاجرت به امریکا برآمد. مقایسه اوضاع فرانسه با انگلستان معاصر او پیوسته در متن کتاب انقلاب کبیر فرانسه به چشم می خورد. این مقایسه غالباً بطور ضمنی مطرح شده است ولی هیچ خواننده زیرکی نمی تواند تشابه های بدشگون بین طبقه کارگر فرانسه در قرن هجدهم آنچنانکه توسط کارلایل نشان داده می شود شرایط طبقه کارگر انگلیس در سالهای ۳۰ قرن ۱۹ را نادیده گیرد بن بسترهای مصیبت بار کشاورزی و شورشهای وسیع ۳۱-۱۸۳۰، شورشهایی که بخاطر لایحه اصلاحات در سال بعد صورت گرفت و تعقیب و آزار شهیدان تول پودل^{۲۳} و مصائب

۲۳. Tolpuddle Martyrs شش نفر از کارگران مزرعه انگلیسی که در مارس ۱۸۳۴

مجددی که معلول پیدایش کساد اقتصادی بعد از ۱۸۳۷ که در ظهور جنبش چار티ست^{۲۴} بازتاب یافت؛ خواننده تیزبین همچنین نمی‌توانست شباهت‌هایی را که بین اشرافیت انگل فرانسه که به امتیازات خود چسبیده بود و اشرافیت انگلیسی - که بخاطر مقاومتش در مقابل لایحه اصلاحات و عدم پذیرش سرسختانه اصلاح امتیازات تجارتي و شکار که توسط قانون عدالت Com Laws و قانون شکار Game Laws بآن اعطا گردیده بود و بخاطر آنها مورد تنفر بود - نادیده بگیرد. ناظران هوشمند زیادی در انگلستان او آخر سالهای ۳۰ قرن ۱۹ بودند که فکر می‌کردند انقلاب يك احتمال واقعی است. «انقلاب کبیر فرانسه» هم این ترس و هم هرج و مرج روزافزون اخلاقی را که بسیاری از این هوشمندان آنرا نتیجه نظام اجتماعی موجود می‌دانستند، آشکار می‌ساخت؛ و البته همیشه هم مقایسه کارلایل بین فرانسه قدیم و انگلستان کنونی ضمنی نیست. قطعه برجسته‌ای وجود دارد که در آن او سرنوشت دوفین (Dauphin) جانشین لوئی شانزدهم را که پس از اعدام پدرش تحت شرایط مبهمی در زندان در گذشت مورد بحث قرار می‌دهد. این موضوعی بود که بآسانی عاطفه را به خود جلب می‌کرد و بر سر آن انگلیس‌ها اشکهای فراوان ریخته بودند. کارلایل علاقه خود را به پسرک پنهان نمی‌دارد اما حرفی هم برای گفتن بآنان که اشک می‌ریختند دارد:



به هفت سال تبعید به استرالیا محکوم شدند. جرم آنان تشکیل فعالیتهای سندیکاهای کارگری در دورست شایر از نواحی تول پودل بود.

۲۴. Chartistism - نهضت اصلاحات کارگری در بریتانیا (۱۸۴۸-۱۸۳۸).

«پسرک بیچاره که در یکی از برجهای معبد پنهان شده است نمی‌خواهد از میان آن وحشت و ترس وضعف و ناتوانی زودرس بیرون بیاید، در حال مردن است، «لباس او شش ماه است که عوض نشده است»؛ و در وضعیتی تأسف‌بار در میان پلشتی و تاریکی - آنچنان که فقط کودکان کارگر کارخانجات و نظائر آنان محکوم بآن هستند و کسی برای آنان نمی‌گرید - محکوم به مرگ است!» خواننده رقیق - القلب ناگهان دو رویی خود را به وضعی خشونت‌بار درپیش چشمان خود می‌دید. حتی یک قرن و نیم بعد مشکل است که انسان نسبت به خشونت‌ی که کارلایل او را با آن مواجه می‌سازد عکس‌العمل نشان ندهد.

انقلاب فرانسه نزد کارلایل نمایش واقعی عظیمی بود از اینکه جهان در تحلیل غایی توسط تقدیر عادلانه‌ای هدایت می‌شود - هر چند ظواهر خلاف این را نشان دهند. این کتاب به منظور ابلاغ این حقیقت به هم میهنانش نوشته شد و وسیعاً مورد استقبال قرار گرفت، تا مگر آنان از آن درس بگیرند و آنرا در مورد کشور خود مادام که هنوز فرصتی بود بکار بندند. باین مفهوم «انقلاب کبیر فرانسه» یک موعظه است؛ ولی در عین حال کتابی است غنی و پیچیده و آنرا نمی‌توان در یک فرمول تنها خلاصه کرد. کارلایل خود گفت که برای این کتاب بیش از همه کتابهای دیگر عمر خود را مصروف داشته است و این کتاب در واقع تبلوری است از یک ذهن پرتخیل از عالیت‌ترین نوع آن که بالاخره پس از عمری انزوا و محرومیت بیانی آزادانه و منسجم پیدا کرده است. کارلایل قبل از آنکه انقلاب کبیر فرانسه وجهه

او را تثبیت کند، چهل و یکساله بود، و تشابه عجیبی بین موقعیت او در آن زمان و تصویری که از رهبر توده‌ای - میرابو - در هنگام افتتاح مجلس ملی در سال ۱۷۸۹ می‌آفریند، وجود دارد. از میان تمام شخصیت‌های گالری عظیمی که در «انقلاب کبیر فرانسه» به واقعی‌ترین صورت تصویر شده‌اند، میرابو تنها کسی است که کارلایل او را همچون قهرمانی کامل ارزیابی می‌کند. این انقلاب عجیب است زیرا نفوذ میرابو بر وقایع هیچوقت قاطع نبود و مرگ زود-هنگام او را بزودی از صحنه بیرون کرد؛ اطلاع و سوسه-کننده است که توضیح این امر را در شناخت کارلایل از نقش خود (خواه آگاهانه یا نا آگاهانه) و از تشابه سابقه میرابو و خود او تا این زمان بدانیم.

«با هیئتی نا آرام و آتشین با موهای سیاه مجعد - چون موهای سامسون - که در زیر کلاه لبه‌دار پنهان‌اند در طول اطاق قدم می‌زند. توده‌ای آتشین و پر دود که آنرا نمی‌توان خاموش کرد و از بین برد، بلکه همهٔ فرانسه را از دود آکنده می‌کند. و اینک برافروخته است و تمام مادهٔ آن و تمام فضای دودآلود آنرا با آتش خواهد کشید، و سراسر فرانسه را شعله‌ها فرا خواهد گرفت. شگفتا از این فرجام! چهل سال خفگی با گاز و بخار فراوان؛ سپس غلبه بر آن - و چون کوهی از آتش تا آسمانها شعله می‌کشد و بیست و سه ماه با شکوه فراوان تمام اندرون خود را در گدازه‌ها و شعله‌ها بیرون می‌ریزد، چونان فانوس دریائی یا علامت تعجب يك اروپای حیرت زده - و آنگاه تا ابد خاموش و فسرده می‌ماند.»

سارتر و رزارتوس کاملاً به حتی بنحو آشکاری يك سندی شخصی بود. بعد از ۱۸۳۷ تمام نوشته‌های کارلایل بمدت سی سال تقریباً همگی نوشته‌های اجتماعی بود. «انقلاب کبیر فرانسه» بنحو منحصربفردی این دورا با هم درآمیخت و این امر اگر چه گهگاه تم کتاب را دچار آشفتگی می کند، اما در عوض بآن طنین فوق العاده‌ای می بخشد، چرا که اشاره به اجتماع غالباً يك اشاره شخصی را در بطن خود منعکس و الزام آور می کند که خواننده آنرا درمی یابد، و این موضوع کتاب را در عین حال هم يك اثر تاریخی می کند و هم اثری بیانگر احساسات رمانتیک، که شاید هیچ کتاب تاریخی تاکنون باین نحو نبوده است. قطعه‌ای درباره میرابو که هم اینک نقل کردیم، مثال آشکاری است از این مورد؛ مثال دیگر، به مقیاس بسیار وسیعتر، ممکن است پرداختن به موضوع ترور باشد، دوران توقیفهای دلخواه و اعدامهای دسته جمعی که مشخصه اوج انقلاب در سال ۹۴-۱۷۹۳ بود. جلد سوم (آخرین جلد) کتاب انقلاب کبیر فرانسه کاملاً در اطراف موضوع متحدکننده ترور دور می زد که در داستان کارلایل بيك حقیقت جاندار تبدیل می شود با حیاتی وحشی اما کاملاً جذاب و مستقل از زندگی افراد، مانند روبسپیرها و دانتون‌ها، که ابتدا آنان را بکار می گیرد و سپس با بی تفاوتی مشابه آنان را نابود می سازد. این وحشت چیزی است وسیع، ترسناک، شبح وار، مقاومت ناپذیر، پر هیبت، و کاملاً اصیل و واقعی، چیزی که همه مقولات اخلاقی را به معارضه می طلبد: «سزاوار دهشت، درخور ستایش» از نقطه نظر عقلانی این حداقل تحلیل واقع بینانه تری از آن حالت

طرد فوری و محکومیتی است که قبل از کارلایل مشخصه نظریه انگلیسیها نسبت به ترور بود؛ و تحلیل او بخوبی با تفسیر فراگیر مسلط بر کتاب که انقلاب بمثابة سرنوشت محتوم جامعه فاسد است تناسب دارد. باوجود این می توان مفهوم عمیق تری از آنچه که کارلایل در تصویر ترور ارائه می کند احساس نمود، این مفهوم عمیقتر را می توان در مشابهتی که او بین طبیعت واقعی ترور و آزادسازی نیروهای عظیم غریزه احساس می کرد و نگارش کتاب بیانگر آن بود مشاهده نمود و این نیروهای غریزی ذاتی تر از آن بودند که بتواند آنها را انکار کند، معهذا اواز آنها بسیار می ترسید. انقلاب کبیر فرانسه را هر اندازه بیشتر مطالعه کنیم نمی توانیم این سطح از تفسیر را نادیده انگاریم. بعلاوه این موضوع زمینه بسیاری از نوشته های بعدی کارلایل بوده و نظر او را نسبت به دموکراسی آشکار می سازد.

کارلایل هرگز يك دموکرات نبود. او با بیچارگان عمیقاً همدردی می کرد ولی هیچ اعتقادی به نوشداروی چارティストها یعنی صندوق رأی بعنوان راه حل نداشت، او همچنین به قانون اساسی نسبتاً آزادیخواهانه ۱۷۹۱ فرانسه و قانون اساسی نسبتاً دموکراتیک ۱۷۹۳ به دیده تحقیر نگاه می کرد و هر دو را صرفاً عباراتی بر روی کاغذ که هیچ ارتباطی با واقعیات سیاسی و اجتماعی فرانسه در آن زمان نداشتند می دانست. ولی اگر او دموکرات نبود، بعنوان يك رمانتیک غریزه را بر منطق ترجیح می داد؛ و جمعیت می توانست با آسانی بصورت سمبول غریزه کور و سلطه طلبی که منطق آگاهانه ولی شکننده نظام حاکم را خدشه دار می کرد،

در آید. این سمبولیسم در روایت او از حمله به باستیل آشکار است.

«هیچوقت دقت کرده‌اید که قلب انسان چگونه به ندای قلب‌های دیگر پاسخ می‌گوید؟ هیچگاه دقت کرده‌اید که بانگ جمعی از مردم چه قدرت و صلابتی در بردارد؟ که چگونه صدای فغان آنان از شدت خشم روحهای استوار را فلج می‌کند و غرش ناسزاهای آنان با دردهای ناشناخته خاموش می‌شود؟ گلوک^{۲۵} قهرمان اعتراف کرد که آهنگ زمینه زیباترین قطعه در یکی از زیباترین اپراهای صدای جمعیت بود که دروین شنیده بود که خطاب به امپراطور خود فریاد می‌کردند: نان! نان! عظیم است فریاد متحد توده‌ها؛ این بیان غریزه آنان است که از افکارشان بسی تواناتر است.»

در کتاب انقلاب کبیر فرانسه، کارلایل هنوز بر علیه افکار سرکوبگر بود، اگر چه او چندان باین اعتقاد پایبند نماند؛ ازین رو جمعیت هنوز بعنوان يك نیروی خلاق مشاهده می‌شود، ولی نیروئی کور و وحشتناک و نه فقط دستخوش اراده سرکوبگرانه قهرمان. در قطعه عجیبی کارلایل در سوگ زوال خود انگیزتگی میدانهای نبرد می‌نشیند.

«جنگها در این ادوار با آلات و ابزار جنگی انجام می‌گیرد، بدون کمترین نفوذ فردیت و اراده انسانی. اینک انسانها حتی بروشی مصنوعی می‌میرند و یکدیگر را می‌کشند.

جنگها از زمان هومر که با او باش و اراذل می جنگیدند دیگر سزاوار عنایت و مطالعه کردن و بخاطر سپردن نیستند».

اگر چه این واقعیت دارد که روایت او از انقلاب با گلوله باران معروف ناپلئون در سیزدهم و اندیم^{۲۶} خاتمه می یابد ولی هیچ اشاره ای که این پیروزی عقل بر غریزه یا تفوق قدرت بر طغیان است وجود ندارد: تنها توضیحی که داده شده اینست که غرایز بخوبی بیان شده و رها گشته اند. فقط باین مفهوم است که دوره نظم قانون دوباره شروع شده است.

البته قطعاً اشتباه است که «انقلاب کبیر فرانسه» را تنها رساله ای درباره اوضاع زمانه بانگاهی به گذشته بدانیم و اهمیت این عنصر را تأکید بر این حقیقت تقویت می شود که این عنصر جهتی را که ذهن کارلایل می بایست در دهه بعد پیدا می کرد و بخصوص نقش پیامبر اجتماعی مقدر آنرا یدک بکشد - پیشاپیش اعلام می نمود. پیشتر دیدیم که می توان تا حدی توجه او را به اوضاع اجتماع دستکم تا بازدید او از لندن در سال ۳۲-۱۸۳۱ و در سطحی انتزاعی تر تا مقاله «نشانه های زمانه» در سال ۱۸۲۹ پی گرفت. ولی در اواخر سالهای سی قرن ۱۹ این توجه با شدت بیشتر اشتغال عمده ذهن او گردید و در طی دهه بعد بهمین ترتیب باقی ماند. البته توضیح این تحول دشوار نیست، زیرا چیزی بیش از بازتاب حال و هوای آن روزگار نبود؛ و به سبب تأثیر و عمقی که کارلایل در بیان این حال و هوا در آثار خود نشان داد. سالهای ۴۰ قرن ۱۹

۲۶. Vendemiaire از ماههای انقلاب فرانسه.

او را به اوج نقطه مقبولیت عام و نفوذ فکریش رساند. در سال ۱۸۳۷ رکود شدید در اقتصاد کشور را به وضعی کشاند که آنرا شدیدترین بحران اجتماعی قرن نوزدهم بریتانیا تلقی کرده‌اند. در این موقع آن آرزوهای او توپایی که با گذراندن و تصویب لایحه اصلاحات تقویت شده بود، مدت‌ها بود که رنگ باخته و تبدیل به یاس گردیده بود. طبقه کارگر به تلخی از چیزی که آنرا خیانت حزب آزادیخواه^{۲۷} و طبقه متوسط می‌خواند رنجیده خاطر بود چرا که آنان از حربه خشونت توده‌ای برای اخذ «لایحه اصلاحات»^{۲۸} از طبقه حاکمه اشرافی استفاده کرده و سپس در اثناء آن متحدین اولیه خود را با لایحه ناقص «کارخانه‌ها»^{۲۹} در سال ۱۸۳۳ و تعقیب «شهادی تول پودل» و مهمتر از همه «لایحه نوین ضد فقر»^{۳۰} در سال ۱۸۳۴ پاداش داده بودند. وقتی ورشکستگی ۱۸۳۷ بیکاری صنعتی را هم در ابعاد وسیع بر این مشکلات افزود، طبقه کارگر به جنبش چار티ست که مبتنی بر تقاضای رأی‌گیری عمومی بود و می‌خواست که این تقاضا بادرخواست عمومی برای نمایش قدرت خود تقویت گردد و در تابستان و پاییز سال ۱۸۳۹ به اولین و احتمالا انفجار آمیزترین بحران خود رسید پاسخ مثبت داد.

در جو اضطراب عمومی و ناشی از این وقایع بود که «انقلاب کبیر فرانسه» تأثیر قاطع خود را گذاشت و توجه خود کارلایل بطور روزافزونی متوجه بحران اجتماعی گردید.

27. Whigs

29. Factory Act

28. Reform Act

30. New Poor Law

نشانه‌هایی از این افزایش توجه را می‌توان در موضوعات چهار دوره متوالی از سخنرانی‌های سالانه که بین سالهای ۱۸۳۷ و ۱۸۴۰ ایراد نمود مشاهده کرد. زیرا در عین حالیکه دو سخنرانی اول در خصوص تاریخ ادبیات بود و در آنها به‌نوع کارهایش در سالهای ۲۰ قرن ۱۹ برای مجلات بازگشته بود ولی دو مقاله آخر که به انقلابات اروپای جدید و رساله «قهرمانان و ستایش قهرمانی» (تنها مقاله‌ای از تمام چهار مقاله که بچاپ رسید) مربوط می‌شد هر دو متوجه شرایط واقعی و ایده‌آل اجتماع بود. ولی این سخنرانیها برای کارلایل هیچگاه بیش از وسیله آزاردهنده‌ای برای تأمین معاش نبود. احساس او نسبت به زمانه‌اش بیش از همه در مقاله بلندی که با عنوان معنی‌دار چارتیزم که در دسامبر ۱۸۳۹ بچاپ رسید انعکاس یافته است.

چارتیزم توجهی خیلی کمتر از آنچه در خور آن بود بخود جلب کرد. میتوان ادعا کرد که این بهترین مقاله نقد اجتماعی است که کارلایل تألیف نمود (اگر چه ضعف‌های مشخص او رانیز می‌توان در آن مشاهده کرد) و در حکم مقدمه‌ای است بر موضوعات مهمی که در نوشته‌های بعدی او در این زمینه عنوان گردید و نیز رواج دو عبارت معروف «شرایط انگلستان» و «ارتباط نقدینگی» منجر گردید که مقدر بود در طی دهه آینده اصلاحات رایج در زمینه مباحث اجتماعی گردند. علیرغم عنوان، مقاله جنبش چارتیست موضوع اصلی رساله نیست، بلکه فقط آخرین و هراس‌آورترین تظاهر «جدال عمیق و ریشه‌دار در تمام بافت اجتماعی» است که او ده سال پیش در «نشانه‌های

زمانه» آنرا تشخیص داده بود. خود کارلایل بهیچ وجه معتقد به درمان چارتیستها نبود و رأی گیری عمومی را راه حل مسئله نمی دانست. مسئله حق رأی همیشه بهانه ای در دست شیادان بود و تاریخچه اصلاحات پارلمان از سال ۱۸۳۲ به هیچ وجه دلیلی در آستین نداشت تا نشان دهد که پارلمان فراگیرتری بتواند مفسد اجتماعی را درمان کند. اهمیت چارتیزم در ترد او از آن جهت بود که آنرا بیانگر رنجهای ژرف بشری می دید که مصرانه و عمیقاً خواستار رفع آنها بود. این موضوع که پیشتر در کتاب اول انقلاب کبیر فرانسه مورد تأکید قرار گرفته بود، در رساله چارتیزم بعنوان عامل اصلی محکومیت جامعه آنروز بریتانیا پدیدار می شود این که رنج و مشقت در این مقیاس تقصیر طبقه حاکمه است که اجازه رواج آنرا میدهد. در رابطه با فقر تکان دهنده در ایرلند تحت حکومت انگلستان (مسئله ای که قسمت عمده توجه کارلایل را طی دهه بعد به خود معطوف ساخت) موضوع را با این لحن گزنده بیان می کند:

«ایرلند حدود هفت میلیون جمعیت کارگر دارد که يك سوم آن از لحاظ علم آمار در طی سی هفته از سال باندازه کافی سیب زمینی درجه سه برای سیر کردن خود ندارد. این يك واقعیت و رساترین بیانی است که در هر زبان و در هر زمان از تاریخ جهان نوشته شده است... دولت و رهبری اروپائیان سفید پوست که سبب گرسنگی مزمن از سیب زمینی را تقدیر شخص سوم ساخته است - بایستی حجابی بر صورت خود بکشد و از دادگاه، تحت هدایت افسران مربوطه بدون ادای کلمه ای خارج شود - اکنون باید

ضمانت بدهد که یا رفتار خود را تغییر دهد و یا بمیرد. انگلستان نسبت به ایرلند مقصر است و آخر الامر حاصل و ثمره پاترده نسل ظلم و ستم را درو خواهد کرد».

اعلام محکومیت انگلستان در خاتمه این قطعه نمونه درخشانی از آن نوع بیان ساده و گزنده از حقیقت خارق العاده‌ای است که بسیاری از اذهان هوشمندتر نسل جوان آنرا در انتقاد اجتماعی کارلایل در این دوره جذاب تر از همه می‌دیدند. جمله آخر بهمان اندازه جالب توجه است زیرا این جمله به نحو خاصی دیدگاه کارلایل را در باب تأثیر مشیت الهی در روند تاریخ بیان می‌کند سوء حکومت انگلیس سبب گرسنگی در ایرلند شده بود. نتیجه آن مهاجرت سیل‌آسای کارگران فقر زده ایرلندی در سالهای ۳۰ و ۴۰ قرن ۱۹ بود که قادر نبودند در کشور خود زنده بمانند و رقابت آنان در بازار کار سبب پایین آمدن دستمزدها در انگلستان و ایجاد بیکاری و در نتیجه سبب پیدایش عدم رضایت عمومی توده‌ها بصورت چارتیزم گردید. باین ترتیب بقول کارلایل جوجه‌های سهل‌انگاری اشراف بخانه برمی‌گردند که بیتوته کنند. در چارتیزم شدیدترین اتهامات به نظریه پردازان تجارت آزاد وارد می‌شود که با دلایل جزمی اظهار می‌کنند که دولت هیچ کاری برای تخفیف رنج‌ها نمی‌تواند انجام دهد؛ نظریه‌ای که کارلایل بر آن برچسب «افراطی‌گری فلج کننده» می‌زند و با این کلام موجز آنرا مطرود می‌شمرد که «شاهراه‌های عمومی نباید بوسیله مردمی که می‌خواهند ثابت کنند که حرکت غیرممکن است مسدود شود.» تحولات قرن بیستم به این گفته، ظاهری شوم و تهدید

آور داده؛ ولی در فضای انگلستان سالهای ۳۰ قرن ۱۹ برای معاصرین متضمن نکته‌ای ظریف بود این آشکارا به محکومیت عمومی‌تر «اشرافیت هوسباز^{۳۱}» در چهار سال بعد در رساله «گذشته و حال» اشاره می‌کند.

در این ادعای نامیه بر علیه سستی و بی‌خاصیتی طبقه حاکمه مفهوم مهمی نهفته است که میرفت تا تأثیر فراوانی بر تحول آتی طرز فکر کارلایل و شهرت اجتماعی او داشته باشد. مفهومی که قبلاً بوضوح در چارتیزم مطرح شده است اگرچه این اشاره بسیار مختصر از شرحی است که در رساله گذشته و حال آمده است. در نظر کارلایل طبقه حاکمه یک اجتماع مسئول رفاه و سلامت اخلاقی و جسمی مردمی است که بر آنان فرمان میراند؛ ولی این مسئولیتی است که آنان نسبت به مردم دارند و نه بعکس، مسئولیت نسبت به عدالت الهی است که به نظام اجتماعی مستولی است. واقعیت اینست که این بخشی از دستگاه عدل الهی است چون نخبگان مسئولیت خود را فراموش می‌کنند، آنطور که در قضیه ایرلند مسئولیت خود را از یاد بردند خود را با جنبش چارتیزم مواجه می‌بینند، و یا بدتر از آن با انقلابی از نوع انقلاب کیپر فرانسه. ولی این آخرین راه چاره است؛ وظیفه طبقه حاکمه آن نیست که اراده مردم را تحقق ببخشد بلکه باید بر آنان حکومت کند. این به مفهوم یک استبداد خشن و یا اولیگارشی نیست، اگرچه این احتمالات در اندیشه کارلایل نهفته بود و هر چه زمان می‌گذشت برجستگی و وضوح آن بیشتر

می‌شد. ارتباط واقعی این حکومت کنندگان و توده مردم بسیار پیچیده و دارای رابطه‌ای دو جانبه است. در یک جامعه سالم حاکم توسط حکومت شوندگان بعنوان راهبر طبیعی و تقریباً تجلی اراده خود آنان تلقی می‌شود که احساس مسئولیت متقابل آنرا به یکدیگر پیوند می‌زند. کارلایل می‌گوید: «از همه فقرات «حقوق بشر» حق شخص جاهل برای هدایت توسط شخص خردمند غیر قابل بحث‌تر است. اگر آزادی مفهومی داشته باشد مفهوم آن استفاده از همین حق است که در سایه آن همه حقوق نیز تأمین می‌شود. این یک حق و وظیفه‌ای مقدس برای هر دو طرف است و نیز حاصل جمع کلیه وظایف اجتماعی بین آندو.» بدترین فساد اجتماع کنونی انگلستان، انکار این حق و وظیفه است. در «چارتیزم» کارلایل تقصیر این انکار را بر عهده طبقه حاکم می‌گذارد نه حکومت شوندگان. جنبش چار티ست در نظر او اعتراض گنگ اتباع حکومت است، علیه ضعف و قصور رهبری از بالا. او منشأ این کوتاهی را در تسلط طرز تفکر سوداگرایانه زمانه بر وجدان مردم می‌داند که از تعلیمات جرمی بنتام^{۳۲} ناشی می‌شد. این شبیح هراس‌انگیز دیرینه او بود، شبیح فلسفه روشنگری که او با چنان شدتی در دوران دانشجویی خود در ادینبورگ با آن مبارزه کرده بود اما اکنون بصورتی جدید بصورتی که می‌خواست عواطف انسانی را تا حد مقادیر و کمیات قابل اندازه‌گیری کاهش داده و روابط انسانی را تا حد فعل و انفعالات مکانیکی

تنزل داده و روابط بشری را در حد محاسبه سود و زیان نگه دارد، جلوه کرده بود. تنها ارتباطی که بین مردم مانده بود، «ارتباط نقدینگی» بود - خرید و فروش صرف خدمات در مقابل پول و تحقیر و تخفیف همه مسئولیتها و وفاداریهای عظیم تر که مآلاً برای طبیعت بشری غیر قابل تحمل بود. اندیشه «ارتباط نقدینگی» در «چارتیزم» فقط بصورت طرحی ساده است ولی آینده عقیدتی درخشانی فراروی آن بود، و پایه و اساس آن چیزی قرار گرفته بود که شاید هنوز هم جدی ترین اتهام اخلاقی کاپیتالیسم بشمار می رود.

با موضعی که کارلایل در این مورد اتخاذ کرد، برای اولین بار ورطه ناپیمودنی که اندیشه‌های او را از اشکال رادیکالیسم دموکراتیک جدا می کرد آشکار ساخت. او عموماً بعنوان شخصی رادیکال شناخته می شد و تقریباً تمام نوشته‌های او در مجله‌های حزب آزادیخواه و یا رادیکال چاپ شده بود. «چارتیزم» برای اولین بار عده‌ای را معتقد ساخت که او به جناح محافظه کار تعلق دارد، و در واقع کارلایل مدتها مردد بود که این مقاله در نشریه رادیکال وست مینستر^{۳۳} ریویو چاپ شود و یا در توری کوارترلی ریویو^{۳۴} و بالاخره تصمیم گرفت که آنرا مستقلاً بچاپ برساند.

کارلایل همواره خود را یک افراطی تمام عیار می دانست چند هفته پس از انتشار کتاب چارتیزم چنین نوشت: «مردم کم کم کشف می کنند که من یک محافظه کار نیستم. آری،

33. Westminster Review

34. Tory Quarterly Review

من نه تنها محافظه کار نیستم بلکه یکی از اصیل ترین گرچه شاید بی سرو صداترین، نویسندگان رادیکالی هستم که اینک در جهان وجود دارند.» و برای يك دهه و اندی پس از ۱۸۳۹ معمولاً او را از همین دیدگاه مینگریستند و این براساس وفاداری بی چون و چرای او نسبت به اصلاحات اجتماعی (و نه سیاسی) و قدرت انتقاد او از جامعه موجود بود. البته بعقیده بیشتر ناظران آگاه، تا این زمان تجربه، برداشت او را از دموکراسی بصورت يك نظام سیاسی غیر عملی تأیید می کرد؛ کارلایل نویسنده ای واقع بین بود که از شعار دادن و دگماتیسم نفرت داشت و اصرار می کرد که اولین خصلتی که از يك اندیشه انتظار می رود آنستکه بتواند در مقابل محك تجربه ثابت و استوار بایستد. دموکراسی در نظر او يك اعتقاد آرمانی بود که به علت غفلت از خصوصیات واقعی قدرت در انقلاب کبیر فرانسه با شکست مواجه شده بود؛ نمایندگان آن یعنی ژیروندین^{۳۵} ها در مقابل ژاکوبین^{۳۶} ها شکست خورده بودند زیرا ژاکوبین ها این واقعیتها را می شناختند و بدانها احترام می نهادند؛ دموکراسی بدلائیل فوق همیشه محکوم به شکست است.

احساس اساساً عارفانه^{۳۷} نسبت به فرآیندهای تاریخ که کارلایل در آن باهگل، مارکس و سایر متفکرین بزرگ قرن نوزدهم شریک بود، خواه ناخواه این متفکر را در جدال

۳۵. Girondins يك حزب سیاسی در فرانسه (۱۷۹۱-۹۳) که پرچمدار اصول معتدل جمهوریخواهی بود و ژاکوبین ها آنرا شکست دادند.

۳۶. دموکراتهای انقلابی در انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹ - افراطیون سیاسی.
37. Wistical

پیچیده میان قدرت و حقانیت درگیر کرد؛ و در «چارتیرم» این موضوع که کارلایل را طی ایام باقی مانده عمرش بخود مشغول داشت و سبب بسیاری از اتهاماتی شد که در کتاب او وارد آمد، اولین بار آشکار می گردد. موضع او چندان روشن نیست. او همچون بسیاری دیگر از روی خام اندیشی نمی گفت که قدرت دلیل حقانیت است اما براساس منطق تفکر خویش بآن جانب کشانده می شد. زمانی می گوید که هیچ سیستم و هیچ دستگاه سیاسی نمی تواند بدون موافقت عمومی پابرجا بماند و نظام اجتماعی تنها وقتی می تواند موافقت عموم را جلب کند که به احساس مردم در زمینه حقوقی خود که می تواند واقعی باشد و قطعاً از نظر اخلاقی مقبول است پاسخ دهد؛ ولی از طرف دیگر میگوید که دفاع کردن از حقوقی که کاملاً غیر ممکن هستند (که ممکن است شامل دموکراسی هم باشد) به هدر دادن وقت و نیرو است، با این که این هم می تواند درست باشد، ولی از لحاظ اخلاقی غیر قابل توجیه است زیرا مانند اینست که قدرت حقانیت را مقید می کند حتی اگر آنرا تعریف و تمديد نکند.

این شاخص ضعف کارلایل بعنوان يك متفكر روشمند است که در چارتیزم هیچ کوششی برای بیان علت بدبختی-هایی که به آنها توجه می دهد نمی کند و راه حل هایی که ارائه می کند برای بحرانهایی با ابعادی که او تصویر می کند کاملاً نارساست برای علل این بحرانها او به فقدان توان رهبری در طبقه حاکمه اشاره می کند که توضیحی است بسیار مبهم و خواننده را متقاعد نمی سازد. کارلایل از

توضیح مالتوس - افزایش جمعیت - آگاه بود و اشارات بسیار گزنده تحسین برانگیز به راه‌حلهای مالتوسی^{۳۸} می‌کند، ولی هیچ کوششی در جهت ارزیابی خود این راه‌حل بعمل نمی‌آورد. واضح‌ترین توضیح این بحران آنست که آنرا نتیجه توسعه سریع صنعتی شدن بحساب آوردیم. ولی این نیز فرضیه‌ای است که کارلایل توجه نمی‌کند. خلاصه آنکه کارلایل يك متفکر تحلیل‌گر نیست. قطعه‌ای در «انقلاب کبیر فرانسه» موبد این نکته است: «اما برای اندازه‌گیری و سنجش این چیز و باصطلاح دلیل آوردن برای آن و تبدیل آن به يك فرمول بی‌روح منطقی حتی اقدام هم نکنید!... همچون یکی از فرزندان زمان فقط بنگرید و باعلاقه نگفتنی و شدید و در سکوت، بآنچه زاده زمان است نظاره کنید. سپس به تهذیب، تعلیم و تقویت خود پردازید...» توجه کارلایل در «چارتیزم» و نیز «انقلاب کبیر فرانسه» به تعلیل پدیده‌ای که وصف می‌کند نیست بلکه کشاندن خواننده کتاب است به «حضور مجسم، ملموس و رنگین» آن پدیده و واداشتن او به واکنش اخلاقی. گمان کارلایل آنستکه پاسخ اخلاقی مهم‌تر از هر چیزی است؛ هرگاه خواننده واکنش اخلاق نشان دهد راه‌حلهای منطقی خود در پی خواهند آمد.

موضوع این نیست که کارلایل از اهمیت تغییراتی

۳۸. Thomas Robert Malthus (۱۷۶۶-۱۸۳۴) کشیش و اقتصاد دان سیاسی انگلیس که بخاطر تئوری خود که جمعیت جهان با سرعتی بیش از افزایش محصولات کشاورزی و اغذیه رشد می‌کند و اگر جمعیت کنترل نشود، فقر و جنگ بعنوان محدودکننده‌های طبیعی جمعیت عمل خواهند کرد معروف است..

که در جامعه انگلیس در نتیجه صنعتی شدن شکل می گرفت غافل بود، بر عکس شاید نسبت به هر منتقد دیگر معاصر خود آگاهی عمیق تری از آن داشت. اما همچون عکس العمل دی - اچ - لاورنس^{۳۹} به همان پدیده در حدود يك قرن بعد، این يك آگاهی تخیلی بود نه يك آگاهی فکری، و این آگاهی بسیار عمیق تر از آن بود که انقلاب صنعتی را تنها علت بحران اجتماعی بداند، چرا که کارلایل بهمین میزان در درك عمیق جنبه های بس خلاقه صنعتی شدن توانا بود. او از سرنوشت نخریسان بادوك دستی و بچه های کارگر آگاه بود - دیدیم که چگونه در «انقلاب کبیر فرانسه» از شرح سرنوشت دوفین منحرف می شود تا توجه را به این موضوع جلب کند - و در عین حال می تواند قطعه ای شاعرانه و زیبا در «چارتیزم» درباره شکوه آوای کارخانه های نخریسی منچستر که هر روز در ساعت پنج و نیم صبح «چون غرش صدای امواج يك اقیانوس» آغاز بکار می کند بنویسد و خلاقیت را در برابر شرور قرار بدهد: «ثمره نخریسی پوشاندن برهنگان است، و ابزار آن چیرگی آدمی بر ماده. خاکستر و نومیدی جوهر آن نیستند بلکه از آن قابل تفکیک اند.» هیچ چیز در انتقاد اجتماعی کارلایل بهتر از این تنش، قدرت دیدن خوب و بد در آن واحد و با وضوح تمام و بدون ایجاد هر گونه سازش سهل بین آندو نیست. این تنش بود که بدشواری و با پرداخت بهایی هنگفت از درون می پاییدو کارلایل نمی توانست آنرا الی الابد ادامه دهد.

راه‌حل‌های کارلایل برای بحران فوق‌الذکر و تمام تأکید او دیگر بار متوجه رهبری مسئول است. در يك فصل حماسی بلند او دو هزار سال تاریخ گذشته بریتانیا را بعنوان نمونه‌ای از تکاپوی خلاق اعلام می‌دارد: از پیاده شدن آغازین ساکسونها و آماده کردن زمین برای کشت و زرع تا خلاقیتهای شکسپیر و میلتون در ادبیات و آرکرایت^{۴۰} و وات در صنعت. کارلایل ضمناً اشاره می‌کند که يك کوشش خلاقه مشابه لازم است تا با بحران اجتماعی موجود مقابله کند. اما هم اکنون هیچ کوشش خلاقانه‌ای بچشم نمی‌خورد. «کجایند هنگست‌ها و آلاریکهای اروپائی، که هنوز در تب و تاب و توسعه است؟... آیا مواظب شکارهای خود هستند!» در این عبارت که از سارتور رزارتوس گرفته شده است کارلایل طبق معمول به «قوانین شکار» برمی‌گردد - که همه شکارها حتی خرگوش‌ها را حق ارباب می‌دانست - و آنرا سمبولی قرار می‌دهد برای طبقه حاکمه‌ای که رفاه زیردستان را برای لذت عبث خود قربانی می‌کند. او فقط دو پیشنهاد مشخص برای مقابله با بحران اجتماعی ارائه می‌کند - مهاجرت و تعلیم و تربیت. چنانکه می‌دانیم کارلایل در این ایام بسیار به مهاجرت می‌اندیشید و در میان کسانی که مسائل اجتماعی را اصولاً مربوط به افزایش جمعیت می‌دانستند مهاجرت راه‌حل باب روز سالهای ۴۰ قرن ۱۹ بود.

ولی همچنان که بعضی از منتقدین در همان زمان

۴۰. Sir Richard Arkwright (۱۷۹۲-۱۷۳۲) مخترع انگلیسی ماشین نخ‌ریسی.

گفتند، احتمالا تعلیم و تربیت و مهاجرت نمی‌توانند فی‌نفسه راه‌حلهای کافی برای بحران باشند، کارلایل نیز بی‌تردید این موضوع را انکار نمی‌کرد؛ درواقع درخود «چارتیزم» او طرفداران چارتیزم را بمسخره می‌گیرد. ولی بالاتر از همه او می‌خواست يك پاسخ اخلاقی درمردم برانگیزد. بدون این انگیزش هر پیشنهاد خاصی می‌توانست بصورت فرمول مرده‌ای درآید، همانطور که اصلاحات مربوط به حق رأی عاقبت توخالی از کار درآمد. معهذا این ضعف بی‌تردید يك ضعف واقعی و جدی است. یکی از نقاط قوت کارلایل در «چارتیزم» آنستکه او بسیار کوشیده است تا دیدگاه اخلاقی خود را با تجربه‌گرایی مربوط به امور محسوس و قابل اندازه‌گیری پیوند دهد. مثلا او با قدرت و بطور مؤثر استدلال می‌کند که هرگونه ارزیابی شرایط طبقه کارگردر فقدان مطالعات آماری کافی، کاملا نارساست. ولی وقتی نوبت نشان دادن راه‌حل می‌رسد اثری از این تجربه‌گرایی بچشم نمی‌خورد و این ضعف، اثری را که از جهات دیگر بصورت یکی از قوی‌ترین و نافذترین نقدهای اجتماعی باقی مانده است و نمایشگر ظهور کارلایل در نقش جدیدش بعنوان يك پیامبر اجتماعی است؛ مخدوش می‌سازد.

در اوائل سالهای ۴۰ قرن ۱۹ کارلایل دیگر جوان نبود، و گرچه شهرت او تازه داشت باوج خود می‌رسید، اما خلاقه‌ترین دوره نویسنده‌گی را پشت سر نهاده بود. موضوعات عمده قبلا بیان شده و شراره نیروی تخیل او رو به ضعف می‌نهاد. هیچ منتقد جدی نمی‌تواند هیچیک از آثار او را بعد از سال ۱۸۴۰ با آثاری چون «سارتور رزارتوس» و «انقلاب کبیر فرانسه» در يك سطح قرار دهد مگر رساله «گنشته و حال» را؛ حتی تمام موضوعات عمده «گنشته و حال» در «چارتیزم» زمینه چینی شده است.

ولی مابین انتشار «انقلاب کبیر فرانسه» در ۱۸۳۷ و «رسالات جدید» در ۱۸۵۰ بود که - اگر نخواهیم بگوئیم وجهه عمومی او - نفوذ واقعی کارلایل باوج خود رسید. می‌توان گفت او با «انقلاب کبیر فرانسه» نسلی را تحت تأثیر قرار داده بود، و با «رسالات» او این نسل را از دست داد. در طی این ده دوازده سال نفوذ او بر نسل روشنفکران بالنده چنان فوق العاده بود که هیچکس از میان شخصیت‌های

فکری در تاریخ جدید انگلستان بآن نزدیک نشده است، حتی اندیشمندان سیستم‌ساز بزرگی چون فروید در سالهای ۲۰ قرن ۲۰ و مارکس در سالهای ۳۰ قرن ۲۰ که کارلایل هرگز نمی‌توانست در زمینه خاص خودشان با آنان مقایسه شود. این تسلط بخصوص از آن جهت اهمیت پیدا می‌کند که این جوانان، اندیشمندان و نخبگان بودند که بیش از همه تأثیر و نفوذ شخصیت کارلایل و نیروی اندیشه‌های او را احساس می‌کردند؛ و در میان این ستایشگران طیفی از صاحبان عقاید گوناگون از سوداگرایانی افراطی چون جان استوارت میل تا جان استرلینگ طرفدار کالریج (و حتی در میان آزادیخواهانی چون ساوتی و لاکهارت)^۱ بچشم می‌خورد. در طی این سالها بود که یکی از برجسته‌ترین محافل فکری در تاریخ بریتانیا در خانه فقیرانه کارلایل در شین رو تشکیل شد. همچنان که تا کیری زمانی می‌گفت: «تام کارلایل با احترام کامل در خانه‌ای کوچک در چلسی زندگی می‌کند، با مستخدمه اسکاتلندی متکبری که در را بروی شما باز می‌کند و با بهترین محفل انس در انگلستان که بر خانه او دق‌الباب می‌کنند.» لیست دوستان و مریدان او در اوائل سالهای ۴۰ قرن ۱۹ شگفت‌انگیز است: میل (اگر چه دوستی آنان با همه اهمیت، تا سال ۱۸۴۰ دوره اوج خود را به پشت سر گذاشته بود)، رفیق رادیکال او چارلز بولر، روزنامه‌نگار و تبلیغاتچی خستگی‌ناپذیر هاریت

۱. John Gibson Lockhart حقوق‌دان و منتقد اسکاتلندی پسر خوانده‌ای سر والتر اسکات.

مارتینو^۲، جان استرلینگ درخشان و فرزانه جامع‌الاطراف، پسر ناشر روزنامهٔ تایمز، داستان نویسانی نظیر تاکری، دیکنس و الیزابت گاسکل^۳، شاعرانی چون براونینگ^۴، تنی سن^۵ و ادوارد فیتز جرالده^۶ (مترجم رباعیات خیام) شخصیت‌های اجتماعی چون چارلز کینگزلی^۷ و توماس آرنولد پناهندگان سیاسی برجسته از سرزمین اصلی اروپا چون جیوزپه مازینی^۸ و گودفروا کاوینیاک^۹ - همه و همه بدرجات مختلف تحت تأثیر کارلایل قرار داشتند. البته آنان بیشتر بنزد کارلایل می‌آمدند تا کارلایل بنزد ایشان - چنانچه از شهادت ناظران این مجالس برمی‌آمد - بصحبت‌های او گوش فرادهند. باین مفهوم شاید لغت محفل (coterie) لغت صحیحی نباشد: این نه يك باشگاه بذله‌گویان بود و نه گروه مباحثات ادبی، بلکه بیشتر به اجتماع مردم Mitre برای استماع سخنان جانسون شباهت داشت. معه‌ذا جانسون بهمان اندازه که يك آموزگار بود يك بازیگر هم بود و مستمعین او کمتر بخاطر آموختن و بیشتر برای لذت و مشاهدهٔ درگیری طرف‌های بحث حضور بهم می‌رساندند. ولی شیوه رفتار میهمانان

۲. Harriet Martineau (۱۸۰۲-۷۶) نویسنده انگلیسی که مهمترین اثر او «تصویرهای اقتصاد سیاسی» است در ده جلد.
۳. Elizabeth C. Gaskell (۱۸۱۰-۶۵) نویسنده انگلیسی.
۴. Robert Browning (۱۸۱۲-۸۹) شاعر انگلیسی.
۵. Alfred Tennyson Tennyson (۱۸۰۹-۹۲) - شاعر انگلیسی.
۶. Edward Fitzgerald شاعر انگلیسی. و مترجم رباعیات عمر خیام.
۷. Charles Kingsley (۱۸۱۹-۷۵) نویسنده و کشیش انگلیسی.
۸. Giuseppe Mazzini (۱۸۰۵-۷۲) میهن پرست و انقلابی ایتالیائی.
۹. Godefroid Cavaignac (۱۸۰۱-۴۵) - سیاستمدار دمکرات و رهبر يك جنبش جمهوریخواه.

شین‌رو و شمار خوانندگان مشتاق و رو به افزایش در دهه‌های ۴۰ قرن ۱۹ بگونه‌ای دیگر بود، و بیشتر به رفتار پیروان يك پیامبر می‌مانست.

همینکه بخواهیم در صدد توضیح نقش کارلایل و ماهیت نفوذ منحصر بفرد او در بریتانیای سالهای ۴۰ قرن ۱۹ بر آئیم بحث از این‌واژه ضرورت پیدا می‌کند، کما اینکه معاصرین خود او کراراً آنرا در مورد کارلایل بکار برده‌اند. مفاهیمی که از این اصطلاح مستفاد می‌شود چیست؟ پیامبر يك بیگانه، معلم اخلاق، دعوت‌کننده و پیام‌آور است که اجتماع گناهکار را براه راست فرامی‌خواند. در وهله اول او يك متفکر و مسلماً يك متفکر تحلیل‌گر نیست قدرت او از جانب خداوند بوی تفویض شده و این در لحن کلام و پیام او منعکس است. همچنین در درجه اول او يك پیشگو نیست (گرچه غالباً بطور ضمنی این جنبه را هم دارد) زیرا او يك انتخاب و امکانی برای توبه و رستگاری عرضه می‌کند (استناد، از زبان کتاب مقدس گریز ناپذیر است زیرا این در کتاب مقدس است که نقش پیامبر تعریف شده است)؛ نظریه پردازان تاریخی چون توین‌بی و مارکس پیامبر نیستند (اگرچه مسلماً حمیت اخلاقی مارکس گهگاه این تمیز را از میان می‌برد). نقش پیامبرانه علاوه بر این نقشی است زودگذر و دعوت‌کننده به اتحاد. از آنجاکه پیامبر با قدرت هر چه تمامتر دربارهٔ احتیاجات يك جامعه خاص و يك نسل خاص صحبت می‌کند، نا محتمل است که پیام او، بر خلاف يك اثر بزرگ هنری و یا يك سیستم عظیم فکری، جاذبه و موضوعیت خود را حفظ کند؛ و گرچه پیامبر نسبت به

جامعه خود يك خارجي و محكوم كننده آنست همچنان كه يحيى تعميد دهنده و حضرت الياس اينگونه بودند، اين نيز حقيقتي است كه بدون جامعه‌اي كه مخاطب پيام او باشد ايفاي نقش پيامبر غير قابل تصور است. برخلاف هنرمند يا متفكر پيامبري كه كلا از سوي نسل خود مورد قبول قرار نگیرد، تناقضي است آشكار.

زمينه تربيتي كارلايل، سالهاي اوليه زندگي او و استعدادهايش او را براي ايفاي اين نقش آماده کرده بود. چه از نظر قومي و چه از نظر اجتماعي او نسبت به جامعه اشرافي انگليس يك خارجي بحساب مي آمد (او لهجه غليظ انانديلي خود را و نيز علائق خود را در انانديل در تمام طول زندگي حفظ كرد). واين براي نقش پيامبرگونه او يك امتياز برجسته بحساب مي آمد. ولي اين يك استراتژي آگاهانه از جانب كارلايل نبود زيرا او مردی باسادي بي آلايش و شخصيتي مستقل بود كه از عهده تظاهر باين كار برنمي آمد. او پيامبر بزرگ دوره ويكتوريا گرديد زيرا اين چيزي بود كه خصوصيات اخلاقي او آنرا پديد آورده بود. كارلايل هيچگاه خلق و خوي بدوي روستائي خود را از دست نداد و در جائي كه پراي يك شخصيت كاملا ادبي يعني برتر كه خاستگاه او خيلي شبیه كارلايل بود بيگانگي يك بليه بزرگ محسوب مي شد (همچنانكه كارلايل در مقاله خود راجع به برتر مي گوید او آشكارا به شباهت موضع خود با او حساسيت داشت) برعكس كارلايل رابعنوان يك پيامبر، سخنگوئي بسيار مجاب كننده تر براي ابلاغ يك پيام نيمه الهی در خصوص محكوميت و فراخواندن به توبه مي ساخت.

قرن نوزدهم عصر بزرگ پیامبران بود ولی از تأثیر پیام مردانی چون راسکین^{۱۰} و موریس^{۱۱} تا اندازه‌ای بعلت این حقیقت که آنان نسبت به جامعه‌شان خودی بحساب می‌آمدند، کاسته شده بود. فقط کارلایل بعنوان اسکا تلندی خشن و فرزندی کارگر می‌توانست با قدرت يك پیامبر واقعی سخن گوید.

البته کارلایل بسبب تربیت مسیحی و کالونیستی عمیق دوران کودکی خود با این نقش آشنا بود و تجربه انزوای روحی در دانشگاه ادینبورگ و طرد و رد نوشته‌های او بمدتی طولانی احساس بیگانگی را که لازمه نقش پیامبری بود در او بوجود آورد. ولی آنچه او هنوز کم داشت پیام نبوت بود و این پیام اول بار بصورت رماتیسم آلمانی سراغ او آمد. از آن ببعد او پایگاه عظیمی را در اختیار داشت که از فراز آن می‌توانست نازائی فکری قرن هجدهم را افشاء کند. طنین این پیامبر قبلاً بوضوح در مقالات او در مجلات سالهای ۳۰ قرن ۱۹ که پیام جدید آلمانی را به جامعه بریتانیا می‌رساند آشکار بود؛ ولی تا این زمان این پیامبر عمدتاً منحصر به جامعه ادبی و کلا مخاطبین روشنفکر می‌شد. ولی کاربرد آن در مسائل اجتماعی که مقارن با انتقال کارلایل به لندن در اوایل سالهای ۳۰ قرن ۱۹ بود ظهور کارلایل را تا پایان این دهه بعنوان پیامبر جامعه‌نویس بریتانیا کامل ساخت. بسیار قابل توجه است که در این

۱۰. John Ruskin (۱۷۱۹-۱۹۰۰) نویسنده، منتقد هنری و مصلح اجتماعی انگلیسی.

۱۱. William Morris شاعر - و سوسیالیست انگلیسی.

ارتباط تحول فکری کارلایل در سالهای ۳۰ قرن ۱۹ چگونه به سرعت او را از رمانتیسیم آلمانی دور کرد. البته او هرگز برای همیشه از آن دست نشست. او ستایش شخصی خود را از قهرمانان رمانتیسیم آلمان و از هر چیز آلمانی تا پایان عمر خود حفظ کرد. ولی تا پیش از ۱۸۳۷ دیگر او نمیتوانست خود را «اکنون کاملاً جدا» از گوته بینگارد که زمانی ستاره قطبی او بحساب می آمد، اشاره به ادبیات آلمان بعد از سال ۱۸۳۴ در کتابها و مکاتبات او بطور پراکنده بچشم می خورد. بعد از سخنرانیهایی که جهت امرار معاش در ۱۸۳۷ ایراد کرد برای همیشه به آن پشت کرد. اگر چه ارتباط با ادبیات آلمان او را تغییر داده بود، ولی جهان اندیشه های عهد عتیق که در انانیدیل در دوران کودکی از آن سیراب شده بود کم کم بر اندیشه های او در سالهای ۴۰ قرن ۱۹ و سالهای ۵۰ قرن ۱۹ تسلط یافت، و البته این دنیای پیامبران بود. در سال ۱۸۳۳ به میل چنین می نویسد: «نه به زبان شعر بلکه به زبان نبوت، با ردیه ای بزبان با شکوه عبری قدیم است که انسان می تواند از حقایق منفوری که امروز و طی نسلها بر شانه های ما سنگینی کرده اند صحبت کند».

خلقیات کارلایل و طبیعت استعدادهایش با نقش پیامبری او کاملاً سازگاری داشت او مردی بود با شخصیتی گرم و صمیمی، و در همان حال سخت و پر صلابت. اگرچه او یک متفکر روشمند نبود ولی ذهنی بسیار خیال پرور و بسیار اصیل داشت. او می توانست بدون تکلف و تفاخر با دوستان خود محاوره و صحبت کند. بهترین دوست او در این زمان

جان استرلینگ غالباً و بشدت با او مخالفت می کرد و در عبارتی پیادماندنی که کارلایل قدم زدن خودشان را در اطراف چلسی وصف کرده است می گوید «با یکدیگر ساعتها صحبت می کردیم ولی جز در عقاید در موارد دیگر توافق داشتیم» ولی بحث آزادانه برای شخصی چون کارلایل که چنان سخت به معتقدات خود چسبیده بود کار آسانی نبود و با گذشت سالها کلام او به گونه ای کلام تحکم آمیز گرایش پیدا می کرد که هیچگونه مخالفتی را نمی پذیرفت - و این لحن طبیعی کلام یک پیامبر است، بخصوص وقتی با واژگانی چون واژگان کارلایل و تخیلی به سرزندگی و حرارت او توأم شود. این موضوع همراه با شدت اعتقادات اخلاقی آن بخوبی از طریق حکایتی که دوستش امرسون نقل کرده است آشکار می شود او زمانی شجاعانه به کارلایل گفته بود نمی تواند با همه شوق و ذوقی که کارلایل برای اولیور کرامول داشت هم صدا گردد، او می گوید کارلایل «چون یکی از غولهای اسکندیناوی از جا برخاست و با ترسیم خطی در عرض میز با انگشتش با خشونت و حشمتناکی گفت: بنابراین خطی چون این خط من و شما را از یکدیگر جدا می کند فاصله ای عمیق در میان ماست.» مردی با این خصوصیات با یک زندگی بی تظاهر و سادگی عظیم تمام خصوصیات یک پیامبر را با خود داشت.

ولی همزیستی پیامبرانه، همانطور که به یک سخنگوی با استعداد نیاز دارد به مخاطبین مستعدی نیز محتاج است و در اواخر دهه ۱۸۴۰ در انگلستان مخاطبینی وجود داشت که آماده گوش فرادادن بآنچه کارلایل می خواست بگوید،

بودند. همینجا بگوئیم که این مخاطبین عمدتاً از میان طبقات تحصیل کرده بودند. کارلایل هیچگاه خاستگاه کاری خود را انکار نکرد و آن را پنهان ننمود و هیچگاه احترام خود را برای انسان کارگر از دست نداد. بعضی از کارگران آثار او را می‌خواندند و برخی از آنان حتی برای او نامه نوشتند و بهمان فوریت و مهربانی سایر افرادی که با او مکاتبه داشتند، پاسخ خود را گرفتند. باوجود این از آثار او از همان آغاز خطاب به طبقات تحصیل کرده نگاشته شده بود و در میان آنان بود که او مخاطبین مناسب خود را پیدا کرد. با توجه به تأکید کارلایل بر رهبری آگاه بعنوان ضرورت اولیه برای جامعه جای تعجب نیست که طبقات حاکمه خود را مخاطب قرار دهد، و پیام او مستقیماً مربوط به نیازهای خاص آن نسل خاص از آن طبقه بود.

این نسلی بود که هنوز جواب مشکلات خود را در اشکال مذهبی می‌جست اما در عین حال راه‌حل‌های مذهب سنتی را رضایت‌بخش نمی‌یافت. دلایل این موضوع مربوط می‌شد به شکاکیت عقلانی قرن هجدهم، توسعه نقد کتاب مقدس و زمین‌شناسی علمی - که هر دو نص صریح کتاب مقدس را مورد سؤال قرار داده بود - و نیز عدم کارایی کلیساها در پاسخگویی به بحران روز افزون اجتماعی. ضد حمله شدید کلیساها در نیمه اول این قرن در مقابل این تهدیدها متدیس‌م^{۱۲}، او انجلیکالیزم، جنبش اکسفورد و تجدید حیات کلیسای

۱۲. Methodism از چارلز ولسلی، جرج وایت فیلد و سایرین در نیمه اول قرن هجدهم نشأت گرفت.

کاتولیک نتوانستند بسؤالات بسیاری از بهترین اندیشمندان نسل جوان پاسخ گویند. شمار بسیاری از این دانشمندان در رد و محکومیت آشکار کلیساهای توسط کارلایل بعنوان پوسته‌های میان تهی از آنچه که زمانی نشانه‌های معتبر فطرت الهی در انسان بوده‌اند، تسکین یافتند. معهذ کارلایل خوانندگان خود را در ورطه شکاکیتی که برای بیشتر روشنفکران سالهای ۴۰ قرن ۱۹ هنوز يك محیط فکری غیر قابل تنفس بود، رها نکرد. او برای آنان امکان نوع جدیدی از ایمان را که می‌توانست بعنوان پاداش زیارتی دینی بهمان قوت زیارت تویفلز دروخ در سارتور زارتوس قابل تحصیل باشد، فراهم ساخت. این ایمان جدید هیچگاه بنحو دقیق تبیین نگردید و آمیزه‌ای از ایده آلیسم آلمان و يك نظام اخلاقی سخت گیرانه و نظام ارزشی اعتقاد به تقدیر الهی بود که از عهد عتیق اقتباس شده بود؛ اما در کوتاه مدت در فقدان يك تعریف جامع خود امتیازی بود که يك جنبه آن برای رومان‌تیسیم خاص آن نسل پر جاذبه بود و جنبه دیگر آن بهمان اندازه برای ارزشهای مسیحی موروثی آن نسل جذابیت داشت. کارلایل نه تنها يك بدیل باور کردنی برای مسیحیت فراهم کرد، بلکه این بدیلی بود که ریشه‌های عمیق در جهان واقع داشت و کتاب آلمانی آن مبشر عدالت فوق طبیعی بود که بر مسیر تاریخ فرمان می‌راند. همچنین او اعتقادی را ارائه نمود که همه رنگ و بوی

۱۴. Oxford Movement جنبشی که از سال ۱۸۳۳ در دانشگاه آکسفورد توسط بعضی از روحانیون کلیسای انگلیس برای آمیزش بعضی از عقاید و مراسم کلیسای کاتولیک با کلیسای انگلستان تشکیل شد.

عاطفی و چالش اخلاقی را که جوانان باقتضای غریزه به آن نیاز داشتند به‌مراه داشت که نیرومندترین سیستم فکری غیر مسیحی موجود در انگلستان آن دوران سوداگرایی، فاقد آن بود. شاید اساس تفکر و مضمون واقعی اخلاقیات کارلایل متضمن گونه‌ای شک و تردید بود اما درشورعظیم اخلاقی آن هیچ تردیدی وجود نداشت. یکی از پر حرارت‌ترین پیروان کارلایل شرح حال نویسی بزرگ او جیمز آنتونی فراود^{۱۵} که اولین بار نزد طبقه کتابخوان بعنوان مؤلف کتاب شکاکانه «کامروایی افتضاح» *succes' de scandale* تحت عنوان انتقام ایمان^{۱۶} شناخته شد تأثیر کارلایل را بر نسل خویش بدینگونه خلاصه کرد:

«من به‌سهم خود با نوشته‌های کارلایل از پوزیتیویسم^{۱۷}، رمانتیسم^{۱۸}، الحاد یا هر مکتب عقیدتی دیگر یا اصولاً بی اعتقادی که در آن سالها ما را در آکسفورد چون بر گهایی در تندباد خزان باینسو و آنسوی می کشید نجات یافتیم. بحث‌هایی که در آکسفورد جریان داشت معتقدات موروثی ما را دچار تزلزل کرده بود. آنچه برای ما باقی مانده بود یا اعتقاد به هیچ و پوچ بود و یا اعتقاد به هر چیزی که خرافات در جامه قدرت کلیسا با تحمیل آن بر ما خشنود بود؛ و یا سومین و بدترین آن بخاطر لذات دنیوی تن در دادن به نظام حاکم بر امور بود که از جهت فکری غیر

15. James Anthony Froude

16. The Nemesis of Faith

17. Positivism

18. Roman Catholicism

قابل قبول بود. کارلایل به من ایمانی را آموخت که در آن زمان می‌توانستم آنرا همچون حقیقت بپذیرم، و از آن زمان به بعد با اعتمادی روزافزون - بعنوان تفسیر «بودن» و راهنمای کردارم - بدان پایبند بوده‌ام و تا آنجا که توانسته‌ام بآن عمل کرده‌ام».

اما این تنها جزء کوچکی از تأثیر کارلایل بر دوره ویکتوریا در انگلستان بود. پیامبر، پیامبر خطاب به اجتماع است نه افراد. کارلایل نویسنده گناه اجتماعی و رستگاری بود و بدین لحاظ نیز پیام او مستمعینی پیدا کرد که گوش شنوایی به‌شنودن آن داشتند. وجدان عمومی بریتانیا در سالهای پیش از ۱۸۴۸ حالتی بسیار حساس داشت. از سوئی زمزمه‌های مکرر انقلاب که از قاره اروپا بگوش می‌رسید - بخصوص انقلاب کبیر فرانسه در سالهای ۱۷۸۹ و ۱۸۳۰ - برای نشان دادن درس اخلاقی کارلایل در مورد عاقبت جوامع گناهکار و طبقات حاکم سبک‌تر و غیر مسئول مناسب بود و از سوی دیگر ناآرامی‌های اجتماعی ۲۰-۱۸۱۵ و بحران اصلاحات ۳۲-۱۸۳۱ احتمال وقوع انقلاب را در بریتانیا نیز بسیار زیاد ساخته بود. علاوه بر آن نگرانی واضطراب روزافزونی در خصوص تحولات غیر قابل کنترل و خطیر اجتماعی که سراسر انگلستان را در اثر صنعتی شدن فرا گرفته بود وجود داشت - شهرنشینی، فقر چه در شهر، و چه در روستاها، و بیکاری ادواری در ابعاد وسیع از جمله جدی‌ترین این نگرانی‌ها بود. در سالهای رونق نسبی او اسطوره ۴۰-۱۸۳۰ میشد ادعای خوش بینانه اقتصاد دانان بازار آزاد را باور کرد که اینها مشکلاتی زود گذراست ولی سقوط مجدد

با عمیق ژرفتر و وحشتناکتر کسادی بعد از ۱۸۳۷، همراه با نارضائی همگانی طبقه کارگر، باین نظریه قوت بخشید که سیستم جدید اقتصادی متضمن ضعف‌های ذاتی غیر قابل جبرانی بود و بسیاری را متقاعد ساخت که ساعت انتقام هر چه نزدیکتر میشود. نیز يك احساس آزار دهنده عدم امنیت، که ناشی از زیستن در عصری پرشتاب و تحولات بسی سابقه اجتماعی و اقتصادی بود، همه‌جا را فرا گرفته بود.

درست در همین زمان در اواخر سالهای ۳۰ قرن ۱۹ و اوائل سالهای ۴۰ قرن ۱۹ بود که اولین تحقیقات دامنه‌دار عینی در زمینه شرایط زیستی و کار طبقات فقیرتر در انگلستان شروع شد، و اینکار از یکطرف با گزارش کمیته منتخب در خصوص کار کودکان در کارخانجات در ۱۸۳۲، و از سوی دیگر با مقالات معروف هنری میهيو درباره «کارگران و فقرای لندن» در ۱۸۴۹-۵۲ مقارن بود. در طی این سالها تعدادی کمیته‌های پارلمانی و کمیسیونهای سلطنتی با حمایت کمیسیون قانون ضد فقر جدید که در سال ۱۸۳۴ تأسیس شده بود يك رشته گزارشات مفصل که برای اولین بار مدارك دقیقی درباره شرایط زندگی فقرا و بخصوص فقرای شهر- نشین در انگلستان صنعتی نوین بود منتشر کردند. پژوهشگران مستقل گزارشهای خود را در خصوص یافته‌هایشان در سفر به منطقه صنعتی شمال باین مجموعه افزودند، اهمیت آنچه که در تعقیب اشاره کارلایل عموماً بعنوان «شرایط مسئله انگلستان» شناخته شد نیز در بحث گسترده‌ای که بر سر این موضوعات در صفحات مجلات بزرگ، در کارتونها و در رواج فرم جدید «نوول اجتماعی» که نمونه آنرا

دیسرائیلی^{۱۹} در کتاب سیل^{۲۰} ارائه کرده بود، منعکس گردید. مبارزات اتحادیه ضدقانون عدالت^{۲۱}، و سه بخران متواتر جنبش چارتریست در ۱۸۳۹، ۱۸۴۲، و ۱۸۴۸ و قحطی وحشتناکی که ایرلند را در سال‌های ۴۶-۱۸۴۵ در اوج بحران سیب‌زمینی فرا گرفت این موضوعات را در صدر مسائل فوری روز قرارداد.

این دورانی بود که در طی آن روزنامه‌تایمز از پیشگامان مبارزاتی که علیه خشونت‌های قانون جدید ضد فقر انجام می‌شد بشمار میرفت حتی پانچ^{۲۲} می‌توانست رادیکال باشد؛ دوره‌ای از درون‌گرایی عمیق اجتماعی که ذهن طبقه تحصیل‌کرده بریتانیا، عمیقتر از همه ادوار پیشین و با شم قویتر برای تشخیص بحران اخلاقی به وضعیت جامعه انگلیس جلب شده بود. در گوشه و کنار گاهی ترس وسیعی بچشم می‌خورد. ولی در بیشتر مواقع این احساس ترس نبود که بر بحث‌ها تسلط داشت. عمدتاً بحث درباره این موضوعات با یک جدیت اخلاقی و آزاد اندیشی روشنفکرانه توأم بود که صرف‌نظر از اینکه به چه نتایجی انجامید اعتبار بسیاری به جامعه بریتانیای آن نسل می‌بخشید.

جامعه‌ای تحصیل‌کرده که این چنین از مفاسد اجتماع آگاه است و باین اندازه مشتاق رهنمود برای رفع آنهاست و این چنین مشتاقانه حاضر به اندیشه در باب راه‌حلهای

۱۹. Benjamin Disraeli (۱۸۰۹-۸۱) دولتمرد و نویسنده انگلیسی.
20. Sybil

21. Anti-corn Law League

۲۲. Punch مجله‌ی مصور انگلیسی که در سال ۱۸۴۱ تأسیس گردید و بخاطر طنز و کارتونهای آن معروف شد.

جدید ابتکاری است مخاطبی مناسب برای يك پیامبر بود. کارلایل چنین پیامبری بود. تنها شخصی که بنظر می‌رسید پیام ورادیکالیسم او با وسعت مسئله برابری می‌کند، شخصی که در اطراف شخصیت او هالهٔ پیامبری واقعی در تلالو بود، مردی که بنظر می‌رسید قادر باشد آن نوع از تجدید حیات اخلاقی را که می‌توانست با ابعاد بحران مطابقت کند، مجسم کند. بعد از سال ۱۸۳۷ بیش از پیش کارلایل دریافت که بادهای تند و ناموافق عقاید عمومی که مدتی طولانی برخلاف میل او وزیده بود کم‌کم جهت عوض می‌کند. کتابهای او فروش بیشتری پیدا کرد؛ سخنرانیهای او مملو از جمعیت بود، نسل جوان به سخنان او گوش فرامیداد زیرا او پیام‌آور مکاشفهٔ اجتماعی و تجدید حیات جامعه بود. اینکه او چه استفاده‌ای از این موقعیت کرد در فصلهای بعد خواهد آمد.



دههٔ پیامبری

جهت تفکر کارلایل در سالهای پس از انتشار انقلاب کبیر فرانسه اندکی آشفته بود. ما دیده‌ایم که انتشار «چارتیزم» در ۱۸۳۹ بی شبهه سبب مطرح شدن این مسئله اجتماعی فراروی ذهن او شد که ارتباط مستقیم با تعمیق بحران اقتصادی داشت. پس از آن کتاب «قهرمانان و قهرمان پرستی» در ۱۸۴۰ منتشر شد. ولی این صرفاً مجموعهٔ چهارم سخنرانیهای کارلایل در لندن بود که در اصل بخاطر انگیزه‌های مادی انجام گرفت؛ این حقیقت که از میان آن چهار دوره سخنرانی تنها دوره‌ای که توسط کارلایل منتشر شد همین دوره بود ممکن است باعث شود به آن اهمیتی غیر منطقی داده شود اما تنها این موضوع را آشکار می‌سازد که در ۱۸۴۰ ناشرین خواستار آثار او بودند. باتمام این احوال پرستش قهرمان اندک‌اندک موضوع اصلی و بالاخره زمینهٔ مسلط آثار بعدی کارلایل گردید. این موضوع در سال ۱۸۴۰ چیز تازه‌ای نبود، بلکه جای پای آنرا در طی تمام آثار قبلی کارلایل و در آثار فیخته می‌توان پیدا کرد؛ ولی در این

کتاب «قهرمانان و پرستش قهرمان» است که برجستگی خاصی می‌یابد و بعنوان خصلت اصلی نظریه کارلایل در خصوص اجتماع مطرح می‌گردد. «قهرمان» پیام‌آوری الهی برای توده بشریتی است که نمی‌تواند مضمون این پیام را دریابد. در واقع قهرمان به معنای عام خود پیامبر است، ولی پیامبر می‌تواند در نقش‌های گوناگون ظاهر شود؛ در «قهرمانان و پرستش قهرمان» کارلایل به شش نوع از این نقشها برمی‌خوریم: الوهیت، پیامبری، شاعری، کهنات، نویسندگی و پادشاهی.

در اینجا طبیعت قابل تغییر قهرمان قابل توجه است. کارلایل ابتدا نقش قهرمان را در ادیب و نویسنده می‌یافت (در واقع نقشی که بیش از همه با موقعیت خود او مطابقت داشت) و در نوشته‌های بعدی او این نقش اساساً بر عهده پادشاه گذاشته شد. ولی در سال ۱۸۴۰ این مفهوم هنوز شکل نهائی نپذیرفته بود؛ یکی از صفات بارز قهرمانانی که کارلایل به شرح احوال آنان می‌پردازد آنستکه غالب آنان از گمنامی به عظمت رسیده‌اند؛ آنان با اصطلاح قهرمانان مرتوکراتیک^۱ هستند. روح هر کجا که از آن سخن رود شکوفا می‌گردد. يك جامعه سالم را از روی توانایی آن در شناختن و گوش فرا دادن به این قهرمانان می‌توان تعریف کرد و چون این قهرمانان خاستگاهشان معلوم نیست يك جامعه سیال استعداد بیشتری برای تأمین این منظور دارد. فضیلت بزرگ انقلابها آنستکه آنان این سیلان را

فراهم می‌سازند و به قهرمانان واقعی يك جامعه چون کرامولها، میرابوها، و ناپلئونها اجازه بالا رفتن از قله افتخار می‌دهد. جالب توجه است که در سخنرانی کارلایل تحت عنوان «قهرمان در نقش پادشاه» دو سمبول اصلی قهرمانی کرامول و ناپلئون هستند و نه اساساً پادشاهان موروئی.

با نگاهی به گذشته، «قهرمانان و پرستش قهرمان» جایی در میان بهترین آثار کارلایل ندارد. موضوع این کتاب ارتباط مستقیم با بحران در جامعه معاصر انگلستان نداشت و برای خود کارلایل انحرافی از کار اصلی که او برای خود انتخاب کرده بود بشمار می‌آمد و آن تاریخ انقلاب پیوریتن در قرن هفدهم میلادی در انگلستان بود. معهذا نمی‌توان این اثر را نادیده انگاشت زیرا «ستایش قهرمان» موضوع اصلی در سراسر آثار بعدی کارلایل گردید و در نزد بسیاری از منتقدین کارلایل اثری نامطلوب بر سایر آثار او بجای گذاشت. «قهرمان و ستایش قهرمان» به یکی از پرخواننده‌ترین آثار کارلایل تبدیل گردید، با وجود این تأکید مجدد بر این موضوع عمدتاً سبب رماندن بسیاری از پرشورترین و تواناترین پیروان کارلایل در سالهای ۴۰ قرن ۱۹ گردید. شهرت کتاب ممکن است بخاطر این حقیقت باشد که در خواننده خود نه توقع نوآوری يك سبك ادبی برمی‌انگیخت برخلاف سارتنور - و نه، از او انتظار اطلاعات تاریخی گسترده‌ای داشت و نه از او می‌خواست که با التزامات نقد اخلاقی جامعه معاصر خود رودررو گردد. البته يك منتقد بی‌انصاف ممکن است بگوید که این کتاب متضمن چیزی جز

طلب تعالی اخلاقی از سوی خواننده اش نیست ولی این انتقادی بس بیرحمانه است. اگرچه ممکن است ایده ستایش قهرمان بطور دقیق روشن بیان نشده باشد، این ایده فی نفسه در تفکر کارلایل بیشترین اهمیت را داراست - و حتی اگر آنرا مرتبط یا کم ارتباط با ارزشمندترین بخش اندیشه کارلایل بدانیم به هر حال باید توضیح داده شود که چرا این اندیشه در ذهن کارلایل، اهمیتی خارق العاده پیدا کرد.

کارلایل هیچگاه يك دمکرات نبود. بامد نظر گرفتن خاستگاه اجتماعی و استعداد های او این نکته ای شگفت انگیز است. رادیکالیسم او میتواندست با يك چرخش حالتی دمکراتيك پیدا کند ولی شاید نتوان گفت که آیا چنین چرخشی بر میزان تأثیر او به عنوان يك پیامبر می افزود یا از آن می کاست. البته از جانب طبقه ممتاز حمایت کمتری از سالهای ۴۰ قرن ۱۹ بدست می آورد، اما می توانست انتظار وفاداری بیشتری از امثال جان استوارت میل و آرتور هیو کلاف^۲ داشته باشد و از سوی دیگر در میان کارگران جذابیت بیشتری بیابد؛ بخصوص با وجود جنبش چار티ست و احتیاج آن به يك فریاد پیامبر گونه قوی که هیچگاه سخنگوی آن نشد. ولی در زمانی که بیشتر معاصرینش دمکراسی را عقیده ای کاملاً غیر واقع بینانه می دانستند عنصری از واقع گرایی تند در خود داشت. بعلاوه خصوصیت قوی نخبه گرایی^۳ متفکران رمانتیک آلمان بر تکامل فکری او اثر زیادی داشت. در

۲. Arthur Hugh Clough (۱۸۱۹-۶۱) شاعر انگلیسی - شهرت او بیشتر به سبب شعر تغزلی «هرگز مگو مبارزه بی ارزش است».

3. élitism

نظر کارلایل دمکراسی فرزند روشنگری بود و این خود سند محکومیت آن بود. کارلایل تئوریسین سیاسی نبود و اگر هم زمانی آثار برك^۴ را خوانده باشد اثری از اندیشه‌های او در آثارش دیده نمی‌شد. مع هذا تصور او از يك جامعه خوب چنان که بصورتی مبهم در «چارتیزم»، «گذشته و حال» و در «اولیور کرامول» مطرح شده است وجه مشترک زیادی با جامعه طبقاتی، سازمان یافته و یکپارچه دارد که برك آنرا با اتحاد عاطفی آزادانه آن و طرد دعاوی فریبنده عقل مجرد و ایمان مذهبی و پذیرش داوطلبانه رهبری از بالا مجسم ساخته بود. ولی در اینجا اختلافی میان آنان ظهور می‌کند. برك دارای هیچگونه نظریه‌ای در باب ستایش قهرمان نیست؛ برای او رهبری متعلق به طبقات سنتی حاکمه و اشرافیت وابسته به زمین می‌باشد و با قبول خاطری بی چون و چرا بعنوان امری طبیعی پذیرفته می‌شود که از خصوصیات رمانتیسیم بلندپروازانه و حتی هیجان زائد الوصفی که در اصطلاحی چون «پرستش قهرمان» مستتر است بسیار دور است. این اختلاف از کجا پیدا شده است؟

تا سال ۱۸۴۰ یعنی زمان انتشار «قهرمان و ستایش قهرمان» برای هیچ ناظر حساسی ممکن نبود که قدرت را از آن اشرافیت سنتی وابسته به زمین بداند آنهم با آرامش خاطر برك. حتی با وجود این تفسیر نقطه نظر کارلایل احتمالا بیشتر به موقعیت شخصی او در اجتماع مربوط می‌شود. بعنوان نمونه اصلی «فرد تنها» که اساساً به موقعیت

۴. (۹۷-۱۷۲۹) نویسنده سیاسی و دولتمرد ایرلندی.

Edward Burke

خود همچون موقعیت يك پیامبر می نگرست روش زندگی خود را در همراه شدن با کوششهای هیچ طبقه و یا گروه خاص «مثل برك» برای گسترش قدرت و آزادیهای آن محدود نکرده بود. تصویر کارگرزادگی او برای يك موضع گیری بی طرفانه که او در هنگام خطاب به جامعه مذهب انگلیس انتخاب کرده بود مفید بود. ولی او هیچگاه دوش بدوش طبقه کارگر کار نکرد و اساساً عضویکی از آنارشیست ترین طبقات اجتماع یعنی روشنفکران ادبی بود. او پیشرفتهای خود را در مقابله با موانع دلسردکننده صرفاً باتکاء استعدادها و کوششهای خود بدست آورده بود و پایگاهی که او بدست آورده بود نه فقط پایگاهی شایسته در میان طبقه بالای انگلستان که پایگاه پیامبر دعوت کننده به حقیقت به روستایی و اشرافی بطور یکسان بود. این نقشی قهرمانانه بود و استمرار و دوام آن مستلزم نظریه‌ای در زمینه ستایش قهرمان بود و نوع جامعه‌ای که در آن چنین نظریه‌ای امکان موفقیت داشت يك جامعه دموکراتیک نمی‌توانست باشد، زیرا این نظریه فرض را بر این می گذاشت که قدرت نه از پایین و به نیابت از جانب مردم ناشی می شود بلکه بصورت دستور از بالا صادر می شود. ممکن است خواننده قرن بیستمی آئین قهرمان پرستی کارلایل و طرد دموکراسی را غیر انسانی بداند ولی با در نظر گرفتن اوضاع زمانه، شرایط و شخصیت او موضوع قابل درکی می گردد.

این که کارلایل بعد از ۱۸۳۹ دوباره به انقلاب پیورترین بعنوان موضوع مورد توجه خود بعد از ستایش قهرمان بازگشت شگفت انگیز نیست. این موضوعی بود که از سال

۱۸۲۰ متناوباً توجه او را بخود جلب کرده و کاملاً مطابق مشرب و مرام او بود و بازتاب پیوریتانیسم تربیت خانوادگی خود او و تاریخ ملی اسکاتلند بشمار می‌رفت. در نزد او انقلاب پیوریتن همراه با نهضت اصلاح دینی^۵ و انقلاب کبیر فرانسه تجسم عظیم عدل الهی بشمار می‌رفت - و بزبان ایده آلیسم پیروزی و سیطره عالم واقعی بر عالم دروغین و بزبان عهد عتیق رأی محکومیتی است که عدل الهی برای يك جامعه فاسد مقرر داشته است. این به تنهایی موضوع يك کتاب بود و در سال ۱۸۰۴ او شروع به نگارش آن نمود ولی هرگز به این صورت نوشته نشد. او نتوانست به مواد خام کتاب آنطور که میخواست - با وجود ماهها کار طاقت فرسا که همیشه تألیف کتاب به همراه داشت - شکل دهد؛ در هر حال ذهن او بطور روز افزونی به امواج عظیم آشوبهای اجتماعی معطوف گردید که در حول و حوش او نضج میگرفت. در زمستان شوم سال ۴۲-۱۸۴۱ در قطعه‌ای که بیانگر مشاهده‌ای تیز هوشانه است او برای اولین بار دریافته بود که پرچینهای باغی در چلسی پاره گردید، و برای سوخت دزدیده شده است. «این نشانه شومی است، چه مردم عموماً بسیار شریف‌اند.» و در پائیز سال ۱۸۴۲ - در سفر به ایالت‌های شرقی به منظور جمع‌آوری مواد خام برای تاریخی که می‌خواست بنویسد - در راه خیل بیکاران کارخانه سنت آیوز^۶ واقع در هانتینگدون شایر^۷ را دید که مقدر

5. Reformation

6. St. Ives

7. Huntingdonshire

بود صحنه آغاز «گذشته و حال» را برای او فراهم آورد. بنظر می‌رسید که این بحران اظهارنظری را از جانب او طلب می‌کرد و او کار بر روی تاریخ خود را بخاطر این وظیفه مبرم‌تر کنار گذاشت؛ این بار کتاب آسان و روان به تحریر درآمد و «گذشته و حال» در آوریل ۱۸۴۳ منتشر گردید. این واقعه اوج دوران حیات کارلایل در نقش پیامبر بود. مکاتبات او آشکارا علاقه عمیق او را در این هنگام نسبت به مسائل اجتماعی و مسائلی نظیر قانون مبارزه با فقر، مبارزه برای القاء قوانین عدالت - مبارزه‌ای که عمیقاً با آن ابراز همدردی می‌کرد اما از درگیری شخصی اجتناب می‌نمود - و اوضاع ایرلند نشان می‌دهد. «گذشته و حال» از بعضی جهات کامل‌ترین و وزین‌ترین تفاسیر اجتماعی کارلایل بشمار می‌رفت و در زمانی منتشر گردید که عموم مردم بطور شگفت‌انگیزی گوش شنوایی برای دریافت پیام آن داشتند. این اثر همیشه یکی از کارهای عمده او بشمار آمده است - نه تنها به این خاطر که به منتقدین اجتماعی بعد از خود و نویسندگان کاملاً متفاوتی چون فریدریش انگلس و جان راسکین الهام بخشید. این کتاب با قید دو استثناء روایتی کاملتر و ویراسته‌تر از «چارتیزم» می‌باشد و نیز نسبت به آن رواج بیشتری پیدا کرد زیرا مخاطبین آن آمادگی بیشتری برای دریافت پیام آن داشتند. نقطه شروع آن واقعیت مشکلات توده‌ها است و مسئولیتی اخلاقی که این امر بر دوش طبقات حاکمه کشور قرار می‌دهد، آنان که گناه این رنجها بر عهده آنهاست؛ بهمان نحو که کارلایل گناه آنان را در حق ایرلند در «چارتیزم» تشریح

کرده بود. موضوع فصل اول با توصیف دقیق وضعیت بیکاران که کارلایل چند ماه قبل در کارگاه سنت آیوز دیده بود، آغاز می‌شود. در طی سالهای پس از نگارش چارتیزم پدیده تازہ و کمتر شناخته شده بیکاری گسترده کارگران کارخانجات، ابعادی عظیم یافته بود و بروز شورشها در قسمت صنعتی شمال در تابستان ۱۸۴۲ بنظر می‌رسید که با خود احتمال خشونت انقلابی را به همراه داشته باشد - سناریویی که گویی مستقیماً از «انقلاب کبیر فرانسه» کارلایل اقتباس شده بود. کارلایل بنحوی مؤثر با طنزی گزنده امکانات تولیدی غول آسای انقلاب صنعتی را در برابر بیکاری ناشی از آن، و انحراف اخلاقی مردانی را که خواهان و مشتاق کار کردن هستند و معهدا کاری پیدا نمی‌کنند قرار می‌دهد، ولی هیچ کوششی در جهت تحلیل جنبه اقتصادی این معضل بعمل نمی‌آورد. کارلایل هیچگاه علاقه‌ای به اقتصاد نشان نداد، اقتصاد در نزد او همیشه مرادف با «دانش ملالت‌آور» و لاابالگیری اخلاقی «تجارت آزاد» بود؛ و نقطه کوری که پیچیدگی عظیم تفکر اقتصادی از زمان کارلایل پرتو خیره-کننده‌ای بر آن افکنده ولی در آن زمان نادیده گرفته شد. تحلیل خود او همچنانکه در «چارتیزم» آمده است صرفاً اخلاقی است: علت بیکاری هرگز بدقت توضیح داده نشده که نتیجه تنزل روابط شخصی تا حد روابط صرفاً اقتصادی و انکار مسئولیت توسط طبقه حاکم می‌باشد؛ چاره تنها در ظهور مجدد طبقه حاکمه‌ای نهفته است که مسئولیت خود را بپذیرد. باردیگر کارلایل مؤکداً از تهیه فهرستی از راه-حلهای ویژه برای بحران خوداری می‌کند زیرا با انجام

اینکار طبیعت ذاتاً اخلاقی پیام او از بین می‌رود. باردیگر به مهاجرت و تعلیم و تربیت اشاره می‌کند که بنظر او هردوی آنان باید توسط دولت اداره شود. حتی اشاره‌گذاری در خصوص امکان اعطای يك بهره اقتصادی از طرف کارخانه به کارگران را مطرح می‌سازد که نطفه‌ اصل تعاونی‌هایی است که توجه فراوانی را در سالهای ۴۰ قرن ۱۹ بخود جلب کرد. ولی تردیدکترین رویکرد بسوی يك برنامه عملی تقاضا برای دائمی بودن قرارداد است. با گذاشتن مسئولیت بحران بر دوش طبیعت متغیر و کاملاً اقتصادی جدید، کارلایل استدلال می‌کرد که بایستی نظامی را جانشین آن نمود که روابط بین کارفرما و کارگر صورت دائمی پیدا کند. این اندیشه منافع دینی دارد و بنحو عجیبی یکی از جنبه‌های نظام اقتصادی ژاپن را بخاطر می‌آورد که معمولاً برای توضیح برتری عملکرد اقتصادی ژاپن در سالهای اخیر ارائه می‌شود؛ ولی کارلایل باز هم از توضیح اینکه این روابط تاجه اندازه کارساز است سر باز می‌زند و در واقع مثالهایی که او طرح می‌کند نمونه‌های کم جاذبه ترفند الیسم اروپائی و برده‌داری هند غربی است.

معهدا «گذشته و حال» با همه ضعف‌هایش اثری نیرومند و پرجاذبه برای زمانه خود است: بدلیل شدت نگرانش برای آینده جامعه انگلیس و بخاطر عمق و صمیمیتی که در همدردی نسبت به آلام بشری در آن بچشم می‌خورد. ترس ممکن است یکی از انگیزه‌هائی باشد که معاصران کارلایل را مجبور کرد که به پیام او در سالهای ۴۰ قرن ۱۹ گوش فرادهند ولی این محرکی است که کارلایل خود بکلی از آن

عاری بود. چه در «گذشته و حال» و چه در «چارتیزم» به هیچ نشانه‌ای از توجیه و دلیل تراشی موقعیت ممتاز طبقه اجتماعی خویش - که آفت نقدهای اجتماعی بسیاری است - دیده نمی‌شود. امتیاز بزرگ دیگر «گذشته و حال» مربوط به کتاب دوم آن، «کشیش قدیمی» می‌باشد که بخش بسیار مهمی است، فصلی که وجود واژه «گذشته» در عنوان را توضیح می‌دهد.

کتاب دوم توصیف زندگی در دو دیر «بری سنت ادموند»^۸ در اواخر قرن دوازدهم می‌باشد. فکر تألیف آن از خلال مطالعات گونه گون کارلایل از یک کتاب تازه انتشار یافته درباره شرح زندگی در آن در قرن دوازدهم دیر توسط یکی از کشیش‌ها، جاسلین اهل بریکلوند^۹، ناشی شد. شرح حال او با هر معیاری روایتی مهم از زندگی در کلیساهای قرون وسطی است؛ ولی کمتر کسی پیدا شد که شلاقی را که با آن بر نظام قرن نوزدهم وارد آمد مشاهده کند کاری که به دست کارلایل انجام گرفت. «کشیش قدیمی» بهترین مثالی است که نشان می‌دهد از نظر کارلایل تاریخ هیچگاه یک مطالعه آکادمیک نبوده بلکه انجام مأموریتی پیامبرانه است. مطالعات قرون وسطائی^{۱۰} البته زمانی بازار پر رونقی داشت و با این همه در نزد بیشتر طرفداران آن جز یک دلتنگی ملال آور و طرد زمان حاضر چیز دیگری نبود،

۸. Bury St. Edmundه قصبه‌ای در استان سافوک انگلستان.

۹. Jocelin of Brakelond کشیش در هری سنت ادموند (۱۱۷۳-۱۲۱۵)

«سافوک که اساس حکایت سامسون» «گذشته و حال کارلایل» گردید.

اما در نظر کارلایل خیلی بیش از اینها اهمیت داشت. انگلستان قرن دوازدهم نمونه يك جامعه سالم می گردد، نه تنها به لحاظ چشم اندازهای زیبای آن که بدون هیچ تردید به گذشته تعلق دارد، بلکه به لحاظ جوهر اخلاقی آن که می شد آن را در زمان حال نیز احیاء نمود. کتاب کارلایل تنها از لحاظ حیات و سرزندگی که با آن زندگی و جهان تخیلی این جامعه بسیار دور را باز آفرین می کند اهمیت ندارد؛ حتی لرد اکتون^{۱۱} بزرگ مردی که کلاکارلایل را زیاد جدی نمی گرفت آنرا «قابل توجه ترین اثر در زمینه تفکر تاریخی در زبان انگلیسی» نامید مثل همیشه تاریخ فقط هنگامی در دیدگان کارلایل ارزش پیدا می کند که مورخ بتواند آنرا زنده نماید و چون وقایع زمان حال به آن جان ببخشد. ولی آنچه که بیش از همه علاقه او را متوجه خود میسازد، آنستکه بری سنت ادموند قرن دوازدهم جامعه ای است که هنوز به فردپرستی آلوده نشده است و مردم در آن جامعه با عاملی غیر از مادیات با یکدیگر ارتباط دارند، و مهم تر اینکه غریزه انسان برای شناخت انسانهای برتر مفری طبیعی و سهل پیدامی کند. صومعه در سر آغاز داستان وامدار و متروک و تحت نظارت يك راهب ناتوان و بی صلاحیت اداره می شود. بعد از مرگ اوروش انتخاب يك راهب جدید دیر آشفته و مغشوش، غیر منطقی و مستبدانه است؛ ولی بلحاظ وجود غریزه واقعی ستایش قهرمان این روش با انتخاب فرد صلاحیت دار منجر می شود

۱۱. John Emerick Edward Dalberg Acton (۱۸۳۴-۱۹۰۲) مورخ

و آن ابوت سامسون اصلاح طلب است. همچون تمام قهرمانان کارلایل سامسون نیز بهیچ وجه يك آرمان گرا نیست. او يك واقع گرای سخت کوش و يك مدیر خشن و مردی اهل عمل و زیرك است که مذهب او عمدتاً نامفهوم و غریزی اما درعین حال از صمیمیت سرشار است. سراسر داستان بطور ضمنی تقابل انگلستان که توسط پارلمانی اداره می شود که براساس لایحه اصلاحات انتخاب شده مورد تأکید قرار می گیرد و از آن جهت که جامعه ای است که با فردپرستی مادی خشن دچار نابینائی شده و دیگر نمی تواند قهرمانان خود را بشناسد، و از برگزیدن دولتی که قادر به مقابله با بحران اجتماعی روز باشد عاجز می ماند.

نوآوری عمده دیگر « گذشته و حال » تقسیم قطعی طبقات جامعه انگلیس به « متفنن ها » و « پول پرست ها » است. « متفنن ها » اشراف متنعم صاحب زمین هستند که چون اشرافیت فرانسه پیش از ۱۷۸۹ مسئولیت های خود را فراموش کرده و فقط امتیازات آنرا که در قانون غلات و قوانین شکار متجسم شده حفظ کرده اند و بصورت طبقه ای تن پرور و انگلهای عقیم درآمده اند؛ « پول پرست ها » طبقه متوسط صنعتگر هستند که در واقع کارلایل آنها را به متفنن ها ترجیح می دهد زیرا آنان کار می کنند (تا آن اندازه که حتی بتواند چهره انگلستان را تغییر دهند) ولی آنان را نیز محکوم می کند زیرا کور کورانه کار می کنند و هدفی جز جمع آوری ثروت ندارند زیرا هم از ماهیت ذاتی کار بعنوان يك امر مقدس غافلند و هم از مسئولیت تأمین رفاه برای کارگران بی خبرند. انگلستان تنها می تواند با ظهور

يك اشرافيت كارگرى جديد و با مسئوليت اخلاقى نجات يابد، پديده‌اى كه او احتمال ظهور آنرا از ميان طبقه متوسط جديد بسى محتمل‌تر از اشراف قديم مى‌بيند. تخیل او هنوز در تجسم انقلاب صنعتى همچون يك دستاورد خلاقه عظيم قومى است؛ آرک‌رایت و بریندلى^{۱۲} از قهرمانان او هستند. در سطوح پائين جامعه توده رنجبر طبقات كارگر، نیازمند آسایشى هستند كه كاملاً مستحق آنند. ولى درد ورنج جسمى آنان در مرحله دوم اهميت قرار دارد، آنچه بيش از همه بدان نیاز دارند احساس داشتن جهت و هدف است، احساس اينكه اگرچه زندگى سخت است ولى در پى آن عدالتى وجود دارد. مهم‌تر از همه آنها نیازمند رهبرى هستند، نیازمند قهرمانانى كه بر آنان حكومت كنند. عاقبت تقاضاهای آنان برآورده خواهد شد زیرا اگر طبقه حاكمه موجود در بریتانیا نتواند روشهای خود را اصلاح کند و خود را لایق قهرمان پروری نشان ندهد، بریتانیا نیز براه فرانسه خواهد رفت و قهرمانان خود را از طریق انقلاب بدست خواهد آورد.

این پیام کارلایل به خوانندگان خود در اوج دوران پیامبری‌اش بود. همچنان که هر پیامبری باید در آن چیزی را می‌گفت که آنان احساس می‌کردند باید گفته شود ولى خود آنان توانائی اظهار آنرا ندارند. در پیام کارلایل چه عنصرى بود كه عمیق‌ترین تأثیر را در خواننده حساس و هوشمند سالهای ۴۰ قرن ۱۹ ایجاد می‌کرد؟ مسلماً این پیام

برنامه‌ای برای حرکتی خاص بشمار نمی‌رفت، بلکه چیزی عمیق‌تر و پر معنا تر بود. سه عنصر عمده در پیام او موجود بود که امکان داشت بیشترین عکس‌العمل را ایجاد کرده باشد. بیان يك نظام مطلق و متعالی اخلاقی که زندگی را بصورت يك چالش اخلاقی گریزناپذیر و فوری درمی‌آورد («گذشته و حال» شعار گونه‌ای «زندگی امری جدی است» را بر روی صفحه عنوان خود داشت)، و تأکید بر مسئولیت اجتماعی و تقاضای يك سلسله اقدامات فردی و دولتی که باید حاکی از این مسئولیت باشد؛ و این ادعا که حقیقی‌ترین مکاشفه الهی همانا تاریخ است و اینکه تاریخ در بلند مدت همواره در خدمت عدالت است. این گفته‌ها کاملترین و متوازنترین پاسخ به پدیده انقلاب صنعتی و جامعه صنعتی است که تا کنون ایراد شده و در واقع اولین پاسخی از نوع خود است که این پدیده‌ها را در چشم انداز واقعی قرار می‌دهد. این عالیت‌ترین کار کارلایل بعنوان يك منتقد اجتماعی بود و هنوز هم اثری تحسین‌برانگیز است. اثری روان و بی‌تعصب بود، با حساسیتی یکسان و قدرتی برابر جنبه‌های غیر انسانی و خلاقه انقلاب صنعتی را بررسی می‌کرد و آنرا پدیده‌ای اخلاقی می‌دانست که بیش از هر چیز دیگر نیازمند پاسخی جدی و اخلاقی است. در «چارتیزم» و در «گذشته و حال» صنعت جدید بعضی از ویژگیهای (سانسکولوتیسم)^{۱۳} آخرین

۱۳. Sanculottisme (زبان فرانسه به معنی «بدون مچ بیج» حامیان انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ و وجه تسمیه‌های تقابل با وجه زانوبند (Culottes) می‌باشد که توسط اشراف پوشیده می‌شد. انقلابیون شلوارهای بلند (Pantalons) را انتخاب کردند. واژه سانسکولوت برای نمودن افراطی‌ترین انقلابیون که بر ادامه انقلابی پای فشردند بکار می‌رود و سانسکوتونیسم روش آنهاست.

فصلهای کتاب «انقلاب کبیر فرانسه» را دارد. (گرچه خود کارلایل هرگز چنین شباهتی را ذکر نمی کند): صنعت خود را به بیننده چون غولی که از اعماق برخاسته باشد تحمیل می کند - غولی عظیم که از نظر اخلاقی دارای دو جنبه مخالف است، هم الهی است و هم دوزخی و خواستار جوابی است که آن جواب صادر کردن حکم در مورد خود نیز هست. در توصیف منظره جامعه تازه صنعتی شده، کارلایل زبان گویای نگرانی ها و امیدهای بهترین استعداد های نسل سالهای ۴۰ قرن ۱۹ گردید و در این زبان مؤثر و قوی، برای مدتی بنظر می رسید که امکان یافتن راه حلی برای نگرانی های مذهبی و اجتماعی آن نسل پیدا شده باشد. مسیحیت رسمی دیگر امکان بالیدن نداشت ولی یک نظم استوار اخلاقی و حتی احساس هستی متعالی و الهی باقی مانده بود. زندگی دارای هدف بود، و تحقق یا عدم تحقق آن اهمیت حیاتی برای سعادت ابدی افراد داشت. آن هدف تنهایی تواند با کار اجتماعی که با مسئولیت انجام گیرد تحقق یابد و از این لحاظ محتاج روحیه قهرمانی است. و گرچه مکاشفات کتب مقدس و مرجعیت کلیسا را دیگر نمی توان مبنای اعتقاد قرارداد ولی تاریخ، الهی و عادل بود و در وقایع زمانه نظیر جنبش چارتیزم، وقایع ایرلند و انقلابات ۱۸۴۸ انداز الهی بوضوح شنیده می شد.

این اعتقاد اخلاقی سخت گیرانه اما غیر دقیقی بود و برخلاف جنبش های مذهبی عمده آن دوره، نظیر او انجلیکالیزم و جنبش اکسفورد، این اعتقاد دعوت اعتقاد مذهبی را با دعوت اقدام اجتماعی توأم کرده بود و با انجام

این عمل عمیق‌ترین نگرانی‌های آن نسل مضطرب، رادیکال و دارای خودآگاهی اجتماعی را بیان می‌کرد. بهترین شاهد آن اینست که عمده انتقادات اجتماعی مهم و مشهور آن دوره تبیینات کارلایل را اقتباس کردند. شکوفائی کوتاه باصطلاح «نوول اجتماعی» در اواخر سالهای ۴۰ قرن ۱۹ و اوایل سالهای ۵۰ قرن ۱۹، نمونه است. که این نظر را تأیید می‌کند.

صرف پیدایش این فرم ادبی، و موفقیت عمومی داستانهای اجتماعی دلیل کافی بر استقبال عمومی از این فرم ادبی در آن دوره و عنایت آن نسبت به مسائل اجتماعی بود. در اینجا آنچه اهمیت بیشتری دارد، میزان نفوذ کارلایل است که تقریباً تمام نمونه‌های برجسته داستان اجتماعی نشانه‌هایی از آنرا در خود دارد، خواه این نفوذ قابل اثبات باشد مثل «مری بارتون»^{۱۴} و «شمال و جنوب»^{۱۵} «خانم گاسکل»^{۱۶} و «خمیر مایه» و «آلتون لاک»^{۱۷} کینگزلی و «روزگار سخت» اثر دیکنس و یا بتوان آنرا محتمل دانست مثل کتاب «سیبل» دیسرایلی. تمام این کتابها باهمان لحس کلام کارلایل، اضطراب غیرقابل تحمل کارگران، سهل - انگاری کارفرمایان و ضرورت رهبری جدیدی که از لحاظ اخلاقی، اصلاح پذیرفته‌اند را اعلام می‌دارند. گراد

14. Mary Barton

15. North & South

۱۶. Elizabeth Cleghorn Gaskell (۱۸۱۰-۶۵) نویسنده انگلیسی، علاوه بر بیوگرافی شارلوت برونته بخاطر نوولهای فوق‌الذکر مشهور است.

۱۷. Charles Kingsley نویسنده و کشیش انگلیسی که نظریات او در خصوص سوسیالیسم مذهبی در نوول آلتون لاک آمده است.

گرایند^{۱۸} در «روزگار سخت» دقیقاً شخصیت پولپرست کارلایلی است. آقای کارسون^{۱۹} و مری بارتون و آقای تورنتون^{۲۰} در «شمال و جنوب» در اواخر کتاب؛ از لحاظ «صاحبان صنعت» تجدید حیات یافته هستند که کارلایل آنها را مورد خطاب قرار داده بود. بارناکیل^{۲۱} در «خمیرمایه»^{۲۲} و سندی مکی^{۲۳} در «التون لاک»^{۲۴} تقریباً شبیه خود کارلایل هستند. تمام این کتابها بگونه خود کارلایل راه حل صرفاً سیاسی - من جمله چارتیزم - را برای بحران رد می کنند و همه آنان مطمئناً بخشی از جاذبه موفقیت آمیز خود را دقیقاً به همین خاطر مدیون مخاطبین طبقه متوسط خود بودند که دموکراسی را طرد می کردند و در تحلیل نهایی محافظه کار بودند. فی الواقع اگر طرد شدید دموکراسی و بی علاقه‌گی مطلق دائمی نسبت به توزیع مجدد ثروت را بتوان محافظه کاری نامید خود کارلایل یک محافظه کار بود. ولی اگر بنابراین باشد که براساس این موازین به طبقه بندی بپردازیم بنظر می رسد که بیشتر ارزش خود را از دست بدهد. همه نویسندگان داستان اجتماعی نماینده دقیق تر نمودن عنصر افراطی تر در تفکر کارلایل می باشند. مثلاً همه آنها (شاید باستثناء دیکنس) بسیار علاقه مند هستند که متناسب بودن مسیحیت رسمی را بامقتضیات زمان نشان بدهند چیزی که کارلایل آنرا انکار می کرد. علاوه بر این کارلایل در

18. Gradgrind

20. Mr. Thornton

22. Yeast

24. Alton Locke

19. Mr. Carson

21. Barnakill

23. Sandy Mackaye

طول حیات خود چه از نظر خودش و چه از نظر دیگران يك افراطی بحساب می‌آمد؛ و محافظه کاران زمان او مطمئناً به هیچ وجه خود را علاقمند كمك خواستن از این شخصیت غریب و درون گرا نشان نمی‌دادند.

کارلایل به جهان روشنفکران ادبی تعلق داشت و شگفت نیست که در این قلمرو بیش از همه جا می‌توان رد نفوذ اندیشه کارلایل را مشاهده کرد. تماس او با جهان سیاست بغیر از گروه کوچکی از نمایندگان رادیکال پارلمان چون چارلز بولرتصادفی و اندک بود. اما حتی در این زمینه سالهای ۴۰ قرن ۱۹ شاهد توجه روزافزونی نسبت به اصلاحات اجتماعی انسان دوستانه که ملهم از اخلاقیات بود هستیم که با توجه کارلایل باین مسائل انطباق داشت - اگرچه کمتر از عقاید کارلایل افراطی بود - و این مناسبت پیام پیامبر - گونه کارلایل را با آن دهه نشان می‌داد، حتی اگر میزان نقش کارلایل را در آن نتوان دقیقاً توصیف کرد. مثالهای بارز این توازن و انطباق مبارزات بزرگ عمومی برای الغاء قوانین غلات که توسط اتحادیه ضد قانون^{۲۵} غلات تنظیم شده بود، مبارزات اشلی^{۲۶} برای قانونگذاری در امور کارخانه؛ و معادن، تساهل در اجراء قانون ضد فقر تحت فشار مستمر عمومی، مبارزه بخاطر قوانین بهداشت عمومی که مآلاً در لایحه بهداشت عمومی ۱۸۴۸ انعکاس یافت و علاقه روزافزون به تعلیم و تربیت عمومی از آن جمله‌اند. درمیزانی محدودتر جنبش سوسیالیستهای مسیحی که توسط جی. ام.

25. Anti-corn Law League

26. Ashley

لودلو^{۲۷} و اف.دی. موریس^{۲۸} با همکاری نزدیک چارلز کینگرلی پایه‌گذاری شد دقیقاً معرف تلقین علائق مذهبی و اجتماعی از جانب کارلایل بود اگر چه به طریقی ارتدوکس‌تر که اصلاحات اجتماعی انسان دوستانه بهمان اندازه مشخصه علاقه سیاستهای بریتانیا در سالهای ۴۰ قرن ۱۹ از آن جمله‌اند؛ و کارلایل بعنوان نماینده این طرز فکر و پیامبر آن هم مولد و هم مولود آن بحساب می‌آمد.

کارلایل به جامه عمل پوشاندن به آراء خود در این زمان نیز توجه نشان می‌داد و بدنبال رهبری می‌گشت که این مهم را بعهدہ بگیرد. شهرت اجتماعی روزافزونش او را لااقل با حاشیه جهان اشرافی سیاست در اواخر سالهای ۴۰ قرن ۱۹ مرتبط می‌کرد. او کابدن^{۲۹} را ملاقات کرد و او را ستود اما مهم‌تر از آن پس از الغاء قوانین غلات توسط پیل^{۳۰} در ۱۸۴۶ او را تنها مردی دید که دارای وجدان و آگاهی نسبت به نیازمندیهای زمان است و توانایی اقدام جهت اصلاح سیاستها و جامعه انگلستان را دارد. پیل تنها دولتمرد بریتانیائی در دوران حیات کارلایل بود که در او مختصری امید مقام قهرمانی داشت و فی‌الواقع بعضی از اندیشه‌های پیل در سالهای ۴۰ قرن ۱۹ به بعضی از عقاید

۲۷. Edmund Ludlow (۱۶۹۲-۱۶۱۷). جمهوریخواه افراطی که برله‌پارلمان و علیه سلطنت طلبان در جنگ داخلی انگلستان شرکت کرد و بعدها یکی از مخالفین درست حکومت اولیور کرامو شد.

۲۸. Maurice (۱۸۰۵-۷۲) کشیش و مصلح اجتماعی انگلیسی.

۲۹. Richard Cabden (۱۸۰۴-۶۵) سیاستمدار بریتانیایی و سخنگوی برجسته مکتب

منچستر.

۳۰. Sir Robert Peel (۱۷۸۸-۱۸۵۰) دولتمرد بریتانیایی.

اصلاحاتی اشاره دارد که چندان از آراء کارلایل دور نیست کارلایل پیل را بیش از یکبار ملاقات کرد. و بعد از سقوطش در سال ۱۸۴۶ مشتاقانه بازگشت او را به مقام خویش انتظار می کشید حتی بنظر میرسد که در جستجوی شغلی رسمی در دستگاه حکومت او بود. اما مرگ پیل در يك حادثه اسب-سواری در ۱۸۵۰ به تمام این امیدها پایان داد و انتظارات نه چندان جدی کارلایل در زمینه تغییر و تحول سیستم سیاسی موجود در بریتانیا همراه با او مرد.

با وجود تمام این موارد تشابه حیرت انگیز بین پیام پیامبر گونه کارلایل و علائق عمومی در سالهای ۴۰ قرن ۱۹ دستکم در يك موضوع مهم میان آنان اختلاف وجود دارد. در هیچ مرحله ای اصرار کارلایل بر نقش قهرمان بازتاب متقاعد کننده ای نیافت - حتی توسط افکار عمومی که از جهات دیگر به آنچه که برای گفتن داشت همدردی نشان می دادند. این اختلاف روز بروز بیشتر می شد نه کمتر و در انتها منجر به ویرانی نهایی ارتباط نزدیک بین کارلایل و مخاطبین او گردید که نقش او بنام پیامبر بر آن استوار بود. حتی اگر خوانندگان طبقه متوسط و طبقه بالا با نفی دمکراسی - راه حل چارتریستی بحران - از طرف او خشنود شده بودند معدودی از آنان با روش دستوری و آمرانه تعالیم او سرسازگاری داشتند. علاوه بر آن، این لحن در نوشته های کارلایل با گذشت زمان قوت بیشتری گرفت. این خصلت قبلا در سال ۱۸۴۰ در کتاب «قهرمانان و ستایش قهرمان» مسلط بود ولی تا این زمان عمدتاً در زمینه های مذهب و ادبیات حالت آمرانه داشت. زمانی که او «گذشته

و حال» رادر سال ۱۸۴۳ منتشر کرد قهرمان بصورت سامسون مصلح واقع گرا و کسی که امیدوار بود نقش او را در انگلستان قرن نوزدهم تقلید کند درآمده بود. در همان سال «دکتر فرانچیا»^{۳۱} مقاله‌ای از او در یکی از نشریات انتشار یافت که در آن کارلایل مقام قهرمانی را به یکی از دیکتاتور-های معاصر پاراگوئه اعطا کرد و از آن به بعد تمام قهرمانان کارلایل خود کامگان سیاسی بودند نه کشیشان، پیامبران و یاشاعران. اندک اندک قهرمان بصورت ارباب انسان درآمد نه روشنگر او.

حادثه بزرگ بعدی در طول این مسیر انتشار تاریخ قرن هفدهم انقلاب پیوریتن^{۳۲} با تأخیر در سال ۱۸۴۵ به صورت نهایی «سخنان و مکاتبات اولیور کرامول» بود. آنچه بعنوان تاریخ یک جنبش توده‌ای آغاز شده بود، که مشابه با انقلاب کبیر فرانسه بود، بصورت یک ستایش تمام و کمال از لرد نایب‌السلطنه^{۳۳} درآمد. کارلایل در اصل «مکاتبات و سخنرانیها» را بعنوان پیش درآمدی به بیوگرافی کرامول در نظر گرفته بود ولی بالاخره آنرا بعنوان جانشین اثر اصلی بحساب آورد. کرامول یکی از کارهای عمده‌سه گانه کارلایل در زمینه تاریخ است و فی نفسه اثری برجسته بشمار می‌رود. با این اثر همچنان که در «انقلاب کبیر فرانسه» کارلایل تا حد قابل توجهی موفق گردید یک سنت دیرپای تاریخ‌نویسی را دگرگون کند و

31. Dr. Francia

32. Puritan

33. Lord Perotector

این سنتی بود که تقریباً دو قرن رواج داشت و تصویر کرامول بعنوان يك ماجراجوی سیاسی بیرحم، دورو و متعصب بود. کرامول که کارلایل تصویر می‌کند يك ایده آلیست مذهبی است، مردی صمیمی رنج‌دیده و زور آزموده و این تغییرات است که بعنوان سنت بیوگرافی نویسی کرامول تا روزگار ما ادامه یافته است. کرامول تنها مورد از تألیفات تاریخی کارلایل است که تا به امروز اهمیت خود را حفظ نموده است، تنها اثر تاریخی که يك مورخ حرفه‌ای جدید آرزوی تألیف کتابی مانند آنرا دارد؛ اگرچه این امتیاز مربوط به فورم و مجموعه‌ای از مواد خام اولیه کتاب است و نه به تفسیر کاملاً ذهنی آن که کارلایل بر کتاب تحمیل کرده است. با معیارهای آن عصر، کارلایل هم در یافتن اوراق کرامول و هم در رونویسی دقیق آنها ویراستاری فوق‌العاده باوجدان بود، و این برای او امتیازی است و از این لحاظ هیچ جانشینی برای کار او پیدا نشده است. معهدا با اینکه نشر فاخر و باشکوه کارلایل در این جا نیز گاهی خیره کننده است، در قیاس با «انقلاب کبیرفرانسه» «کرامول» کتابی خسته کننده است. این بیش از هر چیز بلحاظ آنستکه نیروی تخیلی بسیار کمتری در آن بکاررفته است. احساس سطوح مفاهیم چند گانه، خواه آشکار یا ناپیدا که پیوسته خواننده آن شاهکار را افسون می‌کند، در اینجا کاملاً غایب است. دیگر نه از سمبولهای اولیه در اینجا خبری هست، و نه آن احساس زنده و ملموس نیروهای ناخودآگاه که در درون تاریخ و اراده خودآگاه افرادی مؤثر است و چنین شرح حال دوران وحشت را در روایت

کارلایل پرمعنا می‌سازد؛ و اگرچه کارلایل مسلماً می‌خواست که کرامول اشاره‌ای به زمانه خودش و پیام اخلاقی برای خوانندگان داشته باشد، در این کار توفیق نیافت. کارلایل می‌خواست این جلد دومی برای «گذشته و حال» و بیانگر يك اقدام قهرمانانه و دین از گذشته باشد که ضرورت آن برای زمان حال نیز مورد تأکید قرار گیرد؛ اما حتی در «گذشته و حال» شباهت بین بری سنت ادموند و انگلستان قرن نوزدهم بعیدتر از آنست که بتواند متقاعدکننده باشد. در کرامول این شباهت عمدتاً نهفته مانده است، و معدودی از خوانندگان کتاب در آن زمان و پس از آن توانسته‌اند بآن توجه کنند. کتاب همچنین متضمن رسوایی‌هایی برای مکتب تاریخ نویسی کارلایل نیز هست. اظهارات متناوب و پرشور خود کارلایل که با آن سخنان کرامول راقطع می‌کند و مهم‌تر از آن صحنه گذاشتن آشکار و مؤکد نه تنها بر رفتار آمرانه کرامول با پارلمانها بلکه همچنین تأیید کشتارهای بیرحمانه‌ای است که کرامول پس از فتح درگدا و و کسفورد^{۳۴} در هنگام سرکوبی طغیان ایرلند مرتکب شد.

کارلایل اینها را بعنوان کیفر الهی برای مردمی طغیانگر و مکار می‌داند و این تعبیری بود که برای بسیاری از ستایشگران او قابل هضم نبود، و شگفت انگیز است که از زبان مردی خارج می‌شود که چنین صراحتاً از ظلم انگلستان نسبت به ایرلند در چارتیزم سخن گفته است و فی‌الواقع شخصاً رفیق بعضی از رهبران نهضت ناسیونالیست

«ایرلند جوان» در روزگار خود بود. این نمونه دیگری است از اینکه چگونه تأکید روزافزون کارلایل بر اعمال قهرمان الهی در نقش خود کامگان سیاسی بعنوان عاملی در گشودن ورطه‌ای بین او و پیروانش در اواخر سالهای ۴۰ قرن ۱۹ عمل کرد. دوست قدیمی او امرسون که در سال ۱۸۴۷ برای اولین بار پس از ایام اقامت کارلایل در کریگنپاتوک از انگلستان بازدید می‌کرد، این تفاوت روحیه را در او مشاهده کرد. امرسون چنین نوشت: «کارلایل در عقاید خود آرمانخواه نیست، بلکه در اقتصاد سیاسی طرفدار حمایت دولت، در سیاست اشرافی در رفتار خود نامرد و طرفدار جنایت، پول، مجازات مرگ، بردگی و همه منکرات دیگر میباشد و اینها را با لطائف و نکته پردازی ملایم می‌کند.» این حقیقت که دوستی بین آن دو مرد پایدار ماند صرفاً مؤید این داوری است.

۶

سقوط پیامبر

پذیرش عقاید جدید کارلایل برای ستایشگران آزادیخواه قبلی او در اواخر سالهای ۴۰ قرن ۱۹ دشوار بود. در ۱۸۵۰، سال انتشار «رسالات جدید»، ارتباط بین کارلایل و آنان بکلی قطع گردید. مقدمه این قطع ارتباط یکسال پیش از آن با انتشار مقاله «مباحثات گاه و بیگاه درباره مسئله سیاهان» در یکی از نشریات فراهم شد، که انتقادی بود از تنبلی و هرزه گردی بردگان آزاد شده‌هند غربی بریتانیا و در آن کارلایل خواستار شده بود که تعهد اخلاقی عمومی برای کار کردن، باید با احیاء دوباره قوانین بردگی بر آنان و «تازیانه خیرخواهی» محقق گردد. از میان تمام نوشته‌های کارلایل «مباحثات گاه و بیگاه» بهتر از همه آثار کارلایل رادیکالیسم او را آشکار میسازد، اگر بتوان رادیکالیسم را با توانایی ایجاد دشمنی سازش‌ناپذیر و آنی تقریباً تمام خوانندگانش تعریف کرد. این افراطی-گری بهمان گونه سخت محکهای اخلاقی سالهای ۸۰ قرن ۱۹ را مورد حمله قرار می‌دهد که محکهای دوران ایده‌

آلیسم ضدبردگی را که هدف اصلی انتقاد او بود. این رساله طیف‌های مختلف عقاید قابل احترام در بریتانیا را بشدت آزرده. البته این حقیقتی است که کارلایل بالصراحه میگوید که دفاع او از بردگی، اگر واقعاً چنین بوده باشد، محدود به آن نوع از بردگی تعدیل یافته است که حمایت زیادی از برده بعمل می‌آورد، و حتی باو اجازه می‌داد آزادی خود را هم بخرد؛ اما محتمل به نظر می‌رسد که او با اینکار حمایت گروهی را که ممکن بود از کتاب «مباحثات» استقبال کنند، از دست داد - یعنی حمایت برده داران جنوب امریکا را - بدون اینکه بتواند حمایت عده قابل ملاحظه‌ای از مردم بریتانیا را بدست آورد. مراعات عدالت در مورد کتاب «مباحثات» کاری بش‌دشواریست و باید تأکید کرد که محرك آن هرچند بصورت انحرافی از منشأیی معصومانه چون تقدس کار سرچشمه می‌گیرد؛ موضوع اصلی کتاب مشابه پیشنهاد برای «دائمی بودن قرارداد» است که در «گذشته و حال» مطرح شده و در اصل يك سند نژادپرستانه نیست. ولی با وجود این، این کتاب اثری نژادپرستانه است زیرا بهیچ وجه عندر موجهی برای دفاع از استهزاء خشن و تحقیرآمیزی نظیر این جمله وجود ندارد: «عزیزان سیاه زیباروی، عاقبت سعادت‌مند شدند و دیگر کاری جز فعالیت دندانه‌پیشان ندارند که مسلماً با آن آرواره‌های اسب‌مانندی که دارند هیچگونه کمبودی پیش نخواهد آمد».

«رسالات جدید» که در نیمه اول سال بعد منتشر گردیده اگر چه دوباره باین موضوع بر نمی‌گردد دارای همین لحن است. این مقالات انکار سرسختانه لیبرالیسم و دموکراسی

توأمأ و در تمام اشکال آنهاست و انفجاری است از خشم و نفرت از آنچه کارلایل آنرا تمایلات عمده دوران می نامد: با ستایشش از قانون اساسی، لفاظی بدون هدف، ماده پرستی اش، بی خدایی اش ستایش قهرمانان با سمه ای اش، (که نمونه آن جرج هودسون «سلطان راه آهن» و یک بازاریاب بیرحم است) و عدم توانایی آن در یافتن و شناختن قهرمانان واقعی. این ناتوانی دوران است که موضوع وحدت بخش در سراسر هشت رساله فراهم می سازد، و البته در این زمان یک متن آشنای کارلایل است. در این رساله ها جنبه های سازنده نیز وجود دارد، از جمله اصرار آن بر ضرورت تقویت دستگاه اجرایی به قیمت صرف نظر کردن از قانون گذاری ایجاد کرسی های غیر انتخابی در پارلمان برای مدیران مادام العمر، و توسعه حوزه فعالیت های دولت به قیمت نادیده انگاشتن ایده نولوژی رایج تجارت آزاد^۱. ولی تأثیر کلی این رسالات فراگیر، بسیار قوی و تقریباً نیهیلیستی و منفی است. مشکل است که در جای دیگر نفرت تعمیم یافته از جامعه در زبان انگلیسی با این قدرت بیان بتوان سراغ گرفت مگر در نوشته های سوئیفت. گاهی رسالات لحن هجائی مؤثر و خشن می یابند، چنانکه در انتقاد از فلسفه سودگرایی بصورت «فلسفه خوکان» در رساله آخر می خوانیم:

«پیشنهادهات خوکان بطور کلی بشرح ذیل است:
۱- جهان تا آنجا که نظر صائب حدس می زند آبشخور

1. Laissez-faire

خوکان است که از جامد و مایع و نیز از اجناس و انواع دیگر تشکیل یافته است. بخصوص از عناصر دست یافتنی و دست نیافتنی مقدارش برای بیشتر خوکان بسیار عظیمتر است ۲- شر اخلاقی دست نیافتن به خوراك خوکان است و خیر اخلاقی دست یابی به خوراك خوکان».

نمونه دیگر این پیشنهاد استثنائی است که بنای یادبود بعضی از مشاهیر زمان را بهتر است با يك ميله ذغال ساخت تا به ساختن مجسمه آنان. ولی بطور کلی نقرتی که نسبت به این مشاهیر ابراز میگردد خیلی کلی است. «رسالات» اثر قلم انسانی است که نومیدانه به دنیا پشت کرده است. اگر نقش پیامبران را دعوت به اتحاد و همزیستی بینگاریم کسی که این کتاب را نوشته است دیگر پیامبر نبوده، زیرا او خود آگاهانه از گوشه عزلت با ما حرف میزند. پیامبری که وضعیت مشابه او به ذهن خطور می کند، حضرت یونس است که در بیرون شهر نجات یافته نینوا نشسته است و به تلخی بخداوند شکوه می کند که چرا انتظارات او را درباره ویرانی و نابودی آن شهر صورت واقعیت نبخشیده است. ولی این تشابه چندان ادامه نمی یابد زیرا کارلایل در کتاب «رسالات جدید» ابرهای بلا و فتنه را می بیند که هرچه سیاهتر بر جامعه قرن نوزدهم بریتانیا سایه افکنده است. نفرت او از هرچه که جامعه بریتانیا نماینده آنست با چشم انداز نزدیک ویرانی و نابودی آن اعتبار می یابد.

انتشار «رسالات جدید» مشخص کننده مرحله ای از بیگانگی کارلایل از هرگونه گرایش مهم آزادپخواهانه و رادیکال در بریتانیای نیمه قرن نوزدهم بود. او که نزد

محافظه کاران افراطی خطرناک تلقی می‌شد، از این پس در چشم آزادیخواهان و افراطیون بعنوان يك مرتجع و ستایشگر استبداد و مورد لعن و نفرین قرار گرفت - و این شهرتی است که از قضای روزگار ده سال بعد با انتشار آخرین اثر عمده اش، «فردريك کبير» تشدید گردید. این به مفهوم آن نیست که با انتشار کتاب «رسالات» کارلایل دیگر يك شخصیت عمده در صحنه فکری و ادبی انگلستان نبود. هر - چند که خوانندگان گاه بایزاری بسیاری از عقایدی که در آنها مطرح شده بود رد می کردند، ولی انکار قدرت آنها و یا قدرت و اصالت اندیشه‌ای که ایجاد کننده آنها بود غیر ممکن بود. کارلایل سی سال دیگر بعنوان کودک وحشتناک^۲ نهاد ادبی انگلستان زندگی کرد. اگر چه شهرت او ادامه یافت ولی نقش پیامبری او خاتمه پیدا کرد. او دیگر گوش نسل جدید را مستمع خود نمی یافت و سی سال آخر عمر او نظیر چهل سال اول عمرش تقریباً در انزوای فکری کامل سپری گردید.

عوامل بسیاری برای توضیح این انزوای روزافزون می توان ذکر نمود. بین سالهای ۱۸۴۸ و ۱۸۵۱ تحول بزرگی در روحیات عمومی مردم بریتانیا در حال شکل گرفتن بود. تردیدهای درونی و تردیدهای اجتماعی که از مشخصات سالهای ۴۰ قرن ۱۹ بود در سال ۱۸۵۰ جای خود را به اعتماد بنفس ملی ستیزه جویانه‌ای می داد که مشخصه

سالهای ۵۰ قرن ۱۹ بود. فرد شاخص آن پالمرستون^۳ بشمار میرفت. يك دليل عمده برای این تحول، نجات موفقیت آمیز بریتانیا از دوره انقلابهای سال ۱۸۴۸ بود. تقریباً تمام دولتهای دیگر در اروپا بلرزه درآمده بودند ولی نظام تثبیت یافته بریتانیا که طبقه متوسط در آن به نفع آن کاملاً تجهیز شده بود، با آسودگی و احساس پیروزی بر امواج آخرین جنبش بزرگ چار티ست فرمان می راند. عامل دیگر تجدید حیات تجارت پس از سال ۱۸۴۸ بود که سالهای ۵۰ قرن ۱۹ را به دوره ای از کامروایی و اصلاحات وسیع در معیارهای زندگی تبدیل کرده بود. جامعه جدید صنعتی در انگلیس بنظر می رسید که بر مشکلات روزافزون خود فائق آمده و پیروزمندانه سر بر آورده است. حالت اعتماد بنفس کاملاً در موقعیت نمایشگاه بزرگ در تابستان ۱۸۵۱ منعکس بود که غالباً بعنوان جشنواره هم آهنگی جدید اجتماعی و نیز شگفتی های تکنولوژی نوین تعبیر می شد.

این نسل جدیدی بود که کارلایل هیچگونه همدردی با آن احساس نمی کرد. نجات بریتانیا از انقلاب در سال ۱۸۴۸ برای او بهیچ وجه عامل پیروزی بحساب نمی آمد. نظر او نسبت به ویرانی آنچه که او بعنوان مفاسد نفرت آور نظام اجتماعی و سیاسی موجود و وحشت از گرداب هرج و مرج دمکراتیک که به نظر می رسید اروپا را در خود می بلعد بود - از سوی دیگر او نمی توانست در انقلابها، نشانه ای از

۳. Henry Temple Palmerston 3rd Viscount (۱۷۸۵-۱۸۶۵) دولتمرد

انگلیسی، نخست وزیر (۱۸۵۵-۱۸۵۸ و ۱۸۵۹-۱۸۶۵).

نظام مقدر الهی و کشف قهرمانان واقعی که بنظر او لازمه هر نوسازی امیدبخش جامعه بود مشاهده کند. انقلاب در بریتانیا دستکم می‌توانست مؤید اندازهای داوری محتوم الهی باشد که مایه دائمی تمام بیانات عمومی او از زمان انتشار کتاب انقلاب کبیر فرانسه بود و برای مدت کوتاهی در بهار آنسال بنظر می‌رسید که خطر واقعی چنین انقلابی وجود داشته، زیرا زنگ خطر تظاهرات عظیم چارتیستها که برای دهم آوریل در کنینگتون کامان^۴ در نظر گرفته شده بود در سراسر لندن بصدادرآمده بود. ولی پولپرستها و متغفن‌ها با تمام قدرت پیاخاستند؛ ۱۵۰۰۰۰ پلیس مراسم تحلیف بجای آوردند و تظاهرات به شکست انجامید. کارلایل خود در صبح روز دهم آوریل در شهر می‌گشت تا شاهد حوادث باشد. او حتی تا برلینگتون آرکید^۵ هم پیش رفت که در آنجا باران گرفت و او با یک اتوبوس از چلسی به خانه برگشت. با وجود عنصر خنده‌آوری که در این حادثه هست باید در آن نوعی سمبولیسم نیز جستجو کرد. از این لحظه ببعد جریان وقایع دچار وقفه می‌گردد و این وقفه دستکم در نظر بیشتر ناظرین معاصر برای اعتبار بخشیدن به پیش‌گوئیهای کارلایل انجام گرفته و آنرا می‌توان بصورت اعتراف به وجود اختلاف و تناقضی که در خود این پیش‌گوئیها وجود داشت تفسیر نمود. در نزد اغلب ناظرین نخستین سالهای ۵۰ قرن ۱۹ اوضاع چندان وخیم نبود، بلکه آشکارا حتی برای فقیرترین اقشار رو به بهبود

4. Kennington Common

5. Burlington Arcade

بود و احساس بحران اجتماعی فروکش کرده بود. ارزشهای سالهای ۳۰ قرن ۱۹ که چنان بیرحمانه توسط کارلایل مورد حمله قرار گرفته و در سالهای ۴۰ قرن ۱۹ با چنان وسعتی مورد استفهام رادیکالها واقع شده بود - همچون پارلمانتاریسم^۶ طبقه متوسط و اقتصادیات تجارت آزاد-بنظر می رسید پیروزمندانه خقانیت آنها با وقوع حوادث جدید به اثبات میرسید. اوج این طرز تفکر نمایشگاه بزرگ بو کارلایل منطقیاً به آن بصورت نمایش وسیع خوشبینی ماتریالیستی خشن که او آنچنان نسبت بآن نفرت می ورزید می نگرست. (گرچه هنوز این اندازه انصاف داشت که با هیجان نسبت به نوآوریهای فنی و مهارتی که در ساختمان نمایشگاه، یعنی قصر کریستال بکار رفته بود، عکس العمل نشان دهد).

بنابر این یکی از دلایل کاهش نفوذ کارلایل پس از نیمه قرن تغییر ناگهانی در روحیات عمومی در بریتانیا بود و نیز این واقعیت که سیر حوادث روی موافق به او نشان نداد. اما این نکته بعنوان توضیح کامل این مطلب نا کافی است زیرا اختلاف بین کارلایل و پیروان اصلی او مسبوق به پیش از ۱۸۴۸ بود - یعنی پیش از آنکه حوادث به او پشت کند و پیش از آنکه روحیه عمومی بطور کلی تغییر کند. در همان سال ۱۸۴۸ بود که آرتور هیو کلاف^۷ آن فرد شاخص نسل خویش یکی از معروفترین تعابیر خود را هم درباره کارکرد نقش کارلایل بعنوان پیامبر و هم درباره ضرر و

6. Parliamentarianism

7. Arthur Hugh Clough

زیان آن ایراد کرد: «کارلایل ما را به برهوت رهنمون شده است و در آنجا ما را بحال خود رها کرده است.» در بررسی علل این اختلاف جدایی نقطه عطف را باید تأکید روزافزون کارلایل بر نقش قهرمان دانست که از آغاز کانون اختلاف بین کارلایل و عمده پیروانش محسوب می‌شد. شاید اگر کارلایل از جوانان ایده‌آلیست، باهوش و مشتاقی که باو چون دلیل راهشان در این جهان پر آشوب می‌نگریستند دمکراسی می‌خواست باسانی می‌پذیرفتند. آنان استبداد را بعنوان راه حل مسائل آن عصر قبول نمی‌کردند. ولی وظیفه يك پیامبر بازگو کردن پیاماندنی اعتقادات شکل ناگرفته مخاطبین اوست. پس چگونه در این مورد آنقدر در تفسیر نقش خود به بیراهه رفت که سرانجام ارادت آنان را بکلی از دست داد؟

مسلمان کارلایل نقش خود را بگونه‌ای دیگر تعریف می‌کرد. حقیقت در نظر او کلا الهی بود نه چیزی که از اندیشه ناخودآگاه مستمعین الهام گرفته باشد. ولی يك لحن خشونت‌آمیز دائم‌الترایدی در بافت تفکر و سبك نویسنده او از آغاز سالهای ۴۰ قرن ۱۹ بعد بچشم می‌خورد که غالباً توسط منتقدین او شناخته شده بود ولی هیچگاه بنحو کامل تحلیل و تعلیل نشده است. این نوشته از سار توررتوس را با عبارتی در گذشته و حال مقایسه کنید:

«پس اگر بخواهیم کاملاً بزبان غیر رسمی صحبت کنیم مفهوم خالص و نتیجه جنگ چیست؟ تا آنجا که من

خود می‌دانم فی‌المثل در دهکدهٔ بریتانیایی دام دراج^۸ معمولاً در حدود پانصد نفر کار و زندگی می‌کنند. از میان این عده در طی جنگ با فرانسه متعاقباً سی نفر انتخاب شدند که دهکدهٔ دام دراج به‌زینهٔ خود، به آنان غذا داده و تیمار کرده بود، این دهکده با غم ورنج فراوان آنان را به مرحلهٔ بلوغ رسانده بود حتی با آنان صنایعی آموخته بود بنحوی که یکی می‌توانست نخ پریسد، دیگری بنائی کند، سومی چکش می‌زند و ضعیف‌ترین آنان می‌تواند معادل سی سنگ (هر سنگ معادل ۱۴ پوند است..م.) را در سلسلهٔ اوزان انگلیس بر پشت بگیرد. معهداً در میان گریه و زاری و ناسزاهای فراوان انتخاب می‌شوند، همه را لباس قرمز می‌پوشانند و به‌زینهٔ عمومی آنان را بفاصلهٔ دو هزار میلی یعنی به جنوب اسپانیا گسیل می‌دارند و در آنجا تا آنگاه که مورد نیاز هستند تغذیه می‌کنند. از سوی دیگر در یک دام دراج فرانسوی سی نفر صنعتکار مشابه به کار خود مشغولند تا با گذشت زمان و با کوشش بی پایان این دو دسته در مقابل یکدیگر و سی نفر در مقابل سی نفر قرار گیرند درحالی که هر یک تفنگی به دست دارند. بی‌درنگ فرمان «آتش!» داده می‌شود و آنان روح را از بدن یکدیگر خارج می‌کنند و بجای شصت صنعتکار آزموده سر حال، شصت لاشهٔ مرده بجای می‌ماند که جهانیان باید آنان را دفن کنند و بر آنها اشک بریزند. آیا این مردان با هم جنگی داشتند؟ نه! این دست‌آورد شیطان است. آنان ابداً با یکدیگر کاری

نداشتند. آنان بسیار از یکدیگر دور می‌زیستند. با یکدیگر بیگانه بودند، حتی در جهانی به این پهنای بدون آنکه بدانند از طریق تجارت نوعی همکاری نیز بین آنان برقرار بوده است. پس چه شد؟ ای ساده لوح! نزاع فرمانروایان آنان بود و اینان بجای آنان یکدیگر را هدف قرار می‌دهند، چنان نامرد بودند که این بی‌کله‌ها را بجان هم انداخته بودند» از «سارتور رزارتوس».

«آیا آنکه از کنار سربازخانه‌ای می‌گذرد و یابامردی کت قرمز در خیابان برخورد می‌کند می‌تواند دولت مربوطه را سرزنش کند؟ اینکه بتوانی بایک دستور جماعتی از مردان را برای کشتن مردان دیگر بدور هم گردآوری بصورت - اولیه^۹ خود یکی از غیر ممکن‌ترین چیزها بنظر نمی‌رسد؟ اما بنگر و آگاه باش که در میان بی‌عاطفه‌ترین و بی‌لیاقت - ترین دولتها این امر ممتنع کاریست بسیار عادی... اینکه با مرتب کردن، فرمان دادن و تربیت شماچه اشخاصی می‌توانید از آنان بسازید غیر قابل احتساب است، این هزاران سرباز که محکم ایستاده‌اند، دوش فنگ می‌کنند، مشق می‌کنند، می‌چرخند، قدم رو می‌کنند و عقب گرد می‌کنند و برای منفعت شما یک انبار مهمات و حاوی مرگ آتشین‌اند و در عالترین شرایط فعالیت بالقوه می‌باشند، چند ماه پیش از آنکه گروه‌بان فرمانده بیاید چه بودند؟ بسی شخصیت‌های بیکاره زنده‌پوش، شاگرد صنعتکارهای فراری، نخ‌ریسان گرسنه، نوکران دزد، یک جماعت کاملاً واخورده که سرعت

بسمت ولگردی پیش می‌رفتند. ولی گروه‌بان فرمانده آمد و با ضربهٔ طبل آنان را ثبت‌نام نمود و یا فهرستی از نام آنان تهیه کرد و با جان و دل آنان را به میدان مشق کشید و او و شما ایشان را بصورت چیزی که هستند درآورده‌اید!» (از «گنشته و حال».)

احساس از دست رفتن انسان دوستی در این دو قطعه غیر قابل تردید است. در سارتور او با انسانهای معمولی، با پیشه‌وران بی‌گناه و اعضاء يك جامعهٔ كوچك سالم شروع می‌کند، و سرنوشتی را که چون ظلمی شقاوت‌آمیز بر آنان فرود می‌آید، توصیف می‌کند. در «گنشته و حال» هنگامی که به این انسانها برمی‌خوریم دیگر لباس سربازی به تن کرده‌اند و فقط در مقام سربازانی که چون آدمهائی مصنوعی بطور مکانیکی مشق می‌کنند قابل تحسین هستند. در ایام گنشته این سربازان منظم چیزی جز «ولگردهای ژنده‌پوش، شاگردهای فراری، نخ‌ریسان گرسنه و نوکران دزد» نبوده‌اند. این ممکن است تصویری دقیق از لایه‌های اجتماع که ارتش انگلیس در سالهای ۴۰ قرن ۱۹ از میان آنان صفوف خود را تشکیل می‌داد، باشد، اما تغییر نگرش او نسبت به تودهٔ بشریت بنحو تأثرانگیز مشخصهٔ کارلایل در سالهای بعد است، کارلایل «مباحثات گاه و بیگاه» که می‌تواند نظری استهزاء‌آمیز راجع به «کاکا سیاههای عزیز و خوشگل ما» در هند غربی داشته باشد و کارلایل «رسالات جدید» که هم میهنان خود را بعنوان «بیست و هفت میلیون نفر عمدتاً احمق» مطرح کند. این نظری است که او در نوشته‌های خود در سالهای ۳۰ قرن ۱۹ مطلقاً نداشته است

و تنها در سال ۱۸۴۳ در کتاب «گزشتہ و حال» بچشم می‌خورد. زیرا در کنار عبارتی که هم اکنون نقل شد - با آن نظر تحقیر آمیز در خصوص انسانهای مشق نظام‌نکرده باید عبارتهای عمیقاً انسانی در توصیف فقرائی که در کارگاه سنت‌آیوز در آغاز کتاب است قرار دارد. ولی پس از «گزشتہ و حال» دیگر این لحن هرگز تکرار نمی‌شود. مردان و زنان معمولی دیگر جماعت پایمال شده ورنج کشیده و ساده - دل در «انقلاب کبیر فرانسه» نیستند که به چیزی جر حکمرانانی که نسبت به مسئولیت خود در برابر خداوند آگاه باشند، احتیاج نداشته باشند حاکمانی که آنان می‌توانند باطیب خاطر ایشان را پیروی و تحسین کنند؛ در عوض این مردان و زنان جماعتی مهمل، طماع، ولگردهای تربیت - ناپذیر هستند که فقط با قلادۀ بردگان و شلاق بندگان و انضباط بیرحمانه و آهنین گروهانهای مشاق فردریک کبیر قابل اصلاح هستند. این انتقال آنچنان پوشیده و با مهارت صورت گرفته که غالباً از چشم بینندگان پنهان مانده است و یکی از دلایل آن تداوم موضوع ستایش قهرمان است؛ اما محتوای خود این موضوع بین سالهای ۳۰ قرن ۱۹ و قتی قهرمان کتاب شاعری چون برنر^{۱۰} است و یا مصلح مذهبی چون ناکس^{۱۱} و یا رهبری انقلابی چون میرابو - که ملهم از خداوند است از اعماق برخاسته شخصیت جادوئی دارد و از روی غریزه شناخته می‌شود - سالهای ۴۰ قرن ۱۹ و سالهای ۵۰ قرن ۱۹ هنگامی که قهرمان، دیکتاتوری چون

10. Burns

11. Knox

فرانچیا است و یا یک مستبد نظامی چون کرامول و حتی پادشاه موروئی و مطلقه‌ای چون فردریک کبیر که قهرمانی او تحمیلی است و خود بخود شناخته نمی‌گردد و قبل از هر چیز با نیروی نظامی فائده تحمیل می‌گردد، تفاوت بسیار دارد.

معمای اینها در آنستکه کارلایل برحسب طبیعت مردی با احساسات عمیق انسانی بود و هنگامی که باسختی و فقر رو در رو می‌گردید عکس‌العمل او تا آخر زندگی فطرتاً توأم با عاطفه و همدردی بود. ولی در تغییر نظر او نسبت به افراد در حالت جمع و در تفسیر او از مفهوم قهرمان به کشف این راز که چگونه در اواخر سالهای ۴۰ قرن ۱۹ او نفوذ خود را بر مریدان خویش از دست داد کم‌کم می‌کند، منشاء اصلی این تغییر نگرش را باید در حالت انزوایی جست که در شخصیت برجسته او راه یافت. شخصیت او همیشه در معرض فشارهای درونی عظیم بود. عظمت واقعی کارلایل شاید توانایی تحمل کردن فشارهای درونی عظیم‌تر، و تعادل بخشیدن بدانها بود که از عهده آدمهای معمولی خارج است. بعضی از این فشارها ممکن است منشاء جنسی داشته باشد. بعضی دیگر فشارهای جسمی بودند مثل بیخوابی‌های ممتد و سؤهاضمه که در تمام مدت عمر او را می‌آزرد. علاوه بر این او دارای سیستم اعصابی بود که بنحو بیمارگونه‌ای نسبت به عوامل خارجی حساسیت داشت و این حساسیت به یکسان در وحشت او از سروصدا، قدرت توصیف زنده و شگفت‌انگیز او و عکس‌العمل عمیقاً انسانی‌اش نسبت به درد و رنج انسانی ظاهر می‌گردید او

خود را و زنش را بعنوان «مخلوقات پوست کنده» می نامید. ولی این حساسیت باسانی می توانست غیر قابل تحمل شود. از آنجا که احساس او چنین قوی بود او ترجیح میداد که غالب اوقات اصلاً احساس نکند. بخاطر این حساسیت يك محرك دائمی در اندرون کارلایل در کار بود که او را به گوشه گیری از دنیای خارج ترغیب می کرد. به کریگنپاتوک می رفت و یا خواهان مهاجرت بامریکا می شد و یا او را وادار می کرد که در پی ساختن «اطاق ضد صدا» برای خود در شینرو بر آید. فقدان عواطف بشری در آثار بازپسین او تا حد زیادی نشانه نابود شدن حساسیت طبیعی او از رنجهای این جهان بود که آخر الامر به خشونت و یافقدان هر گونه احساس می انجامد.

ولی این همه داستان نیست. در آثار اخیر کارلایل طرد روزافزون عناصر خود بخودی و غریزی و حتی خلاق و به سود هر آنچه تحمیلی، اجباری و منع کننده است آشکار است. و این نیز بایستی از شخصیت او ناشی شده باشد. کارلایل از نیروهای عظیمی که در درون خود داشت آگاه بود نیروهایی که تنها بخشی از آنها را مطبوع طبع خود می یافت و از بعضی از آنها می ترسید و تنها به طور بسیار ناقص می توانست بر آن کنترل داشته باشد. پی تردید از میان این نیروهاست که ایده سانسکولو تیسیم در کتاب انقلاب کبیر فرانسه، معنای دو گانه و دینامیک خود را باز می یابد. همچنان که این مثال نشان می دهد کارلایل در اوایل کار قادر بود که باین نیروها اجازه ظهور بدهد و لا اقل تاحدی آنان را به اندیشه خود آگاه خود راه بدهد و باین ترتیب به

خلاقیت فوق العاده نیرومندی که بطور فراموش ناپذیری در سارتور و انقلاب کبیر فرانسه آشکار است اجازه ظاهر شدن دهد. ولی او چون کسی بود که روی آب پخش کن یک لوله آتش نشانی فوق العاده قوی قرار دارد. فشاری که بر او وارد می شد عظیم بود و در سالهای ۴۰ قرن ۱۹ بستن راه این فشار قوی و خاموش کردن نیروهای عظیم و مخرب غریزه یکبار برای همیشه توجه او را بخود جلب کرد. بالا بردن نقش دیکتاتور نظامی در آثار آخرین او انعکاس ذهنی این حقیقت است، و چون این اساساً پاسخ دادن به یک نیاز خصوصی بود بازتابی در میان پیروانش نداشت و مآلاً غالب مریدانش را از او بیگانه کرد. منتقدی بنام جی-سی-لروی^{۱۲} اشاره کرده است که توده در تمام آثار کارلایل معادل با غرایز اوست و این بنظر من کاملاً صحیح بنظر می رسد. تنشهای گوناگون درون شخصیت او در تغییر نگرش او نسبت به توده مردمان معمولی انعکاس می یابد. تا زمانی که او می تواند غرایز خود را بپذیرد این غرایز دستکم تا حدودی خوش خیم هستند. وقتی او مجبور شد راه آنها را سد کند ظرفیت او برای همدردی با توده کاهش یافت. این موضوع است که دلیل فقدان آشکار خلاقیت در نوشته های بعدی او و ناپدید شدن دلبستگی به عرصه های مشترک معانی که خواندن کتابهای سارتور و انقلاب کبیر فرانسه را چنین هیجان انگیز می سازد بحساب می آید. یک جنبه مشخص استبدادی شخصیت کارلایل بر اندیشه او تسلط می یابد.

تنشهای بارآور از بین می‌روند - تنشهایی که فی‌المثل او را قادر ساخته بود که در آن واحد و با هشیاری متساوی هم جنبه‌های خلاق و هم جنبه‌های مخرب انقلاب صنعتی و یا قانون جدید ضد فقر را در «چارتیزم» ببیند. اینك يك حکم ارزشی مشخص ويك دیدگاه خاص بر همه اینها غلبه می‌یابد.

بخاطر همین تغییرات در شخصیت کارلایل بود که او چیزی جز ویرانگری و هرج و مرج مطلق در انقلابات ۱۸۴۸ نمی‌دید، و دیدگاهی که بوضوح از تفسیر او از انقلاب سال ۱۷۸۹ داشت متفاوت بود و درست همین گونه نارسایی‌ها بود که بین او و طرفدارانش ورطه‌ای ایجاد کرد که اکثر آنان (چون کلاف) شاید از روی غریزه با انقلابیون همدردی میکردند. آنها از کارلایل دعوت يك انقلاب را می‌پذیرفتند ولی نه دعوت به دیکتاتوری و اکنون متوجه میشویم که چرا راه کارلایل شروع بفاصله گرفتن از راه آنان در این مرحله کرد.

يك عنصر سرخوردگی شخصی به میزانی سطحی‌تر نیز ممکن است نقشی در به اثر واکشیدن کارلایل در این دوره داشته باشد. تواضع و تردید نسبت بخود خصلتهائی بودند که جای خود را در شخصیت پیچیده کارلایل داشتند؛ اما او در عین حال مردی مغرور بود. او چون سایر مردان توانا از تفوق فکری خود نسبت به اکثریت وسیعی که در اطراف او بودند، بخوبی آگاه بود، اکثریتی که بی-توجهی و تحقیر آنان را سالهای درازی تحمل کرده بود. حتی گذشته از این او بنحوی سوزان از پیامی که اهمیت

حیاتی فراوان برای آنان داشت آگاه بود اما اکثر آنان از شنیدن آن سرباز می‌زدند. ساده اندیشی خواهد بود اگر خیال کنیم که رجعت مکرر کارلایل به موضوع ستایش قهرمان هیچ ارتباطی با نقش خود او در جامعه نداشته است او مطمئناً خود را پیامبری مرسل از سوی خداوند می‌دانست که می‌بایست مردم بریتانیا را به معصومیت، احساس وظیفه-شناسی و هدف الهی که آنان از زمان اولیور کرامول از دست داده بودند، رهبری کند. وقتی این حقیقت را دریافتیم در تمام طول خواندن کتابهای «گذشته و حال» و «رسالات جدید» دست از ما نمی‌دارد. این نکته با اشتیاق مکرر کارلایل در سالهای ۴۰ قرن ۱۹ برای کناره‌گیری از ادبیات و انجام نقشی در کار عملی تمیز کردن اصطبلهای کثیف و ترجیحاً با قبول یک مقام رسمی تأیید می‌شود. ولی این احتمال که در اوایل این دهه اینقدر قوی بنظر میرسد که مردم انگلیس به کلام او گوش فرادهند و آنرا قلباً بپذیرند، منتفی گردید. بعد از سال ۱۸۴۸ بنظر می‌رسید که تاریخ خود از او روی گردانده است. بنظر می‌رسید که به وقایع دیگر پیش‌بینی او را برای نابودی قریب‌الوقوع جامعه معاصر تأیید نمی‌کرد (حقیقتی که اتفاقاً در همان ایام کارل مارکس را با مسائل نه‌چندان متفاوتی روبرو ساخته بود). پیل که امید خود را هم برای اصلاحات بریتانیا و ایرلند و هم برای استخدام خود باو بسته بود در یک حادثه اسب سواری کشته شد. بنابراین جای تعجب نیست که ذهن کارلایل بطور روزافزونی متوجه فکر پیدا کردن راه کوتاهتری از تشویق و تبلیغ برای هدایت کردن مردم به اهداف خود شد و بطور

روزافزونی مجذوب این خیال واهی گردید که دیکتاتور می‌تواند آنچه را پیامبر می‌تواند بانجام برساند صورت تحقق ببخشد و اینکه گرچه توده مردم عمیقاً به مصرف آبیجو و یاهو گوئی درباره دیگران خو کرده بودند و پیام او را نمی‌شنیدند، مع هذا چماق و شلاق ممکن است بتواند آنان را اجباراً برستگاری رهنمون شود. تغییر پیام‌آوباین صورت در واقع معادل با قطع رشته پیوند خیالی او با قشر جوان بود، یعنی مشتاقان و هوشمندانی که نقش آوبعنوان پیامبر بآنان وابستگی داشت.

آخرین مرحله تکامل فکری کارلایل به گونه‌ای برجسته در «تاریخ فردریک کبیر»^{۱۳} که آخرین و رنج‌آورترین کتابهای او بود بازتاب یافته است که نگارش آن بیشتر از سیزده سال یعنی از ۶۵-۱۸۵۲ طول کشید. پیش از آنکه کار را بر روی این کتاب شروع کند، کارلایل کتابی بسیار مختصرتر و جذابتر برشته تحریر درآورد و آن «زندگانی جان استرلینگ»^{۱۴} بود. استرلینگ قهرمان کارلایل نبود بلکه دوست او بود و این کتاب بهتر از تمام نوشته‌های دیگر او گرمی، صمیمیت و بینش دردآشنای او را درکنه شخصیتی که بسیاری از معاصران کارلایل را داشت تا بدوستی با او چنان ارزش والائی نهند آشکار می‌سازد. برای اولین بارخرقه پیامبری بسوئی نهاده می‌شود، زندگانی استرلینگ بعلاوه سند مهم برای تاریخ اخلاقی و فکری نسل او بود، نسلی که از میان آنان کارلایل

13. History of Frederick the Great

14. The Life of John Sterling

پرشورترین مریدان خود را برگزید. همراه با کتاب «خاطرات» که پس از مرگ او منتشر شد احتمالاً دست یافتنی‌ترین (ولی احتمالاً نه قابل فهم‌ترین) کتابهای او است و همانگونه که میان خشونت بیرحمانه «رسالات جدید» و «تاریخ فردریک کبیر» قرار دارد یادآور بهنگام انسان - دوستی عمیقی است که در زیر پوسته ظاهری غیر انسانی کارلایل قرار داشت.

کتاب «فردریک کبیر» بخودی خود هیچ نکته مهمی به ایده‌هایی که قبلاً در کتاب اولیور کرامول و «رسالات جدید» ابراز شده بود نمی‌افزاید. در زمانی که کارلایل شروع به نگارش این کتاب کرد حدود شصت سال وزمانی که خاتمه یافت تقریباً هفتاد سال داشت. باین جهت می‌توان آنرا از آثار پیری او دانست و بدین لحاظ از خلاقیت و انعطاف اخلاقی ایام جوانی او تهی است. او بر سر این اثر حتی بیش از تمام کارهای دیگر خود رنج برد. برای نوشتن این کتاب - اگر چه مسافرت و شبها دور از خانه خفتن برایش کاری شاق بود - حتی مجبور شد دوبار بآلمان مسافرت کند آنجا هم مجبور بود با کمبود منابع دست و پنجه نرم کند و اگر چه سرانجام موفق شد که آنرا بپایان برساند باید آنرا نشانه ایثار و پشتکار او دانست. لحن آن هم آمرانه است و هم آموزنده. در آن خصلت چند بعدی و نیروی خیال خیره کننده «انقلاب کبیر فرانسه» وجود ندارد. روایات طولانی و مفصل ارزش آنرا متزلزل کرده است و شخصیت قهرمان آن بنحوی است که حتی مؤلف آن زیاد آن را تحسین نمی‌کند و رئالیسم سیاسی خشن آن

را بسیاری از خوانندگان انگلیسی به هر تقدیر غیر جذاب یافته‌اند. این کار از میان آثار عمده کارلایل خوانندگان کمتری داشته و دلیلی ندارد که تصور کنیم که در آینده خوانندگان بیشتری خواهد داشت. مع هذا کتاب «فردريك کبير» ویژگیهای برجسته‌ای دارد. ظهور دولت پروس و سلسله هوهنزلرن^{۱۵} نه تنها بادقت تمام بلکه با وفاداری و شفافیت فراوان تصویر شده است. اینها در هر مورخی خصلتهای اساسی هستند؛ شگفت‌انگیزتر از آن هیجان و طنز مکرری است که در آن بکار رفته است که مسلماً کهنسالی نویسنده و شخصیت‌پردازی، توصیف صحنه‌ها، و بخصوص صحنه‌های نبرد است که نقاط اوج این روایت را تشکیل می‌دهد از چشم خواننده‌ای که نویسنده را شناسد پنهان می‌ماند.

انتخاب موضوع بیگانه نکته‌ای است که همیشه توضیحی را در مورد مورخ ضروری می‌گرداند، ولی در مورد کارلایل آن را می‌توان نقطه اوج طبیعی تمایلات چندی در حیات او و بخصوص اشتیاق دیرپایش نسبت به ادبیات و تفکر آلمان و نیز اندیشه تحکم‌آمیز او در خصوص ستایش قهرمان و علاقه پایدارش به قرن هجدهم بعنوان منشأ جو فکری که سازنده ایام جوانی و جهت‌دهنده به اندیشه‌های او بود دانست. فردريك کبير پیش از آنکه شکاکیت فراگیر، دمکراسی و هرج و مرج قرن نوزدهم طرح چنین شخصیتی را ناممکن سازد، «بازپسین شاهان»

15. Hohenzollern

یعنی آخرین رهبر ملی قهرمان و واقعی در تاریخ اروپا بود. او مجبور بود در محیطی که قبلاً توسط عقل‌گرایی دوران روشنگری آلوده شده بود کار کند و با توجه به این حقیقت است که کارلایل عذری برای محدودیت‌های خود و بالاتر از همه فقدان مطلق شور مذهبی که او قبلاً از قهرمانان خود طلب کرده بود، پیدامی‌کند. قهرمان‌پرستی او اساساً در واقع‌گرایی او پایه دارد و در آزادی او از زبانی که کارلایل آنرا مشخصه اصلی عصر روشنگری می‌دانست. این احترام برای واقعیات خشن، تردیدترین معادل احساس نفوذ اراده الهی در تاریخ است که در قرن هجدهم قادر به انجام آن بود؛ و در مورد «فردریک کبیر» بیش از هر چیز با موفقیت کودتای نظامی او در تصرف سیلزی از امپراطوری بیمار هابسبورگ و حفظ آن در مقابل کوششهای متحدنظامی اکثر ممالک اروپا نشان داده می‌شود. در شخص فردریک داوری تقدیر الهی با موفقیت نظامی منطبق شده است، و در واقع قدرت به حق و حقیقت تبدیل گشته است. این آشکار است که کارلایل خود از این نتیجه‌گیری ناخوشود است، این ناخشنودی را ناموفق بودن کوشش‌های او برای اثبات حقانیت ادعاهای فردریک در مورد سیلزی می‌توان دریافت؛ ولی تمرکز داستان بر روی دو جنگ عمده در دوره سلطنت فردریک یعنی جنگ جانشینی برای سلطنت اتریش و جنگ‌های هفت ساله و صحنه‌های نبرد تردیدی در اصل موضوع باقی نمی‌گذارد.

نکات جالب توجه دیگری هم در کتاب وجود دارد: پیش‌بینی امپریالیسم اواخر قرن نوزدهم در تصویری که

کارلایل از بریتانیا می‌کشد و آنرا پیروی از مأموریت امپریالیستی که توسط مقدرات الهی بآن دیکته شده بود می‌داند. اما انگلستان این مأموریت را بدرستی به انجام نمی‌رساند مگر در دوره کوتاهی در زمان رهبری خردمندانه پیت کهنسال، نیز تقابل مداوم بین پروس پروتستان اخلاقی جدی و مؤمن و فرانسه کاتولیک ضد اخلاق، آسانگیر و مشرک - و این دو - اینها دو نمونه از تصاویر کلیشه‌ای بودند که کارلایل آنرا به تاریخ عصر خود فرافکند و تنها چند سال بعد حقانیت قضاوت خود را با خوشحالی بسیار در نتایج جنگ پروس - فرانسه مشاهده نمود. در واقع فواید فرعی بسیاری از خواندن فردریک کبیر عاید خواننده می‌شود؛ ولی ناموجه بودن ادعاهایی که از زبان شخصیت اصلی خود ابراز می‌دارد و یک بعدی بودن سبک نگارش کتاب در قیاس با کتابهای اولیه کارلایل ضعف‌هایی هستند که امکان قراردادن آن را در ردیف آثار عمده کارلایل منتفی می‌سازند.

معهدنا این اثر در زمان خود بعنوان نقطه عطفی در حیات ادبی کارلایل شناخته شد. کارلایل از سوی دولت آلمان مورد تجلیل قرار گرفت و در سال ۱۸۷۴ به او مدال لیاقت پروس تعلق گرفت و فی الواقع سی سال آخر عمر کارلایل از بسیاری جهات سالهای پیروزی بودند. از طرف دیسرائیلی به او نشان ب١٦ اعطا گردید اما آنرا رد کرد. سپس بریاست دانشگاه ادینبورگ برگزیده شد و نطق

افتتاحیه او با موفقیت فراوان قرین بود گرچه نفوذ او در عرصه ادبیات غیر قابل تردید و منحصر بفرد بود اما همانطور که خودش خوب می دانست موقعیت او پیامبرانه نبود بلکه حکیمانه بود. تفاوت میان این دو نقش بسیار است. پیامبر بر می خیزد تا کلام حیات بخش خود را نثار امتش کند ولی حکیم و فیلسوف بر فراز قله خود دور از همه می ایستد و در عین مهابت دور از دسترس است.

او دیگر هرگز در میان مردم مستمعینی نیافت و در واقع قسمت عظیمی از مستمعینی را که زمانی او را بلندگوی نظریات خود می دانستند بخاطر بی اعتنائی تحقیر آمیز به قضیه شمال در جنگ داخلی امریکا و انکار توهین آمیز لایحه دوم اصلاحات^{۱۷} در بریتانیا از دست داد. بیگانگی او نسبت به روزگار خویش هر روز کامل تر می شد و از لحاظ ایده ها نوشته های او بعد از سال ۱۸۵۰ اگر چه بلحاظ حجم زیاد بود اما هیچ چیز با اهمیتی در مقایسه با آنچه که او در انتهای دهه ۵۰-۱۸۴۰ بآن رسیده بود نیفزود. بعد از سال ۱۸۶۵ او دیگر کتابی منتشر نکرد ولی کتاب تامل برانگیز و جاندار «خاطرات» و «نامه ها و نوشته ها» زنش را برای انتشار پس از مرگ بجا می گذارد که مرگ او در سال ۱۸۶۶ ضربه ای بود که کارلایل هرگز از آن کمر راست نکرد. مرگ خود او در سال ۱۸۸۱ يك رهائی و آرامشی بود که مدت ها انتظار آنرا کشیده بود. بر طبق وصیت او و تحقیرش نسبت به هر نوع و هر گونه تجمل و تظاهر اجتماعی

17. Second Reform Act

تدفین در صومعه وستمینستر را رد کرد و در عوض در کنار
خانواده اش در حیاط کلیسای اکلفکان بخاک سپرده شد.

۷

مؤخره

پاسخ باین سؤال که آیا کارلایل مردی بزرگ بودهم آسان است و هم دشوار. اندك اندكسانی که در زمان خود باجماع معاصران و آنانکه ایشان را می‌شناخته‌اند به بزرگی شناخته شده باشند ولی اگر درصدد تعریف ماهیت این عظمت برآئیم بزودی اشکالات رخ می‌نماید. کارلایل در مقایسه با اندیشمندانی چون برک و مارکس کارلایل به اندوخته جاودانه اندیشه‌های جهان هیچ نیفزوده است. و تازه این حقیقت که در صدسال گذشته جهان براه او نرفته است مسئله را دشوارتر می‌کند. استنباط کارلایل از رادیکالیسم که مبتنی بر تغییر روابط انسانی براساس يك برداشت اساساً مذهبی از جایگاه آدمی در جهان بود شاید بالقوه بارآورترین اندیشه او باشد، اما با ملاک‌های قرن بیستم این يك افراط‌گرایی دست راستی بود و این رادیکالیسم با توجه نتایج نامطلوب و رسوائیهائی که زیاده‌رویهای قرن بیستمی آن به بار آورده است عملاً در رقابت با رادیکالیسم چپ که مبتنی بر پیگیری اصل تساوی حقوق

و انتقال قدرت سیاسی می‌باشد قافیه را باخته است. یکبار دیگر با این مسئله مواجه می‌شویم که آیا بحث از سیر تاریخ ارزش دارد (بخصوص وقتی به تمایل خود کارلایل برای مطالعه تاریخ بعنوان دادگاه استیناف نهایی توجه کنیم). شاید همین موضوع در خصوص تاریخ نگاری او نیز صادق باشد. شاید برداشت کارلایل از نقش تاریخ با تأکید آن بر خلق دوباره خیالی کل حوادث گذشته و تفسیر آن بصورت ثبت روابط جوامع انسانی با عدالت متعالی (و یا شاید واقعیت متعالی؟) که بر آنان مسلط است بن بست دیگری بود که تاریخ‌نگاری جدید عاقلانه و قاطعانه آن را رد کرده است. ولی این موضوع را می‌توان با قید مهم پذیرفت و آن این است که «تاریخ انقلاب کبیر فرانسه» دستکم اثبات کرد که این نوع تاریخ می‌تواند نوشته شود و آنهم باموفقیتی شگفت آور.

اگر کارلایل را يك فیلسوف، يك متفکر سیاسی، يك نظریه‌پرداز اجتماع یا يك مورخ دست اول ندانیم پس او که بود؟ او يك ناقل برجسته ایده‌های انقلاب فکری اواخر قرن هجدهم آلمان به بریتانیا بود؛ ولی دیگران هم در این کار انتقال شريك بودند و آنرا نمی‌توان اساس دعوی عظمت او دانست. او نویسنده دو شاهکار بزرگ تخیل ادبی یعنی سارتوررز ارتوس و انقلاب کبیر فرانسه بود؛ علاقه آکادمیک اخیر به کارلایل منحصرأ محدود به منتقدین و محققین ادبی بوده است و اعتبار کنونی او بیشتر بعنوان يك شخصیت ادبی است. اما طعنه‌آمیز است اگر بخواهیم این را اساس دعوی عظمت کارلایل بدانیم زیرا خود او از اینکه صرفاً

به عنوان هنرمند شناخته شود بشدت تبری جسته است. او از این تصور که هنر غایتی جز خودش ندارد بیزار بود. تنها نقشی که او برای نویسندهٔ نسل تیره بخت خود می‌پذیرفت چنانکه همواره میل می‌گوید: «این نه در شعر بلکه شاید بتوان گفت در نقش پیامبری، با زبان خشن و محکوم کننده عبری قدیم است که می‌توان از واقعیات نفرت آوری که نسلهای متمادی بر شانه‌های ما سنگینی می‌کند، سخن گفت.» او به نوشتن برای آیندگان علاقه‌ای نداشت: او می‌خواست پیامی را به نسل خودش ابلاغ کند. شاید عمیق‌ترین داوری قرن نوزدهم در خصوص اهمیت کارلایل توسط جرج الیوت^۱ در سال ۱۸۵۵ اظهار شده باشد و اهمیت این موضوع بیشتر از آن جهت است که او را بهیچ وجه نمی‌توان از مریدان کارلایل دانست بلکه حداکثر می‌توان او را یک ستایشگر مستقل و موشکاف بحساب آورد.

«سؤال بیهوده‌ای است اگر پیرسیم که کتابهای او یک قرن بعد هم خوانده خواهد شد یا نه. اگر تمام آن کتابها را چون زنده سوزاندن زنان هندی با اجساد شوهرانشان بر تابوت او می‌سوزانیم فقط بدان می‌ماند که درخت بلوطی قطع کرده باشیم که از بذره‌های آن جنگلی بوجود آمده است. زیرا بندرت می‌توان یک ذهن متعالی یا فعال را در این نسل یافت که از کارلایل تأثیر پذیرفته باشد. در طی ده دوازده سال اخیر کمتر کتابی را می‌توان یافت که بتوان گفت با نبودن کارلایل بنحو دیگری نوشته نمی‌شد.»

1. George Eliot

طبیعت واقعی عظمت کارلایل اگر کسی در پی یافتن خاطره‌های ماندگاری از آن عظمت باشد از بین می‌رود، اگرچه این یادگارها عملاً وجود دارد (کتابهای کارلایل را هنوز می‌خوانند؛ کارلایل غالباً بعنوان یکی از سرچشمه‌های عمده سنت انتقاد اخلاقی از جامعه صنعتی که تا با امروز با قوت تمام ادامه یافته است تلقی می‌گردد.) کارلایل هرگز خود را يك هنرمند یا اندیشمند اصیل نمی‌دانست. او آرزو داشت که يك پیامبر باشد، مردی که برای عصر خود دارای پیامی است و برای يك دهه کوتاه او این نقش را ایفا کرد. البته هر نسلی محتاج و شایسته يك پیامبر نیست و آن نسلهایی که به پیامبر احتیاج دارند همیشه با و دسترسی ندارند. ولی نسل سالهای ۴۰ قرن ۱۹ نسلی خوش اقبال بود. در کارلایل آنان عالیت‌ترین نمونه پیامبر را در عصر جدید پیدا کردند، مردی که می‌توانست بنحو تحسین بر- انگیزی آرزوها و احساسات آنان را بیان کند، آرزوهایی که آنان آگاهی کامل از آن نداشتند و در بیان آن ناتوان بودند. در طی هشتاد سال عمر کارلایل تنها يك دهه به این نقش پرداخت و حتی در این دهه نیز موفقیت او کامل نبود. او هرگز نتوانست برنامه‌ای برای اقدام عملی با شرایطی واقعی فراهم کند (برداشتی که شاید او بعنوان يك فرمول صرف آنرا رد می‌کرد و آنرا يك توهم می‌دانست؛ ولی آیا این جز فرار از حقیقت است؟). دیری نپائید که پیروی از سائقه‌های شخصی‌اش او را از برابر عالیت‌ترین اذهان نسلی که آن همه او راستوده، بیرون راند. بیاد آوردن عبارتی درباره میرابو در «انقلاب کبیر فرانسه» چه دردناک است،

آنجا که بطور نیمه آگاه شخصیت خود کارلایل بیامی آید: «چون کوهی از آتش تا آسمانها شعله می کشد و بیست و سه ماه با شکوه فراوان تمام اندرون خود را در گدازه ها و شعله ها بیرون می ریزد - چونان فانوس دریائی یا علامت شگفتی يك اروپای حیرت زده - و آنگاه تا ابد خاموش و فشرده می ماند!» دوران عظمت کارلایل طولانی تر از آن میرابو بود اما با وجود این فی نفسه کوتاه بود زیرا پیامبران بنا به طبیعت پیامشان مخلوقات موقتی اند. دستاورد کارلایل چه از نظر زمانی و چه از نظر مکانی محدود است. او علیرغم نقشی که در تاریخ اندیشه بریتانیا ایفا نموده نه يك فیلسوف است نه يك شخصیت برجسته تاریخ اندیشه اروپا. با وجود این در سالهای بین ۱۸۴۸ و ۱۸۳۷ انتقاد اجتماعی او با کشمکش عمیقاً بارآور مشخص می شد، کشمکش بین اخلاق و عمل، بین شگفتی و وحشت از دستاوردها و مخاطرات صنعتی شدن که هیچ منتقد دیگر نمی توانست در ترسیم آنها با او رقابت کند. مشخصه دیگر تنش انسانی ناهمگون و معهذاً عمیق بود که او را قادر ساخت بعنوان بلندگو و وجدان بیدار بارزترین نسل قرن نوزدهم که آزادمنش و دارای حساسیت اجتماعی بود عمل کند.

Carlyle

by

A. L. Le Quesne

Translated into Persian by

Abūturāb Suhrāb

**Scientific & Cultural
Publications Company**

248